

دسیا

نشریه تئوریک و سیاسی کتبه مرکزی حزب توده ایران



بنیادگذار دکتر تقی ارانی

دُنيا

در این شماره:

صفحه	
۳	پنج اماج: صلح، استقلال، دموکراسی، ترقی، رفاه
۹	در باره نهضت ۲۱ آذر
۱۹	وحدت یا افتراق
۲۵	درواه استقرار يك حكومت ملی
۴۴	یاسای جهانی است نه قانون دادگری
۶۱	نظری به ارتش ایران از دیدگاه جنبش آزاد بیخش ملی
۸۲	کنسرسیوم بین المللی نفت - عده ترین اهرم تسلط استعمارنویین در ایران
۹۹	دو ملاک در ارزیابی شخصیت انسانی
۱۰۳	برگزیده از "زنده رود"
۱۱۰	کردستان و کردها

ارگان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران
هرسه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود

دوره دوم

سال ششم

شماره چهارم

زمستان سال ۱۳۴۴



پنج آماج

صلح، استقلال، دموکراسی، ترقی، رفاه

جذب ما در برابر مبارزهٔ رهایی بخش ملی در کشور ما پنج هدف قرار میدهد:

صلح، استقلال، دموکراسی، ترقی، رفاه عمومی.
بجاست اگر محتوی این آماجهای پنجگانه و شیوهٔ تأمین آنها را بیان کنیم و سیاست رژیم کنونی را در هر زمینه مورد ارزیابی قرار دهیم. چنین بحثی در واقع بیان مستدل آرمانهای نهضت و انتقاد مستدل از رژیم حاضر است.

صلح

ما برآنیم که ایران باید کشوری صلح دوست و هوادار صلح جهانی و منطقه ای باشد. این روش موافق با سنن معنوی مردم ایرانست که پیوسته از جنگ و کین بزشتی یاد کرده اند. این روش موافق با وضع جهانی است که در آن هم اکنون يك قدرت انفجاری هسته ای بالغ بر شصت برابر قدرت انفجاری جنگ دوم جهانی ذخیره شده است. این روش موافق با مقتضیات رشد کشور ماست که به آرامش برای ساختمان صلح آمیز نیازمند است. این روش متناسب با نیروی کشور ماست که در صورت بروز يك جنگ جهانی کلبه اش پامال تره پیلان جهان خواهد شد.

آری صلح برای ما يك امر حیاتی، يك ضرورت درجه اول است.
مانه فقط باید خود سیاست صلح جهانی را دنبال کنیم، بلکه باید بکوشیم تا نقش ویژه خود را، هر اندازه این نقش کوچک باشد، در صیانت صلح جهان و در تحکیم مبانی آن و در گشودن راه بجانب تخفیف کامل وخامت وضع بین المللی، خلع سلاح همگانی، انحلال پایگاههای نظامی، بازگشت ارتشهای بیگانه بکشور خود، کاهش بودجه های نظامی و غیره ایفاء نمائیم.

برای این کار باید ایران سیاست بیطرفی مثبت در پیش گیرد، جز کشورهای غیر متعهد در آید تا بتواند بوظیفهٔ عالی ملی و انسانی خود راعمل کند.

برای این کار باید سیاست خارجی و داخلی کشور ما سیاست خارجی و داخلی کشوری صلح جو باشد.
ولی رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک کنونی در این زمینه چه سیاستی دارد؟
شرکت در پیمان سنتو، قرارداد دو جانبه با آمریکا، وجود مستشاران امریکائی در ارتش ایران و قانونی که بآنها حق مصونیت برون مرزی میدهد و فعالیت های آشکار و پنهان نظامی آنها، حمایت ایران از سیاستهای امپریالیستی در کنگو، قبرس، یمن، ویتنام و غیره، اتخاذ روش نادرست نسبت بجنبش ملی عرب، بودجه های سنگین نظامی و نگاهداری قوای مسلح و تأسیسات نظامی عریض و طویل - همه اینها نشانه آنست که رژیم تبعیت از سیاست ضد صلح محافل امپریالیستی (بویژه پنتاگون) را براتخاذ يك مثنی صلح آمیز ترجیح میدهد.
سیاست رژیم کنونی ایران سیاستی است ضد صلح.

استقلال

ایران در ظاهر دارای ولتی است ایرانی و تحت اشغال نظامی بیگانه نیست. مستعمره یا کشور تحت الحمایه نیست ولی ایران عملاً فاقد استقلال سیاسی و اقتصادی است.

استقلال یعنی تنظیم آزادانه مشی تکاملی کشور بر اساس مصالح حیاتی و مقتضیات مبرم رشد آن و اجزای پیگیر این مشی. کشور مستقل جز در مقابل مصالح مردم خود، در مقابل هیچ دولت دیگری متعهد نیست. البته این بدان معنی نیست که کشور مستقل از جهان جدا میزد. زندگی بشیوه روبینسون (Robinsonade) نه برای یک فرد میسر است نه بطریق اولی برای یک کشور. ایران مجبور است برای تأمین بازار جهانی محصولات خود، برای حفظ امنیت خود، برای نیل به ارتقاء فنی و فرهنگی، برای حفظ صلح، برای همکاری همه جانبه با دیگر کشورهای غیره و غیره با این کشورهای وارد پیوند های مختلف سیاسی، اقتصادی، فنی، فرهنگی، نظامی و غیره شود. ولی یک دولت مستقل تنها مشابه طرف برابر وارد مذاکره و معامله و مراد و میگردد و هرگونه پیوندی را که ضرر بشعور بر مصالح و صرفه متقابل مبتنی میسازد. وضع ایران در مقابل امپریالیستها: آمریکا، انگلستان، آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و غیره چنین وضعی نیست. رژیم ضد ملی و ضد موکراتیک کنونی با اتخاذ سیاست درهای باز و قبول عدم تعادل فاحش در بازرگانی خارجی بسود امپریالیستها، دادن امتیازات اسارت با سرمایه خارجی، بغارت دادن ثروت های عمده ملی مانند نفت، گاز، اورانیوم، آلومینیوم و غیره و گرفتن وام های سنگین با ربح های کم شکن از این کشورهای یک سلسله اقدامات دیگر که در پیش کشد (مانند شرکت در سنتو، قبول مستشاران و غیره) ایران را به اسارت امپریالیستهای غرب درآورد است. در سنت گفته اند که امپریالیستها سیاست: «وام بده، و رشکست کن، حکومت کن» را بدست عمل خود در ایران کاملاً اجرا کرده اند و اکنون نیز میکوشند تمام رشد صنعتی و کشاورزی کشور را بقبضه خود درآورند.

لذا: ایران علی رغم استقلال ظاهر فاقد استقلال واقعی است.

و استقلال واقعی نیز محل حتی هرگونه رشد سالم و هرگونه تحرک سودمند است.

امپریالیستها در وجود دربار، سرمایه داران و ملاکان بزرگ که اکنون قدرت حاکمه در کشور مادی رقیب آنهاست، متحدین قابل اطمینانی در کشور دارند. تجارب عدیده نشان داده است که این نیروها سرنوشت خود را با سرنوشت امپریالیسم مخلوط میدانند و از اتخاذ روش واقعا مستقلانه محترزند. در سهای تاریخ نشان میدهد که این نیروها بکمک مدخله گران امپریالیست حکومت ملی در کتر صدق را برانداختند و همین پرستان را با خشونت سرکوب میکنند. انتظار اتخاذ شیوه مستقلانه از جانب این نیروها منافعی تجارب و در سهای تاریخی است. برخی تناقضات محلی در بارود ولت با این یا آن کشور امپریالیستی که نافی تبعیت کلی آنها از مشی جهانی امپریالیستی نیست نمیتواند این "حسن ظن" را در مردم نسبت به هیئت حاکمه بوجود بیاورد که گویا آنها در سمت استقلال واقعی اقتصاد و سیاسی کشور گام برمیدارند. قضاوت مردم مبتنی بر عمل است و تا زمانی که عمل هیئت حاکمه بر روال پیشین است، مردم آن را بحق هیئت حاکمه ضد ملی مینامند.

لذا شرط اولیه نیل با استقلال استقرار حکومتی است که بعد خل و ذی علاقه به استقلال واقعی کشور.

دموکراسی

دموکراسی یعنی تأمین شرایط تأثیر اراده آزاد مردم یک کشور در تعیین سرنوشت و تکامل جامعه آن کشور. دموکراسی از جهت محتوی کامل خود دارای عناصر مرکبه و جوانب مختلفه ایست که تنها با توجه به تمام آن عناصر و جوانب مفهومش بمعنای واقعی واصل و تمام عیار قابل درک است. این اجزای و جوانب بقرار زیرینند:

۱- آزادیهای دموکراتیک از قبیل آزاد ی بیان، آزادی فکرو وجود آن، آزادی مطبوعات و اجتماعات،

آزادی سفر و شغل و غیره ؛

۲- حقوق دموکراتیک از قبیل حق انتخاب کردن و انتخاب شدن ، حق تحصیل ، حق کار ، حق اقامه دعوی و غیره ؛

۳- قانونیت دموکراتیک یعنی سیراموریک کشور طبق اصول و موازین مصوب ارگانهای انتخابی خلق و صیانت مصنویت و امنیت و فضیلت انسانی بر اساس قانون ؛

۴- شرکت توده های مردم در مقامات اجرائی ، قانونگزاری و دادرسی ؛

۵- برابری همه مردم اعم از جنس ، نژاد ، مذهب و ملیت و صنف و شغل و غیره در برابر قوانین در برخورداری یکسان از آزادیها و حقوق دموکراتیک .

دموکراسی در این معنای جامع خود از پایه آلهای مقدس انسانی است و سیرتاریخ حاکی از مبارزات عده و گاه خونین خلقها برای نیل به آنست . دموکراسی شرط اولیه و ناگزیر هرگونه رشد سالم جوامع معاصر است .

هرکس ضرورت دموکراسی را انکار کند یا آنرا با شکل صوری و میان تهی بدل کند و یا بعضی از جهات آنرا

منکر گردد و آنرا مثله کند مرتکب جنایت علیه انسانیت شده است . هیچ چیز نفرت انگیز تر از دعوی کسان

نیست که جوامع انسانی را در خود دموکراسی نمی شمردند و مانند چارپایان آنها را بداشتن "شیانان" محکوم

میکنند و تنها لطفی که میفرمایند آنست که این شبانها باید "عادل" و "خردمند" باشند ! در جوامع کم رشد

تعداد چنین مدعیانی بویژه زیادند . آنها استدلال میکنند که از آنجا که دموکراسی با درجه معینی از رشد

اجتماعی مربوط است ، در جوامع کم رشد دموکراسی شدن نیست ، مایه اختلال جامعه و توقف رشد آنست .

درست است که دموکراسی با درجه معینی از رشد جامعه ارتباط دارد ولی آنچه که بوطن ما ایران

مربوط است ، پس از شصت سال نبرد در راه آزادی ، دیگر گویایان رشد بعد کافی است برای آنکه دموکراسی

بمعنای اصیل کلمه ، ولو در چارچوب معین ، در کشور ما برقرار گردد .

وقتی ما دموکراسی را میطلبیم ، این خواست تنها از جهت علاقه و احترام ما ب انسان نیست ، بلکه از این

جهت است که ایقان را سخ داریم این شکل حکومت و نظام اجتماعی مساعدترین شکل برای جوشیدن چشمه

های ابتکار مردم ، قرار گرفتن شایستگان در جای خود ، خاتمه یافتن بهره کراتیسم ، برجیده شدن بساط

خود سری و قانون شکنی ، جلوگیری از مستبدین کبیر و صغیر ، یافت بهترین راه حل معضلات در جهت تعادل

عامه ، کشف ذخیره های نهان معنوی و تکامل اجتماعی است . افسانه های نفرت انگیز "دموکراسی ارشادی"

یا "ضرورت رژیمهای استبدادی برای کشورهای کم رشد ، که فلسفه دزدان و راهزنان و طراران اجتماعی است

ما را نخواهد فریفت . مسلم است که دموکراسی نه ضرورت انضباط را که شرط حیاتی تکامل هر جامعه است و نه

ضرورت وجود اوتوریت هارا که تکامل جامعه را با اقتدار و نفوذ خود تسهیل میکنند ، بهیچوجه نفی نمیکند و این

دروغ چرکینی است که گویاد دموکراسی یعنی هرج و مرج ، یعنی نفی انضباط ، یعنی نفی اوتوریت .

تمام این فلسفه های توتوی و بربرفشانه متعلق بدربار پهلوی و هیهت حاکمه کنونی است . شاه باارها

از ضرورت دیکتاتوری بدرواقتد ارخودش سخن گفته است و نازیده است که کابینه هارا با چشم و ابرو داره

میکند و مدعی شده است که استبداد سلطنتی در ایران رژیم است "طبیعی" و ۲۰۰۰ ساله و اینک

ایرانی در سرشت خود شاهپرست است و تنها از راه تعلق از "شاهنشاه آریامهر" و گردن نهادن به هوسها

و خیالات او و خاندان اش ایران باید اداره شود ! شاه این اواخر دموکراسی سیاسی رایبه دموکراسی

اقتصادی معلق میکند و بدین ترتیب بهانه جدی برای نفی دموکراسی بمیان میآورد .

تردید نداشته باشید که جز چالپوسان برده صفت ، مغرضان جاه طلب و کسانیکه در حد بهیئیت

قرار دارند ممکن نیست احدی باین دعای تسلیم شود و این استدلال است مست و مغرضانه و متناقض را بپذیرد

در ایران از دموکراسی نشانی نیست . مردم آزاد نیستند . حقوق آنها پامال میشود . حکومت خود

حکمران است . مساوات افراد جامعه تأمین نیست . مردم در تعیین سرنوشت خویش مداخله ندارند . کیش

شاهنشاهی، رژیم پلیسی و میلیتاریستی، قوانین غلاظ و شداد ضد انسانی، محیط ایران را سخت مختلق ساخته است.

امپریالیست‌ها نیز در حفظ این اختناق ذی‌علاقه اند؛ زیرا برای سرمایه‌گذاری آنها "محیط امنیت" ایجاد میکند. امپریالیست‌ها، در بار پهلوی، کمپادورها و ملاکان بزرگ از تجلی اراده مردم وحشت مرگ دارند و باین تجلی بازبان گلوله آتشین پاسخ میگویند.

مبارزه در راه دموکراسی حق‌مقدس اکثریت مطلق مردم ایرانست که از وجود استبداد سلطنتی و هر نوع استبدادی بهر شکل عوام‌فریبانه‌ای که درآید آذنی منفعتی ندارند.

ترقی

ترقی یعنی حرکت سریع و جامع یک جامعه در مسیر رشد در جهت نیل بسطح جهانی فن و فرهنگ و نظماً عادلانه اجتماعی. کشور ما اکنون کشوری است عقب‌مانده که در زمینه تولید، توزیع، آهنگ‌شد، بازده کار، تنوع و کیفیت کالا، تکنولوژی، پژوهش و خلاقیت در علوم طبیعی و انسانی، آفرینش‌هنری، آموزش و پرورش، نظم و تشکل اجتماعی و ولتی، اسلوب رهبری و کار و غیره از صد تا دو بیست سال از سطح جهان واپس‌مانده است. و این واپس‌ماندگی در حالی است که کشورهای راقیه چهاراسبه بجلو می‌تازند و فاصله و شکاف دمد در حال افزایش است.

وظیفه مهم و حیاتی که اکنون در برابر ماست عبارتست از ایجاد شرایط مختلف تا مین آهنگ سریع و جامع‌رشد بمنظور بگردن فاصله موجود طی چند دهه و برای نیل بسطح معین که برای همگامی بسار شد جهانی ضروری است.

جامعه‌ای استعمارزده، اسیر در جنگ مقررات فرتوت فئودال و پاتریارکال، جامعه‌ای که اکثریت مطلق افراد آن جاهل و بیمارند، جامعه‌ای که بشیوه استبدادی اداره میشود، جامعه‌ای که اقتصادیات آن در مسیری ناسالم یعنی در مسیر سرمایه‌داری وابسته بامپریالیسم سیر میکند، یک چنین جامعه‌ها در نیست شرایط تا مین رشد سریع و جامع بوجود آورد.

آری رژیم کنونی ایران نیز سیاستی برای رشد در راه کارخانه و دبستان و درمانگاه ساخته میشود، جای اسفالت میگرد، معدن استخراج میشود؛ برخی "بهبود"های سطحی و جزئی در امظلمات دولتی و اجتماعی پدید می‌آید. ولی این انداز به مراتب و کم‌تراز حدیست که برای تکامل سریع جامعه ما لازم است، به مراتب و به مراتب کم‌تراز حدیست که برای تکامل سریع جامعه ما میتوان بدان دست یافت و بکلی در سمت غلط، در سمت ناسالم سیر میکند. ایران میتواند بانیرو و توان به پیش‌تازد:

زیرا ایران از جهت منابع انسانی و طبیعی غنی است؛

زیرا مردم ایران از جهت شوق و عطش ترقی - این شرط مهم تکامل - در اوج لازمند؛

زیرا ایران دارای گذشته پرفخراست که میتواند الهام بخش آینده‌اش باشد؛

زیرا ایران به اندازه کافی مسائل خود را درک کرده است و این نیز شرط دیگر ضرور برای تکامل

سریع است.

ولی رژیم کنونی که راه رشد ضد ملی و ضد دموکراتیک بسط سرمایه‌داری وابسته بامپریالیسم درده و شهر را از جهت اقتصادی و تکیه به ایدئولوژی امپریالیستی و دنیاری را از جهت معنوی در برابر جامعه ما قرار داده بزرگترین تومنرشد ما است. نبرد برای ترقی بمعنای واقعی آن وظیفه مقدس هر ایرانی میهن‌پرست است.

رفاه

رفاه یعنی تا مین حد اقل شرایط ضرور زندگی آسوده و با فرهنگ برای کلیه افراد کشور بویژه طبقات مولده و قشرهای خلاقه جامعه - کارگران، دهقانان و شبانان، پیشه‌وران، روشنفکران، روشنفکران د تا مین حد اقل شرایط ضرور زندگی آسوده و با فرهنگ معاصر برای کلیه افراد کشور یعنی ایجا باندازه کافی خوراک، پوشاک، مسکن، جاده، درمانگاه، دبستان، ورزشگاه، فروشگاه و غیره برای ۲۲ میلیون ایرانی. البته این کاریست بسیار مشکل که تحقق آن فقط در صورت وجود حد اکثر کوشش، حد اکثر نظم آنهم طی سالیان نسبتا طولانی میسر است. درآمد متوسط سالانه ایرانی یکی از کمترین درآمد های جهانست کشور ما کشور جهل، بیماری، بیکاری، درددری و کرسنگی است. زندگی در شهر و قصبه و ده و کوشیه ایران يك زندگی جهنمی، نازل و گاه بکلی بهیمی است. کشور ما کشور تناقض محوش بین فقر و ثروت است. قشرهای ممتاز جامعه در سطح عالی تجمل آمریکائی زندگی میکنند. اکثریت مطلق جامعه در سطح نازل فقر آسیائی بسر میرود و این شکاف در کار بسط یافتن است.

برای از میان بردن این زندگی جهنمی و تا مین رفاه باید نیروهای مولده کشور ابجد اعلی رشد داد. ایران از جهت نفت و گاز و آهن و آلومینیوم و اورانیوم و مس و نپنه و نیشکر و محصولات باغداری و پستانکاری و دامپروری غنی است. اگر شرایط پیش گفته یعنی استقلال، دموکراسی تا مین شود و کشور ما در راه نیل به ترقی راه رشد سالم ملی و دموکراتیکی در پیش گیرد، میتوان تا مین سریع رفاه عمومی طی دوسه دهه امیدوار بود. ولی در شرایط کنونی، علیرغم غنی شدن با زهم بیشتر اغنیاء و متورمتر شدن و دیده آنها در بانکهای خارجی، علی رغم پیدا شدن يك طبقه متوسط مرفه در شهرهای بزرگ، امر تیره روزی اکثریت مطلق اهالی، بدون دور نمای روشن، ادامه خواهد یافت.

هدف کلیه مساعی و مبارزات اجتماعی تا مین سعادت انسانی است.

خوشبخت ترین انسان: اینست مقدس ترین وظیفه هر انسانی که در خورد این نام است.

تا مین رفاه یعنی تا مین زندگی آسوده و با فرهنگ ته - از طریق مبارزه در جهت ایجاد يك نظام عادلانه و دموکراتیک، ایجاد تناسب بین سطح مزد و حقوق با هزینه زندگی، بیمه عمومی، آموزش و درمان مجانی، تا مین حق کار، استراحت، تحصیل، صیانت کودکان و پیران، تجدید ساختمان دهها و شهرها و غیره ممکن است.

جادارد که همه کسانی که در واقع سعادت و سر بلندی ایران علاقمندند در راه پنج آماج مقدس صلح، استقلال، دموکراسی، ترقی و رفاه از مبارزات متحد و خرد مدانه و فداکارانه دریغ نکنند.
این بهترین محتوی است برای زندگی فردی هر ایرانی میهن پرست و مردم دوست.

فلسفه اجتماعی ما ساده، روشن، منطقی و مقنع است. هیچکس جز چا پولسا گروغرد از نمیتواند دعوی کند که ایران از جهت پنج آماج مشروح در این مقاله وضعی روبرو دارد و هیچکس جز يك کومه فکر برده صفت نمیتواند بخواهد که ایرانی از تلاش و نبرد در راه این آماجها تن زده بوضع وجود تسلیم شود. نمیتوان ذره ای تردید داشت که خلقهای جهان و از جمله خلق ایران از پای نخواهند نشست تا صلح، استقلال، دموکراسی، ترقی و رفاه را برای خود تا مین کنند. این ستم کش طبیعی محرومان و اسیران است و بهر شکل و شیوه ای که باشد، در هر شرایطی که باشد، بهر جهت این کشش بتوان تجلی خواهد کرد و راه خود را بسوی جلو خواهد گشود.

مبارزه ما با اشخاص نیست ، باروشهاست . مبارزه ما با اشکال نیست ، با ماهیتها و مضمونهاست . هر کس که در جهت این آماجها گام مثبت و جدی بردارد مورد تأیید جامعه قرار خواهد گرفت . هر کس با آنها دشمنی هرزد ، هر قدر هم که این دشمنی را در پیده ریا و سالیوس پیوشاند ، موضوع نفرت و ستیزه جامعه خواهد بود . انسانیت با غارتگران و سارتگران خود سر سازگاری ندارد و سرانجام ، علی‌رغم همه فراز و نشیب های دشوار ، آنها را از پای در خواهد آورد .
در سرود حزبی ما بدرستی گفته شده است :

راه اگر چه پر خطر
خضم اگر چه حیلہ گر
توده بی گمان شود
کامیاب و بهره هر .

درباره نهضت ۲۱ آذر

جنبش‌رهای بخش‌ملی در میهن مانند يك بیک قرن سابقه دارد. بررسی ترکیب اجتماعی و محتوی شعارهای این جنبش در مراحل مختلف آن، مطالعه فراز و نشیب‌هایش، ارزیابی حوادث مهم و پندگیری از تجارب مثبت و منفی آن برای کسانی که بنحوی ازانحاء در مرحله کنونی نبرد رهای بخش‌ملی در میهن ما شرکت دارند بویژه برای افراد حزب ما (که تاریخ آن با تاریخ جنبش‌رهای بخش‌ملی دوران معاصر ایران ۴۳ درآمیخته است) بسیار آموزنده است.

در تاریخ معاصر میهن ما برخی حوادث مقام و مسرت خاصی احراز نموده اند تا جائیکه مهر و نشان خود را در سیر و تکامل بعدی جنبش گذاشته اند. از انجمله است نهضت ۲۱ آذر. بلندگویان هیئت حاکمه ایران نهضت ۲۱ آذر را تخطئه میکنند و میکوشند انرا ضد ملی و تجزیه طلب جلوه دهند تا جائیکه روز شکست جنبش ۲۱ آذر را "روز نجات آذربایجان" نام نهاده و یکی از اعیاد ملی اعلام داشته اند. تیک متأسفانه در ارزیابی نهضت ۲۱ آذر در نزد مانیز انحرافات دیده میشود. برخی جنبه خلقی و موقرا نهضت ۲۱ آذر را نفی کرده و عده ای نارسائیاها و اشتهاها و انحرافات انرا نادیده میگیرند. علی رغم این قبیل افراط و تفریط‌ها ارزیابی حزب ما از جنبش سالهای ۲۴ و ۲۵ در آذربایجان (که مادر این مقاله به مجموعه آن نام نهضت ۲۱ آذر داده ایم) از انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط خاص کشور ما نتیجه میگردد و بر پایه يك تحلیل کاملاً طبقاتی قرار دارد.

تصمیمات کتکره دوم حزب و پلنومهای کمیته مرکزی ما در باره جنبش ۲۱ آذر یا وجود یکه در شرایط واضع و احوال کاملاً متفاوتی اتخاذ گردیده است بطور عده صحیح بوده و بهمین سبب حزب ما تاکنون چه در داخل ایران و چه در خارج آن از مصوبات مزبور با پیگیری دفاع نموده است. اکنون که بیست سال از نهضت ۲۱ آذر میگذرد، جادارد يك بار دیگر حوادث سالهای ۲۴ و ۲۵ در آذربایجان مورد بررسی قرار گیرد و برخی جهات این جنبش را که بر اثر مرور زمان بدست فراموشی سپرده شده و این خود به بسیاری سوء تفاهمات میدان داده است یاد آور شویم و از بررسی تجارب شیرین و تلخ این جنبش که بدون تردید یکی از صفحات درخشان جنبش‌رهای بخش‌ملی در تاریخ معاصر میهن ما است برای آینده نهضت و حزب پندگیریهای لازم را بنمائیم.

واقعیت آنست که در نخستین سالهای جنگ دوم جهانی پس از سقوط حکومت دیکتاتوری بیست ساله رضاشاه، حزب توده ایران وارث سنن انقلابی خلقهای ایران تشکیل میگردد و در مدت کوتاهی از چند حوزه کوچک بیک جریان عظیم اجتماعی تبدیل شده و در راس جنبش‌رهای بخش‌ملی خلقهای ایران قرار میگردد.

از یکسو حزب توده ایران و سایر نیروهای ملی و موقرا تیک در آتش مبارزه رهای بخش‌ملی علیه امپریالیسم و ارتجاع و مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داران غارتگر خارجی و داخلی و فئودالها و مالکین محلی در برابر کشور قدرت و قوت بی سابقه ای کسب میکنند و از سوی دیگر هر قدر به شکست کامل فاشیسم آلمان و میلیتاریسم ژاپن نزد یکتو میشویم ارتجاع ایران با الهام و کمکهای مادی و معنوی امپریالیستهای امریکا و انگلیس برای جلوگیری از تحول اساسی در رژیم ایران و ممانعت از انجام اصلاحات بنیادی در کشور در همه جابر فشار خود میافزاید.

فشار بی انداز ای که از جانب کابینه صدر به آزاد یخواهان و مطبوعات آزاد یخواه وارد گرد یسند، وحشت و تهری که ارفع رئیس ستاد وقت در سراسر ایران بوجود آورد وسلاحی که بعمل استعمار د رنقاط شمال برای مبارزه مسلحانه با احزاب و سازمانهای د موکراتیک داده شد، از اقداماتی است که ارتجاع ایسران بوسیله صدر الاشراف و ارفع برای خفه کردن جنبش رهائی بخش ملی و د موکراتیک خلقهای ایران و تحمیل یک رژیم د یکتا تهری نظامی بکشر انجام داده است .

استان آذربایجان که در آن یکی از بزرگترین اقلیتهای ملی در ایران ساکن است بیش از همه در معرض فشار قرار میگردد و هزاره هاد هقان و صد ها کارگر در زند انهای آذر با یجان زندانی میشوند . تلگرافهای دسته جمعی و اعتراضات و تظاهرات عمومی در دستگاه دولت کوچکترین تأثیری نداشت . در سراسر ایران و بویژه در آذربایجان شیخ یک حکومت خشن رضا خانی تجلی میگردد .

صدر الاشراف در پاسخ تمام تلگراف ها و تقاضاهای مردم در مجلس گفت : * من باین تلگرافهای تهریز و نه بصد ها از این قبیل تلگرافها اهمیت نخواهم داده . عکس العمل این اوضاع و احوال است که در آذربایجان خواستهای تازه ای مطرح میگردد و برای عملی کردن خواستهای مزبور است که در این استان از افراد حزب توده ایران و از افراد و قشرهای دیگر ملی و د موکراتیک این سامان فرقه د موکرات آذربایجان تشکیل میشود و جنبش خلقی در این استان تحت رهبری این حزب بقیام مسلحانه تهدیل میگردد .

در ۲۹ مهر ماه ۱۳۲۴ در زیر فشار افکار عمومی و اعتراضات شدید اقلیت مجلس صدر الاشراف مجبور به استعفا گردید و بجای آن در دوم آبان ۱۳۲۴ حکسیمی بر سر کار آمد . این تغییر کابینه هیچ تغییری را موجب نگردید . کابینه حکیمی روش سلف خود را با حدت بیشتری تعقیب نمود ، وضع کشور آشفته تر و بحران رژیم عمیق تر گردید . برای آشنائی بوضع امروز ایران ما ذیلا قسمت از نطق آقای دکتر محمد مصدق وکیل اول تهران را که در ۲۴ آذر ۱۳۲۴ در مجلس ایراد کرده اند ذیلا نقل میکنیم :

دکترمصدق ق نطق خود را چنین شروع میکند :

ست
" دکترمصدق ق - تا شهریور ۱۳۲۰ که دوره د یکتا تهری خاتمه یافت در این مملکت یک سیاست بیشتر نبود و من گمان نمیکنم کسی انکار کند از آن بیعد که دولت شرویی پابصحنه سیاست این مملکت گذاشت بجای سیاست موازنه منفی که متجاوز از یک قرن این مملکت از آن پیروی میکرد ه است همان سیاست یک طرفی مجری و معمول بود من از خیانتی که بعضی از وزراء بعد از شهریور باین مملکت کرده اند چیزی عرض نمیکنم فقط عرض میکنم در این دوره هم که من با افتخار نمایندگی مجلس مفتخر شدم چون انتخابات آزاد نبود مجلس هم از همان سیاست پیروی کرد و برای مثال انتخابات تهریز و جریان آنرا در مجلس عرض میکنم . در تهریز نه نفر وکیل بیک صورتی انتخاب شدند که هفت نفر از آنها را قبول کردیم و د نفر رد شدند و د نفر را در این مجلس رد کردند هیچ دلیلی هم نداشته اگر اعتراض بصلاحیت شخصی بود اشکالی نداشت ممکن بود بگوئیم صلاحیت نداشته ولی بهیچوجه اعتراض بصلاحیت شخصی نشد روی جریان انتخابات رد شد (۱) در صورتیکه جریان انتخابات هر نه نفر یکی بود همان وقت هم بنده در همین مجلس این نکته را عرض کردم "

دکترمصدق ق به نطق خود چنین ادامه میدهد :

" از هیچ کجای مملکت نیست که مردم شکایت نکنند من اجازه میخواهم چند تلگراف و نامه که به مجلس رسیده است قرائت کنم (صدر قاضی - یکی هم شکایت کرد هاست) اول شکایت فرقه د موکرات آذربایجان - این شکایت در ۲۸ آبان ۱۳۲۴ بمن رسیده که بعرض مجلس شورای ملی میسرسانم و رونوشتی نزد من است که الان قرائت میکنم ."

(۱) مقصود اعتبار نامه های حاج رحیم آقا خوشی نماینده اول تهریز و میرجعفر پیشه روی نماینده دوم تهریز است که از طرف اکثریت مجلس چهار دهم رد گردید .

آقای دکتر مصدق متن تلگراف فرقه دموکرات آذربایجان را بشرح زیر قراست کرد :

" اینک قسمتی از فتوحات ما مورین دولت و نامه هائی که در باره قانون شکی های آنها به داد سرا و سایر مراجع صلاحیتد ارنوشته شده یاد آور میشود. در تاریخ ۷/۹/۱۳۲۴ در ده جمعی از مجال هشترود محمد صادق مجتهدی بمعیت عبدالحسین ساسانی با عده ای از ما مورین امنیه مسلحانه بد هقانان حمله میکنند ابتداء گلوله بدست زلفعلی میزنند چون وی بزمن می افتد، حسن آقا غلام فتحعلی و مشهدی عبداله را هدف گلوله قرار داده میکشند و پنج نفر را چنان مجروح میسازند که اکنون بستری هستند . . .

با اینحال قاتلین تعقیب نشده و برعکس کشاورزان بی گناه را بدون ذکر علت بازداشت میکنند (رفیع - صحیح است) در قوشا یولاغ و بان بولاغ و دنگر کشاورز بنام محرم و قنبر بدست اصلان و همایون و استوار ابراهیمی کشته میشوند و در اثر حمله مسلحانه ما مورین ژاندارمری کشاورزان با خانواده های خود به بیابان فرار میکنند. در شهر بیان عده ای از ما مورین ژاندارمری بسرکردگی گروهیان مقدسی عده ای از ریش سفیدان و معتمدین محل رادرطویه توقیف کرده سپس بخانه کشاورزان مسلحانه حمله مینمایند و پس از غارت اموال و مجروح ساختن عده کثیری از آنان یکی از آنها در اثر جرح وارده کشته میشود و چند نفر زن سقط جنین مینمایند ، در تکه داش ما مورین ژاندارمری اثاثیه منازل آزاد یخواهان را غارت میکنند و دیست نواز هقانان بازن و فرزند خویش راه بیابان را پیش میگیرند ."

دکتر مصدق ادامه میدهد :

" در تمام این موارد تقاضای مردم این بود که مقامات مسئول در حدود قانون اساسی و اصول محاکمات جزائی مرتکبین را تعقیب و از بد اخلاقت غیرقانونی ما مورین ژاندارمری در امور حقوقی جلوگیری نمایند و با احترام باصل تفکیک قوا طبق دستور بخشنامه شماره ۳۵۳۶ - ۱۱/۵/۲۴ دادسرای استان ۳۰۶ مانع از بد اخلاقی ما مورین ژاندارمری در کارهای حقوقی شده و نگذارند که ما مورین آن اداره بجای تأمین آسایش خود سبب قتل و غارت و سلب آسایش عمومی گردند."

در همین نطق دکتر مصدق در باره این شکایات و وضع آذربایجان چنین میگوید :

" در امنیه بیست و دوشتر از ما مورین ژاندارمری بسرکردگی سروان دیبا بمال و جان دهقانان تجاوز کرده و کاری میکنند که صد و پنجاه تن از رعایا سراسیمه برای نجات خود به تبریز آمدن بفرقه دموکرات آذربایجان پناهنده میشوند. در قره سلطان آباد حسن امنیه باعلی نام بوسیله تفنگ یک زن بلطوری مجروح ساخته که مشرف بموت است و فرزند او در اثر ضربت تفنگ ژاندارم کشته میشود. در گل تپه سروان عابدینی با عده زیادی ژاندارم آزاد یخواهان را بچوب بسته افراد برجسته آنها را زندانی میکنند. مرتجعین مروانقیم با استفاده از ژاندارمری بمسکن آزاد یخواهان حمله ور شده و پس از غارت اموال و اثاثیه مردم کاری میکنند که عده کثیری از دهقانان متواری میشوند. در اثر ضربات وارده ۳۶ نفر از اهالی مجروح میشوند که هنوز نیز بستری میباشند. اینک نامه هائی که حاکی از اعلام جرم بر علیه ما مورین مختلف ژاندارمری و مرتجعین محلی است متذکر میشود ۷۸۱ اعلام جرم است."

دکتر مصدق به نطق خود ادامه میدهد :

" من بجزرت عرض میکنم که اگر ماعدالت را پیشه خود قرار دهیم و هر چه زودتر در اوضاع ناگوار خود اصلاحاتی کنیم وضعیت ما خیلی بهتر میشود. در هر کجا وقتی از دولت کاری پیشرفت

نکرد مملکت را فدای دولت نمیکند (صحیح است) دولت را روانه میکنند و دولت دیگر می‌آورد شاید آزان استفاده کنند و برطبق مصالح مملکت اقدام شود (نمایندگان - صحیح است) یا مردم آذربایجان که از مؤسسين بزرگ مشروطيت هستند و در وطن پرستی آنها تردید نیست نباید جنگ کرد (نمایندگان - صحیح است) عقیده من اینست که باید با آنها داخل مذاکره شد مرفوع شکایت نمود و آنها را مطیع مرکز کرد (صحیح است - احسن)

مناطق آقای دکتر مصدق را در اینجا از آنجهت نقل میکنیم تا خوانندگان ما از زبان دکتر مصدق که مورد علاقه و اعتماد اکثریت مردم ایرانند بسا وضاع و احوال آنروز ایران آشنائی یابند تا در دام تبلیغات بلندگویان هیئت حاکمه ایران که جز تحریف حقایق نقشی ندارند نیافتند.

از همان روزهای اول تشکیل فرقه د موکرات آذربایجان کمیته مرکزی حزب مادرجلسات متعدد و طولانی خود اوضاع و احوال آذربایجان را دقیقاً مورد مطالعه قرار داد و باین نتیجه رسید که اول فرقه د موکرات آذربایجان و جنبشی که این فرقه در سران آذربایجان ایجاد کرده است عکس العمل مردم مخصوصاً دهقانان و کارگران آذربایجان در برابر فشار و ظلم دستگاه حاکمه است و برخلاف نظر مترجمین و طبقه حاکمه ایران، نهضت آذربایجان مکتبی بقدرت توده های وسیع مردم آن سامان است ثانیاً تقاضاهای فرقه د موکرات آذربایجان با روح قانون اساسی منافات ندارد.

ثالثاً حاد شده آذربایجان يك مسئله داخلی است و باید از هرگونه آلودگی های بین المللی برکنار بماند. این مسئله باید از راه مستقیم بدون دخاله دادن این و آن با تأمین حقوق د موکراتیک مردم آذربایجان و تعمیم آن برای تمام ایران حل گردد.

محافل بیطرف خارجی نیز حاد شده آذربایجان را يك مسئله داخلی تلقی کرده و نظر حزب توده ایران را تأیید کردند. برای نمونه اظهارات مدیرکل وزارت خارجه فرانسه رایاد ارمیشوم • مدیرکل وزارت امور خارجه فرانسه در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۵ در جواب د و نفر انروز نامه نگاران ایران در مجلس پذیرائی که با افتخار روزنامه نگاران ایرانی در کاخ وزارت خارجه در پاریس صورت گرفت راجع به آذربایجان چنین گفت:

"موضوع آذربایجان وحدائی که در آن سامان وقوع یافته بعقیده وزارت امور خارجه فرانسه فقط يك مسئله داخلی ایرانست زیرا حزب د موکرات بطوریکه اطلاع داریم تاکنون هیچگونه تقاضائی برای تجزیه از ایران نکرده و فقط تقاضاهای خود را منحصر بیک نوع اختیارات داخلی در امور محلی نموده است و مخصوصاً بنا بر اطلاعاتی که بهوزرات امور خارجه رسیده است هیچیک از احزاب و دسته های دست چپ ایران مخصوصاً حزب توده از افکار تجزیه طلبی طرفداری نمیکند. بنابراین مادام که حزب د موکرات آذربایجان و دسته های سیاسی ایران صحبت از تجزیه خواهی نمیکند دلیل نیست که این موضوع داخلی و محلی بیک ماجرای بین المللی تبدیل شود."

این اظهار نظر کاملاً مطابق با حقیقت است. فرقه د موکرات آذربایجان در هیچ سند و گفتاری هیچگونه تقاضائی برای تجزیه نکرده است بعکس در بند اول برنامه خود دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران را با صراحت تمام قید نموده است.

حزب توده ایران از خیلی پیش خواست تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی را مطرح نموده بود. فرقه د موکرات آذربایجان نیز پس از تأسیس خود تشکیل فوری انجمنهای ایالتی و ولایتی را خواستار گردید. است. تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی طبق قانون اساسی از حقوق مسلم مردم ایرانست. بنابراین خواست اجرای این ماده از قانون اساسی برای تمام استانهای ایران و از انجمله برای استان آذربایجان هیچوجه خواست جدائی از ایران نیست و نمیتواند باشد.

مسئله تازه ای که در برنامه فرقه د موکرات آذربایجان مطرح گردیده همانا مسئله خود مختاری و تعیین سرنویشت هریک از ملل ساکن ایران از طریق انجمنهای ایالتی و استفاده بلا مانع از زبان ملی بوده

است. خواست مزبور که در مواد ۴۶ و ۴۵ برنامه فرقه دموکرات آذربایجان مطرح گردید به آذربایجان تنها محدود نشده است و برای تمام خلقهای ایران که دارای خصوصیات شبیه به آذربایجان هستند پیشنهاد گردیده است.

شاد روان پیشه هری صدر فرقه دموکرات آذربایجان بارها در نطقها و مقالات خود تأکید نموده است که "حرف بر سر جسدن آذربایجان از ایران نیست. هیچکس چنین ادعائی ندارد ماهرکز چنین ادعائی را مطرح نکرده ایم".

همه این صراحتها مانع آن نشد به خواست خود مختاری در داخل ایران و از طریق انجمنهای ایالتی و ولایتی، به خواست حق استفاده از زبان مادری بر حسب تجزیه طلبی زده نشود. این نخستین بار نیست که آذربایجان در معرض اتهام تجزیه طلبی قرار میگیرد. در انقلاب مشروطیت نیز که جنبش‌رهای بیخشم ملی در سراسر ایران و بویژه در آذربایجان اوج گرفت به بعضی تلگرافهای انجمن ایالتی آذربایجان رنگ تجزیه طلبی زدند.

قیام خیابانی نیز از اتهام تجزیه طلبی مبری نگردید. مهدی مجتهدی مؤلف کتاب "رجال آذربایجان در عصر مشروطیت" در باره قیام خیابانی چنین مینویسد:

"در ایام قیام همواره صحبت از تمام ایرانست. زبان فارسی زبان محبوب و رسمی است گو اینکه نطقها بتوکی است. شعار حزب جمله "آذربایجان جز لاینفک ایرانست" میباشد. حزب حتی نام آذربایجان را به آزادستان تبدیل میکند تا آذربایجان قفقاز روزی باستناد اتحاد نام آذربایجان حقیقی را ادعا کنند".

معدک همه اینها مانع آن نشده است که آقای مجتهدی بنوشته خود ادامه دهد و دلایلی برای انتساب تجزیه طلبی علیه نهضت خیابانی گرد آورد و بنویسد:

"اماد رعل بسیار سخت بود که برجال طهران حمله نشود و به طهرانیه حمله نشود. سران نهضت اشخاصی باشند که مدتها در اسلامبول و قفقاز زندگی کرده اند اما زبان ترکی زبان فارسی را تحت الشعاع خود قرار ندهد. بالاخره متفکر حزب و رهبر تبلیغاتی آن میرزا تقی خان رفعت باشد که عمری در اسلامبول گذرانیده و وفادارترین شاگرد نامق کمال و توفیق فکرت بشماراست. اما نسبت به ترکها که ادعائی نسبت به آذربایجان دارند احساسات کاملاً خصمانه باشد. بالاخره آذربایجان عملاً از ایران مجزی شود آب از آب تکان نخورد (۱) باین ترتیب ملاحظه میکنیم که محافل حاکمه ایران از پیوند دادن خیابانی و هم‌زمانش به ترکها ابائی نداشت. توقف قبلی نسبتاً طولانی برخی از سران فرقه دموکرات آذربایجان در آذربایجان شوروی و بعضی تظاهرات و زیاده‌رویها از طرف بعضی از مسئولین محلی زمینه مناسبی برای ایواری نظیر چنین اتهاماتی را بفرقه دموکرات آذربایجان فراهم نمود منتهی این بار جای ترکیه با شوروی و بویژه با آذربایجان شوروی تعویض میگردد".

حضور ارتش سرخ در ماههای اول جنبش ۲۱ آذر در شمال ایران نیز بمثابة یکی از دلایل تجزیه طلبی این نهضت ابراز میگردد و حال آنکه رود ارتش سرخ در ایران مانند رودی در بسیاری از کشورهای دیگر که در زمان جنگ صورت گرفته به دموکراتیزه کردن جامعه ایران دردوران جنگ کمک نمود ولی از این امر نباید به نتیجه غلط رسید و اقامت موقت ارتش سرخ در ایران را بعنوان مدخله در امر داخلی ایران تلقی کرد. در پناه ۱۳۲۴ کنفرانس مسکو با شرکت نمایندگان آمریکا و انگلیس تشکیل گردید و پیشنهاد بیون وزیر خارجه وقت انگلستان داترئه تشکیل کمیسیون سه جانبه در باره ایران از طرف اتحاد جماهیر شوروی رد شد و این واقعیت خود بشکل بارزی بی‌پایگی اتهام تجزیه طلبی و مدخله را روشنتر میسازد.

آقای دکتر مصدق و همکاران ایشان در مجلس چهاردهم همراه با فراقسیون حزب توده ایران با (۱) صفحات ۷۴ و ۷۵ از کتاب "رجال آذربایجان در عصر مشروطیت"

تشکیل چنین کمیسیونی که بحق آنرا کمیسیون قیومیت نام دادند شدیداً مخالفت ورزیدند. روزنامه مردم که بجای رهبر ارگان کمیته مرکزی حزب توده ایران منتشر میشد در شماره ۱۸ دیماه ۱۳۲۴ خود در این باره چنین نوشت :

"باکمال صراحت اعلام میداریم که موافقت با چنین کمیسیونی ملت ایران را بدرجه يك ملت مستعمره یا تحت قیومیت تنزل خواهد داد. برای ما سرشکستگی بار خواهد آورد که تا ابد مایه عذاب ما و فرزندانشان ما خواهد بود. ما بصدای رسا فریاد میکنیم که ملت ایران به هیچ دولت خارجی اجازه نخواهد داد برای او قیومیت داشته و تکلیف معین کند".

اما این دولت حکیمی با موافقت ضمنی شاه بود که با تشکیل چنین کمیسیونی در صورتیکه و نماینده از جانب ایران در آن شرکت نمایند موافقت نمود. طرح پیشنهادی بوبین مشتمل بر ۱۱ ماده بود. طبق ماده نهم طرح منبر دولت ایران ملزم میگردد که "توصیه‌های را که از طرف کمیسیون بعمل میآید بصورت قانون درآورد و آنها را بموقع اجرا گذارد".

وظایف کمیسیون منبر به حل باصطلاح مسئله آذربایجان محدود نمیکردید و بر تمام ایران گسترش مییافت. در حقیقت امپریالیستهای انگلیس و آمریکا ببهانه وجود اختلاف بین مردم آذربایجان و حکومت مرکزی میخواهند برای خود پایگاههایی در سایر نقاط ایران ایجاد نمایند.

با وجود موافقت دولت حکیمی و تأیید ضمنی شاه دولت اتحاد جماهیر شوروی با چنین پیشنهادی مخالفت ورزید.

آقای نجم وزیر خارجه دولت حکیمی پنج سال پس از این حوادث در ۲۸ تیرماه ۱۳۲۹ در مجلس سنای ایران سفسطه‌هایی میکند و میخواید چنین وانمود نماید که گویاد دولت حکیمی با چنین پیشنهادی موافقت نداشت و گویا چون این طرح دارای تاریخ و نمره نبود بنابراین سندیت نداشت. برای روشن شدن مطلب ماعین اظهارات آقای نجم رادرسنا در اینجانب نقل میکنیم. آقای نجم در این باره در مجلس سنا چنین توضیح میدهد :

"... بعد آمدیم به هیئت وزراء، آنجا عقاید مختلفی داشتند بالاخره مطلب منتهی شد که ما با این مواد مخالفیم ولی آریک راهی هست که از سازمان ملل متحد و یابوسیله دیگری یک عده ای بیایند در این مملکت، بیایند اینجا و بگویند این چه وضعی است اجانب آمده اند اینجا، قشون آوردند اینجا، حالا هم نمیروند جنگ هم که تمام شد و ببینند این حرفها راست است، هم راجع بشمال هم راجع جنوب. این جنجالها که درد نیاراه انداخته اند. بنابراین راهش اینست که بنشینیم ببینیم که در این زمینه ممکن است یک کاری که برفع ایران باشد اقدام نمود. البته هیئت وزراء بود و عقاید مختلف بود. ما نشستیم یک مذاکره طولانی روی آن ورقه کردیم، این ورقه ای که عرض کردم نه یادداشت بود، نه مراسله، نه نمره داشت نه تاریخ داشت مثل این بود که من یک چیزی یادداشت کنم و بدهم به آقایان. خلاصه این ورقه مورد بحث و شرفرار گرفت، با سفیر کبیرا امریکا. با سفیر کبیرا انگلیس و نماینده دولت شوروی، البته نماینده دولت شوروی گفت ما داخله در کار دولت نمیکنیم..." (تکیه روی کلمات از نویسنده است)

کمترین توجه به اظهارات نجم وزیر خارجه دولت آقای حکیمی با وجودیکه پنج سال پس از حادثه و در شرایط و احوال کاملاً متفاوتی ایراد گردیده است بخوبی نشان میدهد که این آقایان که یک عمر سنگ مبین پرستی دروغین بسینه زده اند تا چه اندازه در جهت نقض استقلال و حاکمیت ایران پیشروی نموده اند. اقرار آقای نجم د اثر بعد م موافقت سفیر شوروی حائز اهمیت فراوان است. مخالفت شوروی از یکسو و مخالفت جدی اقلیت مجلس شورای ملی و از انجمله فراکسیون حزب توده ایران همراه با مخالفت نیروهای ملی و دموکراتیک از سوی دیگر این توطئه امپریالیستی را با شکست روبرو ساخت.

عدم موافقت دولت اتحاد شوروی با تشکیل کمیسیون سه گانه موجب خرسندی همه محافل متوقسی و آزاد یخواه ایران گردید. آقای دکتر مصدق در نطق ۱۹ دیماه ۱۳۲۴ خود ضمن انتقاد از دولت حکیمی و تقاضای برکناری وی از طرف همه مردم ایران از دولت شوروی تشکر نمود و چنین گفت: "از اینکه دولت اتحاد شوروی با این پیشنهاد موافقت ننموده است ملت ایران سپاسگزار است".

تثبات حکیمی در اثر به بردن با اصطلاح "مسئله ایران" بمجامع بین المللی به نتیجه ای منتهی نگردید. کابینه حکیمی در اول بهمن ماه ۱۳۲۴ مجبور به استعفاء شد و با سر کار آمدن قوام السلطنه در روش دولت تغییراتی پیدا شد که بقرارداد چهارم آوریل ۱۹۴۶ مطابق ۱۶ فروردین ۱۳۲۵ با دولت شوروی منتهی گردید.

در بند سوم این قرارداد دولت ایران مسئله آذربایجان را یک امر داخلی تلقی میکند و وعده میدهد که اختلاف مابین مردم آذربایجان و دولت مرکزی را از طریق مسالمت آمیز و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان حل و فصل نماید.

یک ماه پس از سر کار آمدن قوام در آن دو ساله دوره چهارم هم مجلس شورای ملی پایان مینماید. دولت قوام با استفاده از اختیارات خود در دوران قوت تصویب نامه ای در سوم اردیبهشت ۱۳۲۵ مشتمل بر هفت ماده در باره آذربایجان صادر مینماید و در آن با تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی در آذربایجان و با تدوین زبان آذربایجانی در پنج کلاس اول مدارس آذربایجان موافقت میشود. بعلاوه در تصویب نامه مزبور هیئت دولت تصویب مینماید که کارهای دفاتر و اداره های محلی و کارهای دوائر دادگستری بزبان فارسی و آذربایجانی صورت گیرد و وعده میدهد در بدو تشکیل دوره ۱۵ تقنینیه پیشنهادی مبنی بر افزایش عده نمایندگان آذربایجان متناسب جمعیت حقیقی آن ایالت بمجلس تقدیم کند و پس از تصویب آن کسری نمایندگان برای همان دوره انتخاب شود.

در تعقیب تصویب نامه سوم اردیبهشت هیئت وزیران پس از یک سلسله مذاکرات مقدّماتی نسبتاً طولانی بالاخره هیئت از طرف دولت قوام بریاست مظفر فیروز معاون نخست وزیر و وزیر کار به آذربایجان اعزام شده و موافقت نامه ای در ۱۵ ماده میان دولت مرکزی و نمایندگان مردم آذربایجان در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۲۵ با امضاء رسید و در آن برخی جهات مواد هفت گانه تصویب نامه هیئت وزیران مصوب ۳ اردیبهشت مورد تفسیر قرار میگردد و در موافقت نامه مزبور با تخصیص ۷۵٪ عواید دولتی در آذربایجان با احتیاجات محلی موافقت میگردد. فرقه دو مکررات آذربایجان نیز موافقت مینماید که نیروهای قضائی در ارتش آذربایجان در ترکیب زاندارمری و ارتش دولتی درآمده و تحت فرماندهی دولت مرکزی اداره گردد. در موافقت مزبور باره تقسیم زمینهای خالصه و زمین مالکین آذربایجان که در خارج آذربایجان بسر میبرند و یا بخلق خیانت کرده اند موافقتی صورت گرفت ولی از قانون تقسیم محصول مابین مالکین و دهقانان که مجلس آذربایجان تصویب نمود، بود ذکری نمیشود.

انتظار میرفت تصویب نامه سوم اردیبهشت هیئت وزیران و موافقت نامه ۲۳ خرداد که در تعقیب آن در تهریز با امضاء رسید اختلافات موجود خاتمه یافته باشد ولی زندگی بیکار و یگر نشان داد که مادام که در رژیم حکومتی ایران تغییرات اساسی صورت نگیرد هیچیک از امال و آرزوهای ملی و دموکراتیک خلقهای ایران جامه عمل نخواهد پوشید.

طولی نکشد امپریالیستهای آمریکا و انگلیس با تکیه محافل مترجم ایران که با هرگونه راه مسالمت آمیزی مخالفت جدی داشتند همراه با قوام که راه خیانت آشکار را در پیش گرفت از هر سو دست بکار شدند. کابینه ائتلافی که در آن سه وزیر توده ای نیز شرکت داشت از حملات و اقدامات خرابکارانه محافل ارتجاعی و تحریکات امپریالیستهای خارج نکاست و بعکس بر شدت و حدت آنها افزود تا جائیکه وزیران توده ای مجبور بکناره گیری شدند و در دنبال آن میدان عمل امپریالیستها و عمال ایرانی آنها بسط و دامنه بیشتری یافت. حوادثی ناگوار پی در پی رخ میدهد. سرانجام سلسله این حوادث با اعزام نیروی دولتی به آذربایجان

منتهی میشود و حکومت سرنیزه و زور مجددا در آذربایجان احیاء میگردد.



بیش از پنجاه هزار از اعضا و فعالین حزب توده ایران در آذربایجان از همان آغاز تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان بفرقه دموکرات آذربایجان پیوستند. روزنامه "آذربایجان" ارگان کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان در شماره ۲۳ ژانویه ۱۹۴۶ خود تعداد اعضا حزب را هفتاد هزار ذکر کرده است از انجمله شش هزار کارگر، ۵۶ هزار دهقان، ۲ هزار روشنفکر، ۳ هزار پیشه روکاسب، ۲ هزار تاجرو ۵۰۰ مالک و ۸۰۰ روحانی بوده است.

ترکیب طبقاتی حزب نشان میدهد که در فرقه دموکرات آذربایجان نمایندگان طبقات و قشرهای مختلف اهالی وارد شده اند. معذک با وجود کمی نسبی شماره کارگران نیروی محرکه در فرقه دموکرات آذربایجان طبقه کارگر بوده است و اکثریت مطلق فعالین فرقه را فعالین سابق حزب توده ایران تشکیل میداده اند. علاوه بر اعضا فرقه صد ها هزار از مردم شهری و روستائی آذربایجان در حول فرقه در جنبش ۲۱ آذر شرکت کرده اند. پس از هجوم ارتش به آذربایجان دهها هزار در شهر و ده کشته شدند و دهها هزار متواری یا مجبور به هجرت از کشور گردیدند.

شرکت وسیع مردم آذربایجان در این جنبش بخودی خود بهترین دلیل ملی و دموکراتیک بودن آنست. در دوران یکساله جنبش در تحت رهبری فرقه یک سلسله اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مہی در آذربایجان صورت گرفت. مهمترین آنها عبارت از تقسیم اراضی خالصه و اراضی عده ای از مالکین، تأسیس کارخانجات جدید و تکمیل کارخانه های محدود قدیمی، اصلاح امور بازرگانی و بانکی، دادن حق رأی و حق انتخاب شدن بزنان، تعلیم زبان مادری در مدارس، تأسیس دانشگاه و رادیو و تئاتر ملی و غیره صورت گرفت که هیچیک از آنها در دوران حکومت های سابق در آذربایجان سابقه نداشته است. این همه اصلاحات که در دوران کوتاهی صورت گرفت از جهت دیگر ماهیت ملی و دموکراتیک این جنبش را نشان میدهد.

مسئله ملی در دوران نهضت ۲۱ آذر برای اولین بار در تاریخ جنبشهای محلی در آذربایجان با مشخصات ویژه زیرین مطرح گردید یعنی با مضمون حق خود مختاری از طریق تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی در داخل واحد جغرافیائی ایران و حق استفاد ما ز زبان مادری در مدارس و ادارات دولتی و در محاکم قضائی. و حال آنکه در جنبشهای سالهای انقلاب مشروطیت و در قیام خیابانی در آذربایجان هیچگاه چنین شعارهایی مطرح نشد و بعلاوه رهبری جنبش در آن دورتها بابا زرگانان، مالکین مرفقی، روحانیون آزاد یخواه بوده است. این تفاوت در ترکیب رهبری در دوران نهضت ۲۱ آذر با دورانهای گذشته بیشتر و بشکل روشنتری ماهیت خلقی و دموکراتیک جنبش ۲۱ آذر را منعکس میسازد. عکس العمل شدیدی حاکمه ایران و امپریالیسم آمریکا و انگلیس بیش از همه بعلت همین ماهیت کاملاً مترقیانه آن بوده است. بقسای آذربایجان دموکرات در مجاورت کشور اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بدین تودید میتوانست بمثابة پایگاه مهم رشد و تکامل استقلال سیاسی و اقتصادی و دموکراسی و سوسیالیسم در سر تا سر ایران استفاد گردد و از اینجهت و بمنظور احتراز از چنین "خطری" است که این جنبش بیش از هر جنبش دیگر در ایران در معرض یورش و حشیانه نیروهای ارتجاعی در داخل و خارج کشور قرار میگیرد و همچنین درست بهمین جهت است که نیروهای ملی و دموکراتیک و در رأس همه آنها حزب توده ایران از این جنبش حمایت و دفاع نموده است. از بررسی همه جانبه فعالیت یکساله فرقه دموکرات آذربایجان و از مطالعه شرایطی که نهضت ۲۱ آذر با شکست مواجه شد میتوان به نتیجه گیریهای زیرین رسید:

۱- در جنبش ۲۱ آذر حل مسئله ملی بمثابة عده ترین شعار نهضت که دارای مضمون خود مختاری محلی و فرهنگی بود مطرح گردید و با آن هد فهای اساسی انقلاب بپرزوای دموکراتیک ایران یعنی مسئله استقلال

و حاکمیت ملی و الغا مناسبات ارباب رعیتی و اصلاحات دیگر موقتیک یا از نظر مرد داشته شد و یاد در جبهه دوم اهمیت قرار گرفت. شایان ذکر است که در برنامه فرقه د موقتات آذربایجان مبارزه علیه امپریالیسم توجه کافی نشده و حال آنکه مارکسیسم - لنینیسم بامیاموزد که در شرایط کشوری نظیر کشور ما شعار ضد امپریالیستی و ضد فئودالی شعارهای عده انقلاب و مسئله ملی در زمره شعارهای د موقتاتیک عمومی است که باید در موازی حل شعارهای اصلی و پایه آزان حل گردد. باین ترتیب در برنامه و عمل فرقه د موقتات آذربایجان شعارهای اصلی جنبه فرعی و شعار ضمنی جنبه اصلی پیدا کرده است و این خود عده د تسرین خطا در نهضت ۲۱ آذر بوده است.

۲- یکی از لامل ضعف مقاومت نیروهای ملی و موقتاتیک فقدان جبهه واحد و در نتیجه فقدان وحدت عمل نیروهای مزبور در برابر نیروهای مجهز و متحد ارتجاع و امپریالیسم بوده است. حزب توده ایران از مدتها پیش احزاب و دستجات آزاد یخواه و اصلاح طلب را به تشکیل جبهه واحد دعوت نمود. در تعقیب همین دعوت پیگیری وی بود که در ۱۸ خرداد ۱۳۲۵ "جبهه مؤتلف احزاب آزاد یخواه" مرکب از حزب توده ایران و حزب ایران تشکیل گردید ولی متأسفانه فرقه د موقتات آذربایجان با وجود مراجعات متعدد در مورد به جبهه مزبور مسامحه نمود و تنها در حدود پس از پنج ماه و در آستانه یورش ارتجاع و امپریالیسم همراه با حزب د موقتات کردستان و احزاب سوسیالیست و جنگل الحاق خود را به "جبهه مؤتلف احزاب آزاد یخواه" اعلام داشت. این اعلام د بیوقت متأسفانه فقط جنبه دکلا را ترویج کرد. قبل از اینکه "جبهه مؤتلف احزاب آزاد یخواه" نضج و استحکام لازم یابد ارتجاع ایران با تکلیف امپریالیسم با استفاده از تفرقه نیروها و عدم مقاومت نیروهای مسلح در آذربایجان با سانی به پیروزی رسید.

۳- اشتباه در ارزیابی قوام و اعتماد به تعهدات و مواعید وی از هشیاری انقلابی نیروهای ملی و موقتات تا درجه زیادی کاست. این امر به قوام امکان داد در پشت پرده تبلیغات و عوامفریبیهای خود با امپریالیسم بویژه با امپریالیسم امریکایی و با محافل ارتجاعی (حتی با شاه که بخصوص خود را مخالف قدیمی وی وانمود مینمود) سازش کند و در پرده، مقدمات شکست نیروهای ملی و موقتاتیک را فراهم سازد.

۴- حوادث سالهای ۲۵-۱۹۲۴ در آذربایجان مصادف با ظهور نخستین تشنجات بین المللی پس از دومین جنگ جهانی گردید. تشنجات مزبور گرچه در شکست نیروهای د موقتاتیک جنبه قطعی نداشت و نمیتوانست داشته باشد ولی ارتجاع و امپریالیسم با استفاده از جهات ضعف جنبش از موقعیت با سرعت استفاده نمود و نیروهای ملی و موقتاتیک را عقب نشینی و شکست روبرو ساخت.



انقلاب اجتماعی بیک یا چند نبرد تمامحدود نیست. انقلاب اجتماعی د دوران طولانی و تعداد زیادی از نبردها در زمینه های گوناگون اقتصادی و اصلاحات اجتماعی را در بر میگیرد. در تاریخ جنبش رهائی بخش خلقهای میهن مانهضت ۲۱ آذر یکی از اینگونه نبردها است که در بیست سال قبل در شرایط و اوضاع و احوال خاصی و تناسب معینی از نیروهای موافق و مخالف داخلی و خارجی صورت گرفته است. گرچه این نبرد مانند خیلی از نبردهای قبلی و بعدی د جامعه ما با پیروزی همراه نگردید ولی علیرغم تعالیات ارتجاع و امپریالیسم این قبیل نبردها اثر وضعی خود را در جامعه ما گذاشته و میگذارند و خواه ناخواه در رشد و تکامل بعدی جامعه و تحرك آن بسوی استقلال واقعی و آزادی و ترقیات اجتماعی مؤثرند. وظیفه پیشروان جنبش در هر جامعه پندگیری از تجارب شیرین و تلخ این نبردها برای تجمع، تجهیز و تشکل و اتحاد بیشتر و عمیقتر نیروهای ملی و موقتاتیک رهبری آنها در نبردهای آینده برای تأمین آرمانهای میهنی، ملی و طبقاتی جامعه است.

بزرگترین پندگیری ما از نهضت ۲۱ آذر احیاء مجدد وحدت رهبری و سازمانی حزب طبقه کارگر در ایران است. تأمین وحدت رهبری و سازمانی حزب توده ایران و فرقه د موقتات آذربایجان در حول برنامه و

اساسنامه واحدی که در آن همه خواسته‌های ملی و دموکراتیک طبقات و قشرهای مترقی جامعه و همچنین خواسته‌های اقلیت‌های ملی با روشنی کامل بر اساس جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم و انتروناسیونالیسم پرولتری منعکس است گامی بزرگ در جهت پیروزی جنبش رهایی بخش ملی در ایران است. هر قدر وحدت مزبور عمیقتر و مستحکمتر گردد نقش وی در ایجاد جبهه واحد ملی و پیروزی آن در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع بیشتر و سریعتر خواهد بود.

آذرماه ۱۳۴۴

وحدت یا افتراق ؟

اهمیت مسئله

در برابر کوشش پیگیر اکثریت قاطع احزاب کمونیستی و کارگری برای احیاء وحدت در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و تأمین وحدت عمل در مبارزه بر ضد امپریالیسم، در ماه نوامبر ۱۹۶۰ روزنامه "زن مین ژیاو" و مجله "خونستی" سرمقاله هائسی با مضمون مشترک انتشار دادند و طی آن به توجیه روش انشعابگرانه رهبری حزب کمونیست چین پرداختند و برای نخستین بار آشکارا کسان خود را در احزاب مارکسیست - لنینیست به انشعاب کامل و قطعی دعوت کردند. در این سرمقاله از جمله چنین گفته میشود: "انطاگونیم موجود بین مارکسیسم - لنینیسم و ریزو نیسم خروشی یکی انطاگونیم طبقاتی است که پرولتاریا را در مقابل بورژوازی قرار میدهد. این انطاگونیمی است بین دو راه: سوسیالیسم و سرمایه داری. این انطاگونیمی است بین دوشی: مبارزه علیه امپریالیسم و تسلیم در برابر امپریالیسم. این تضاد سازش ناپذیر است" (۱). در جای دیگر گفته میشود: "در باره مجموع مسائل اساسی عصر ما تضاد آشتی ناپذیری آنها را در برابر هم قرار میدهد. بسیار چیزهاست که آنها را از هم جدا میکند و هیچ چیزی که آنها را با هم متحد کند و در نزد آنها مشترک باشد وجود ندارد" (۲). و سپس نتیجه گیری شده است که: "چون وضع چنین است برای مارکسیست - لنینیستهای حقیقی راه دیگری باقی نماند جز گسستن پیوند با گروههای رهبری ریزو نیست. ایجاد و گسترش احزاب و سازمانهای انقلابی واقعی مارکسیست - لنینیست به امری اجتناب ناپذیر مبدل میشود" (۳).

مقارن همین ایام گروهی که در رهبری حزب توده ایران از مدتی پیش مشغول خود را - که با مشی رهبری حزب کمونیست چین انطباق کامل داشت - در برابر مشی حزب قرار داده بود، با پیروی از رهنمود رهبری حزب کمونیست چین آشکارا به انشعاب دست زد و با این عمل ضربه جدی بوحدهت حزب طبقه کارگر ایران و جنبش نجات بخش ملی در مهبان ما وارد ساخت.

جنبش جهانی کمونیستی با نفوذترین جنبش عصر ماست. این جنبش نیروی محرکه مبارزه خلقها در راه صلح، دموکراسی، استقلال ملی و سوسیالیسم بشمار میرود. اردوگاه سوسیالیستی، که در مرکز این جنبش قرار دارد، بزرگترین و مقتدرترین نیرو در برابر امپریالیسم است. بدینجهت اختلافی که در این جنبش بوجود آمده و اینک با کمال تأسفک تا سرحد انشعاب آشکار پیش رفته است، در سر نوشت مردم جهان و همه نهضت‌های انقلابی تأثیر عمیق دارد. در واقع این مسئله با آنکه قبل از همه مربوط به کمونیست‌هاست، ولی دیگر فقط مورد علاقه کمونیست‌ها نیست. همه آنها که با اشکال و درجات و هدفهای گوناگون بمبارزه بر ضد امپریالیسم مشغولند، در وحدت جنبش کمونیستی و کارگری ذینفع اند. مسئله تأمین وحدت در این جنبش یکی از مسائل عمده عصر ما مبدل گردیده است.

حزب ما هم بعنوان عضوی از خانواده بزرگ کمونیست‌ها و هم بخاطر لطمه‌ای که مستقیماً از وجود این اختلاف خورد، است، هم بنا بر ماهیت طبقاتی و جهان بینی خود و هم از جهت مصالح عالی نهضت آزادی بخش مردم ایران بتأمین وحدت در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری عمیقاً علاقمند است. بخاطر همین

وحدت است که مافعلاد را اینجا قصد بررسی مجدد مسائل مورد اختلاف بین رهبری حزب کمونیست چین و سایر احزاب کمونیستی و کارگری راند آریم. در اینجا فقط بررسی این مسئله مورد نظر است که رهبری حزب کمونیست چین تا چه اندازه در توجیه انشعاب ذی‌حق است، انشعاب بِنفع کیست و راه غلبه بر اختلافات موجود در جنبش کمونیستی چیست؟ و باز هم بخاطر همین وحدت و بویژه برای خنثی کردن عواقب سوء عمل انشعابی در نهضت کارگری ایرانست که مادر آینده، بدون آنکه قصد مباحثه آشکار داشته باشیم، ناچاریم بتوضیح مشی حزب مادر مسائل شهری و تاکتیک - چه از نظر جهانی و چه از لحاظ داخلی - بپردازیم تا درست از نادرست باز شناخته شود و راه مبارزه انقلابی هموار گردد. تذکر این نکته هم بیفایده نیست که برخورد رهبری حزب کمونیست چین باین مسئله هم - مانند بسیاری دیگر از مسائل - تخییراً اساسی کرده است. اگر زمانی رهبری حزب کمونیست چین سایر احزاب برادر را بمباحثه آشکار و خصمانه متهم میکرد و مینوشت: «حزب کمونیست چین همیشه بر این عقیده بوده و هنوز هم هست که اختلاف بین احزاب برادر باید در صفوف خود مان، از راه مباحثه و مشورت و دستاورد، بر اساس حقوق مساوی و طبق اصول مصرح در اعلامیه و اظهارات مسکول شود» (۱)، پس از آنکه این مباحثه آشکار از طرف سایر احزاب برادر قطع شد و با اینکه در طی دو و سالی که از قطع مباحثه میگذرد، رهبری حزب کمونیست چین حملات خود را به احزاب کمونیستی و کارگری و بویژه حزب کمونیست اتحاد شوروی هرگز قطع نکرد، اینک در سرمقاله مذکور فوق در توجیه این عمل میگوید:

"در میان هدفهای "وحدت عمل" که رهبری جدید حزب کمونیست شوروی تعقیب میکند، یکی هم قطع مباحثه علنی است. آیا چنین چیزی عملی است؟ مباحثه بزرگ امروزی بشکلی زنده و کوبنده آنچه را که در جنبش جهانی کمونیستی فاسد و مردنی است و آنچه را که در سمت تکامل آینده و جاده پیروزی است، بر ملا کرده است."

احزاب مارکسیست - لنینیست همچنان بسزایان بخش بودن مباحثه آشکار و غیر دستاورد معتقدند و از آن احتراز میجویند. ولی رهبری حزب کمونیست چین حتی از این هم فراتر رفته است. آنچه که از جانب وی انجام میگیرد مدت‌هاست که دیگر مباحثه نیست، بلکه مبارزه سیاسی آشکار علیه احزاب برادر است.

ناگزیری بروز اختلاف

تکامل جنبش جهانی کمونیستی و برخورد عینی با پدیده‌های گوناگون این جنبش و تحلیل علمی آنها نشان داد که بروز اختلاف حتی در این جنبش که دارای جهان بینی واحدی است و استراتژی عمومی مشترکی هم دارد، امری ناگزیر و طبیعی است. سطح گوناگون تکامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشورها، سنن گوناگون نژادی، مذهبی، ملی و فرهنگی در هر کشور، ترکیب طبقاتی متنوع در احزاب کمونیستی و کارگری، شرایط متفاوت و گاه متضاد مبارزه، وظائف مختلفی که در برابر هر یک قرار دارد، راه حل‌های گوناگونی که برای انجام این وظائف در پیش گرفته میشود، بغرنجی و سرعت تغییر و تحول حوادث بین المللی و نظائر آن همه پایه - های عینی بروز اختلاف عقیده است. در جائیکه در یک حزب واحد بروز اختلاف عقیده بر سر مسائل گوناگون طبیعی است، بروز اختلاف بین احزاب از اینهم طبیعی تر است. حکم مارکسیستی مبنی بر اینکه هر حزب باید اصول کلی مارکسیسم - لنینیسم را بطور خلاق با شرایط خاص کشور خود تطبیق دهد، از همین جانشی میشود اتفاقاً رهبری حزب کمونیست چین هم خود زمانی همین عقیده را داشت و مینوشت: «بروز اختلاف عقیده بین احزاب برادر غالباً احترازناپذیر است، زیرا مسائل مشترک مورد علاقه فوق العاده بغرنج اند و شرایط

(۱) از سرمقاله "ژن مین ژیاؤو تحت عنوان" اختلافات از کجا آغاز شد؟" مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۶۳ بنقل از جزوه "Whence the Differences?" A Reply to Comrade Thorez and other Comrades. p. 3

احزاب گوناگون بسیار مختلف ، وهمچنین برای اینکه وضع عینی د اعداد رجال تغییر است (۱) . بنابراین صحبت برسندیده گرفتن اختلاف یا حل مصنوعی آن نیست ، سخن بر سر چگونگی حل آنست .

چگونه باید با اختلاف برخورد کرد و آنرا بر طرف ساخت ؟

اگر بروز اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی طبیعی است ، تبدیل آن به اختلاف حل نشدنی ، به " تضاد سازش ناپذیر " بهیچوجه ناکزیر نیست . بالاتر از آن ، حفظ وحدت در جنبش عده است و بنابراین این ختمی است .

احزاب کمونیستی و کارگری دارای جهان بینی واحدی هستند ، ماهیت طبقاتی آنها یکی است ، دشمن مشترکی دارند و برای نیل به هدف واحدی مبارزه میکنند . اینهمه انگیزه وحدت در هیچ جنبشی سابقه ندارد . انترناسیونالیسم پرولتری بیان همین وحدت است . بر پایه چنین وحدتی است که باید به اختلاف برخورد کرد و آنرا بر طرف ساخت . بسخن دیگر اختلاف امری فرعی است . برخورد به آن باید دوستانه انجام گیرد . حل آن برای تحکیم وحدت است .

اکنون که اختلاف بروز کرده ، عمیق هم شده و متأسفانه بسرحد انشعاب هم رسیده است ، بسویژه باید بنقاط مشترک ، به آنچه که کمونیستهارا با هم متحد میکند نه آنچه که آنها را از هم جدا میکند تکیه کرد و با تمام قوا در راه حل اختلاف کوشید ، زیرا از یکطرف همراه بار شد و بسط نفوذ جنبش کمونیستی ، اهمیت وظایفی که برعهده اوست بیشتر شده است و این خود همسنگی و پیوند عمیق تری را بین گردانهای این جنبش میطلبد و از طرف دیگر امپریالیسم بعزل گوناگون و از جمله بعزل وجود اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی - دشمن اصلی خویش - بر تجاوزکاری خود افزود و است و این نیز مبارزه با زهم متحد تری را بر ضد دشمن مشترک ایجاد میکند . درگذشته وحتى در جریان اختلاف رهبری حزب کمونیست چین هم همین عقیده را داشت و مینوشت : " منافع مبارزه بخاطر امر طبقه کارگر وحدت هرچه عمیق تری را در صفوف هر حزب کمونیست و در ارتش بزرگ کمونیستهای همه کشورها میطلبد . این منافع از آنها وحدت اراده و عمل میطلبد . وظیفه عالی انترناسیونالیستی هر حزب مارکسیستی - لنینیستی است که بطور مداوم در راه وحدت بزرگتری در جنبش جهانی کمونیستی بکوشد " (۲) . و در جای دیگر مینویسد : " وقتی اختلاف بروز میکند ، بسویژه هنگامیکه اختلاف بر سر مشی جنبش است ، تنها راه تحکیم وحدت جنبش جهانی کمونیستی آنست که باید از تمام یوحدت شروع کرد ، و از راه مباحثات جدی و بر اساس مارکسیسم - لنینیسم ، این اختلافات را - بر طرف ساخت " (۳) . ولی حالا رهبری حزب کمونیست چین شرط وحدت را تسلیم بخط مشی خود میداند و در سرمقاله اخیر " زن مین ژیاو " مینویسد : " اگر رهبران جدید حزب کمونیست شهری واقعا وحدت با مارکسیست - لنینیستهارا میخواهند باید مشی رویزونیستی خود را رها کنند و اشتباهات خود را با کمال صمیمیت بپذیرند . باید علنا و جدا در مقابل همه کمونیستها و همه خلقها اعتراف کنند که رویزونیسم و شوینیسم دولت بزرگ و روش انشعابی که خروشچف اعمال کرده و مشی و برنامه رویزونیستی موصوبه در کنگره های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست

(۱) سرمقاله " زن مین ژیاو " تحت عنوان " کارگران همه کشورها متحد شوید واد دشمن مشترک مخالفت کنید " مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۶۲ بنقل از جزوه

Workers of All Countries Unite, Oppose our Common Enemy p. 2, 3
(۲) از سرمقاله روزنامه " پرچم سرخ " تحت عنوان " باز هم درباره اختلافات رفیق تولیاتی و ما " مورخ ۴ مارس ۱۹۶۳ بنقل از جزوه

More on the Differences between Comrade Togliatti and us p. 196
(۳) از سرمقاله " زن مین ژیاو " تحت عنوان " اختلافات از کجا آغاز شد ؟ " مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۶۳ بنقل از جزوه

Whence the Differences? A Reply to Thorez and other Comrades
p. 34

شوروی اشتباه است و علنا تعهد کنند که دیگر در جاده روزیونیسم خروشجفی نیفتند. از تناقض در گفتار و کردار رهبری حزب کمونیست چین که بگذریم، این روش را باید در برابر روش حزب کمونیست شوروی و اکثریت احزاب برادر قرارداد نامعلوم شود چه کسی واقعاً در راه وحدت می‌کوشد و چه کسی به انشعاب دامن می‌زند. احزاب برادر رهبر گزینگفته اند که رهبران حزب کمونیست چین باید خط مشی باصلاح "روزیونیسیتی" آنها را بپذیرند. همیشه تصریح شده است که باحفظ مواضع مورد اختلاف باید بر اساس آنچه که ما متحد می‌کنند و عهد است به عملی مشترک دست زد و از تضعیف یکدیگر در یک مبارزه مضر پرهیز کرد. آنها همان نکته ای را میگویند که زمانی رهبری حزب کمونیست چین هم میگفت ولی حالا معلوم میشود که بدان اعتقاد نداشت، یعنی بحث دوستانه بین خود برای حل اختلاف و تحکیم وحدت. پاسخی که اینک رهبری حزب کمونیست چین میدهد بجای کوشش در راه تأمین وحدت و یا حداقل تخفیف و محدود کردن اختلاف و ایجاد وحدت عمل در مبارزه برضد دشمن مشترک، اعلام جدائی و مبارزه آشکار و خصمانه است.

انشعاب چگونه توجیه میشود؟

مائوتسه دون زمانی میگفت: "در اجتماع ماد و نوع تضاد وجود دارد. یکی تضاد بین ما و دشمنان ما و دیگری تضاد درون خلق. این دو نوع تضاد از لحاظ خصلت خود کاملاً مغایر یکدیگرند. . . . و شیوه حل آنها نیز یکسان نیست. خلاصه نوع اول تضاد هامر بوط به مسئله مرز بندی دقیق بین ما و دشمنان ما، و نوع دوم تضاد هامر بوط به مسئله مرز بندی دقیق بین حق و باطل است." مائوتسه دون که حتی "تضاد های بین طبقه کارگر و بهره‌روزی هلی" را "از زمره تضاد های درون خلق" میدانند بطریق اولی تضاد در داخل حزب کمونیست را نیز از زمره تضاد های درون خلق می‌شمارد و "شیوه دو مکرراتیک حل تضاد های درون مردم را هم بصورت فرمول "وحدت - انتقاد - وحدت" بیان میکنند. وی دو گماتیکهائی را که در چار "چپ روی" بودند، برای آنکه در مبارزه درون حزبی طریقه باصلاح "مبارزه بیرحمانه و سرکوبی بی امان را" بکار میبردند، مورد انتقاد قرار میدهد و میگوید: "هنگام بکار بردن این شیوه (یعنی وحدت - انتقاد - وحدت) قبل از هر چیز باید هدف ایجاد وحدت باشد. اگر تمایل ذهنی بوحث وجود نداشته باشد مبارزه خواه ناخواه به از هم پاشیدگی تشکیلاتی منجر میشود که جبران آن کار مشکلی خواهد بود و در اینصورت آیا این اسلوب یا شیوه مبارزه بیرحمانه و سرکوبی بی امان "برابرنیست؟ و آیا از وحدت حزب میتوان سخن راند؟" (۱) اینها همه مطالب درستی است. کسی که این مطالب درست را بیاد میآورد خواه ناخواه آنرا با عمل کنونی رهبری حزب کمونیست چین مقایسه میکند و میبرد کلاه پس چگونه کمونیستها نمیتوانند تضاد بین خود را حل کنند و باید حتماً راه انشعاب در پیش گیرند؟ در برابر این پرسش و برای توجیه انشعاب است که رهبری حزب کمونیست چین مجبور است بگوید که حزب کمونیست شوروی و سایر احزاب مارکسیست - لنینیست در راه روزیونیسیم افتاده اند، بهمکاری با امپریالیسم تن در داده اند، عامل بهره‌روزی شده اند، به احیاء سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی مشغولند و در یک کلمه بدشمن طبقه کارگر، انقلاب و کمونیسم بدل گردیده اند. زیرا فقط در اینصورت است که میتوان از "تضاد آشتی ناپذیر" سخن گفت، راه انشعاب در پیش گرفت و بمبارزه علیه این احزاب پرداخت.

ماگتیم که فعلاً قصد بحث در باره این مسائل را نداریم. ولی آیا هر کسی که از حداقل حسن نیت و سلامت فکر برخوردار باشد میتواند باور کند که کشورهای سوسیالیستی، که هر روز گام جدیدی در راه تکامل ساختن سوسیالیسم برمیدارند، در جریان تبدیل بشور سرمایه داری هستند؟ که اتحاد شوروی که بزرگترین قدرت اقتصادی و نظامی را در برابر تجاوز امپریالیسم تشکیل میدهد، بهمکار امپریالیسم بدل شده؟ (۱) این نقل قولها از ترجمه فارسی نطق مائوتسه دون در ۲۷ فوریه ۱۹۵۷ در یازدهمین جلسه وسیع مشاوه عالی دولتی چین است که در نشریه ای تحت عنوان "در باره مسئله حل صحیح تضاد های درون خلق" در سال ۱۳۳۸ از طرف حزب توده ایران انتشار یافته است.

که احزابی که در شرایط بسیار دشوار مبارزه انقلابی مشغولند عامل بروز آری هستند؟ که جنبش کمونیستی که بخاطر یکبار سرسخت خود در راه تحقق اصول مارکسیسم - لنینیسم روز بروز قدرت و نفوذ بیشتری کسب میکند در چار روزیونیسم شده است؟ آیا همه این اتهامات و افتراات - که با وجود سنگینی آن نمیتواند کاملاً جدی تلقی گردد، چون بنظر نمی رسد که گویندگان آنها بدان اعتقاد داشته باشند - برای آن نیست که "دشمنی" تراشیده شود تا بتوان در رابطه با آن "تضاد آشتی ناپذیری" یافت و انشعاب کرد؟

رهبری حزب کمونیست چین که تصمیمات کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی را مورد تأیید قرار داد، اعلامیه ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ مسکو را امضاء کرده، تا همین چندی پیش از "وحدت" یا "احزاب برادر" و "کشورهای سوسیالیستی" در برابر "دشمن مشترک" سخن میگفته، حالا تاگهان باین نتیجه رسیده است که "بسیار چیزهاست که آنها را از هم جدا میکند و هیچ چیز که آنها را با هم متحد کند و در نزد آنها مشترک باشد وجود ندارد (دقت کنید: هیچ چیز که آنها را با هم متحد کند و در نزد آنها مشترک باشد وجود ندارد!)". رهبری حزب کمونیست چین که در مقاله اخیر "ژن مین ژیاو" حتی "وحدت عملی" یا "برخی از عناصر بروز آری انحصاری" را برای مبارزه با امپریالیسم امریکا ممکن و ضرور میسورد، از وحدت عمل با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی و کارگری برای مبارزه با امپریالیسم امریکا سر باز میزند! باید تصدیق کرد که ادعای سودمندی وحدت عمل با برخی محافل انحصاری امپریالیستی در عین رد امکان وحدت عمل با احزاب کمونیست و کشورهای سوسیالیستی جسارت عجیبی میخورد. ماهوتسه درون زمانی میگفت: "عده زیادی نمیتوانند بین این دو نوع تضاد (تضاد باد دشمن و تضاد درون خلق) ب (که خصلت با هم متفاوت و مزه دقایقی تعیین کنند) یعنی نمیتوانند تفاوت تضاد های بین ما و دشمنان ما را از تضاد های درون مردم تشخیص دهند و باسانی این دو نوع تضاد ها را با هم مخلوط میکنند. باید اعتراف نمود که گاهی تشخیص این دو نوع تضاد از یکدیگر کار آسانی نیست. در گذشته اتفاق افتاده است که آنها را با هم اشتباه کرده ایم" (۱). میتوان در عین تأسف با قاطعیت گفت که رهبری حزب کمونیست چین یکبار دیگر در چار این اشتباه شده است. در تاریخ موارد زیادی هست که کسانی سخنان درستی میگویند ولی خود خلاف آن عمل میکنند! علاوه و واقعاً حیرت انگیز است که چگونه بایک گردش قلم میتوان تضاد درون خلق را به تضاد با دشمنان خلق و تضاد با دشمنان خلق را به تضاد درون خلق بدل کرد!

انشعاب بنفع کیست؟

معروف است که آگوست بیل یکی از رهبران برجسته نهضت کارگری و حزب سوسیال دموکرات آلمان هنگام نطقی در رایشتاک (مجلس آلمان) تاگهان با کف زد نهی جناح راست مجلس رو برو شد. وی که انتظار چنین واقعه ای را نداشت با خود ولی بصدای بلند گفت: ای پیر خرفتم! معلوم نیست چه دسته گلی به اب داده ای که این جانورها شادی میکنند.

در واقع هم گاه اتفاق می افتد که برای درک دقیق صحت و سقم عملی باید دید که عکس العمل دشمن چیست. اکنون همه می بینند که امپریالیستها و تمام محافل ارتجاعی جهان با شادی از وجود اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی سخن میگویند. آنها با تمام قوا و با استفاده از تمام وسائل میکوشند که این اختلاف را عمیق تر کنند و وحدت جنبش جهانی کمونیستی را یکبار از هم بپاشند. آنها در کار استفاده حد اکثر از این شکاف و تفرقه هستند. در واقع هم مگر تردیدی وجود دارد که اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی مبارزه بر ضد امپریالیسم را تضعیف کرده است؟ مگر حد اقل یکی از عوامل مهم تشدید روشی تجاوزکارانه امپریالیسم و بویژه امپریالیسم امریکا در سالهای اخیر وجود همین اختلاف نیست؟ مگر باین آوردن حیثیت اتحاد شوروی و امپریالیسم، "عامل بروز آری"، "دشمن انقلابی" و غیره سلاح جدیدی نیست که به زرادخانه ضد کمونیستی (۱) از جزوه "در باره مسئله حل صحیح تضاد های درون خلق" صفحه ۱۹

امپریالیسم افزود ه شده است؟ مگر انشعاب در احزاب مارکسیست - لنینیست و از جمله در حزب توده ایران مبارزه آنها را بر ضد دشمن مشترك دشوار و تضعیف نمیکند؟ و آیا جدائی از نیروهای که رسالت تاریخی ساختمان جامعه های نوین سوسیالیستی و کمونیستی را بر عهده گرفته اند و به پیکار قاطع با امپریالیسم مشغولند، بهترین خدمت به امپریالیسم نیست؟

زمانی رهبری حزب کمونیست چین مینوشت: « اخیراً دین راسک علنا گفت که ائتلاف بین کمونیستها "خیلی جدی و خیلی دامنه دار است" ۰۰۰ سردرگمی که در احزاب کمونیست سراسر جهان رخ داده به جهان آزاد کمک کرده است " آنها که بحزب کمونیست چین و سایر احزاب مارکسیست - لنینیست حملیه میکنند باید در این باره بیندیشند که: دشمن از این جریان بعنوان کمک بزرگی به "جهان آزاد" ابراز شادی میکند. آیا این چیزی است که بتوان به آن بالید؟ " (۱) ولی در واقع از رهبری حزب کمونیست چین است که بویژه حالا، یعنی زمانی که احزاب مارکسیست - لنینیست را دشمن تلقی کرده، مبارزه با آنها را جایز دانسته و وحدت عمل با برخی از محافل انحصاری امپریالیستی را بر وحدت عمل با احزاب برادرتر ترجیح داده است، باید پرسید که: آیا این چیز است که بتوان به آن بالید؟!

مبارزه در راه وحدت و وظیفه عاجل همه کمونیستهاست

جنبش جهانی کمونیستی در چار بحران جدی شده است. این بحران از یک طرف ناشی از روش انشعابگرانه رهبری حزب کمونیست چین و دنباله روان آنها در احزاب مارکسیست - لنینیست و از طرف دیگر نتیجه مشی چپ روانه، سکتاریستی و دکماتیکی این رهبری است که میکوشد این مشی را به جنبش تحمیل کند. بدینجهت خیالبافی و نادرست است اگر تصور شود که میتوان بسادگی و در مدت کوتاه برای این اختلافات و در نتیجه برای این بحران غلبه کرد. برای این مظهر باید مبارزه کرد. ولی پیروزی این مبارزه را علیغرم دشوار و طولانی بودن آن، با اطمینان کامل میتوان پیش بینی کرد. بدو دلیل: نخست آنکه جنبش جهانی کمونیستی به آن درجه از رشد رسیده است که بتواند با انکاء باصوّل انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و با کاربرد خلاق آن در عمل از مبارزه علیه انواع انحرافات "چپ" و راست، دکماتیسم و ریزونیسم، سکتاریسم و اپروتونیسم، پیروزمند بیرون آید و با استحکام و وحدت عمیقتری به پیش رود. جنبش کمونیستی که تا این حد نیرومند شده و تکامل یافته خود نتیجه چنین مبارزه ای است. دیگر آنکه پایه های عینی وحدت عمل، که نخستین گام جدی در تأمین وحدت کامل در جنبش کمونیستی است وجود دارد و تلاش انشعابگرانه رهبری حزب کمونیست چین و دنباله روان آنها عقیم خواهد ماند. همانطور که نه فقط در شهری بلکه در زندگی روزانه روز بروز نادرستی مشی رهبری حزب کمونیست چین در برابر توده های مردم آشکارتر میشود و به منفرد شدن بازهم بیشتر آنها منجر میگردد، انشعابگری و تفرقه افکنی در جنبش جهانی کمونیستی نیز سرانجامی جز شکست و انقراض برای عاملین آن نخواهد داشت.

حزب ما از وظیفه دشوار ولی پرافتخار خود در مبارزه بخاطر تأمین وحدت در جنبش جهانی کمونیستی آگاه است و همراه سایر احزاب برادر رسم خود را در این زمینه ایفا خواهد کرد. پیروزی بدون تردید بسا وحدت طلبان است نه انشعابگران!

بهمین ۱۳۴۴

(۱) از جزوه "کارگران همه کشورها متحد شوید، با دشمن مشترك مخالفت کنید"، صفحه ۱۹

د لاملان ز شامی که صبح در بی اوست
 که نیش و نوش بهم باشد و فراز و نشیب
 "حافظ"

د راه استقراریک حکومت ملی

مقدمه

قریب د وازده سال ازمع رژیم ضد ملی - ضد د مکراتیک شاه (۱) که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ در میهن ماستقرشد میگذرد. در این مدت تلاشهای فراوانی از طرف نیروهای ترقیخواه و میهن پرست ایران برای پایان دادن بعمراین رژیم و استقراریک حکومت ملی در ایران بعمل آمده ولی متأسفانه تاکنون تمام این تلاشها بی نتیجه مانده است و رژیم ضد ملی - ضد د مکراتیک شاه همچنان بحکومت حابرانه خود ادامه میدهد. علت این جریان چیست؟ ایافی الواقع در میهن ما شرایط عینی برای هیچگونه تغییر و تحولی وجود ندارد؟ یا اینکه عوامل ذهنی، یعنی احزاب و مجامع ضد رژیم مسئولند، ووظایف خویش را بدرستی انجام نمیدهند.

مبارزه در شرایط کنونی ایران بی شک د شواراست؛ ولی راه مبارزه حتما بسته نیست. این راه را باید پیداکرد، در آن گام نهاد و به پیش رفت. تا وقتیکه احزاب و نیروهای ملی و میهن پرست ایران شرایط اجتماعی - سیاسی ایران کنونی را بدرستی تحلیل نکنند، شعارهای صحیح مبارزه را استخراج ننمایند، نیروهای خود را برای تحقق این شعارها مجتمع نسازند، و بمبارزه پیگیر دست نزنند، حتی قدمی هم در راه موفقیت نمیتوانند بردارند.

میهن ما در آتش فقر، استبداد، جهل و فساد میسوزد. در طول د وازده سال اخیر بسیاری فرصتهای طلائی برای تحکیم استقلال ملی و تأمین منافع مردم میهن ما از دست رفته است. اگر وضع بهمین منوال بماند، بسیاری فرصتهای دیگر هم از دست خواهدرفت. هر ایرانی میهن پرستی حقدارد از این جریان بشدت متاعتر باشد.

هدف این مقاله طرح تمام علل و عوامل عدم موفقیت اپوزیسیون ترقیخواه ایران نیست. در این مقاله فقط بپاره ای نکات ایدئولوژیک و سیاسی که در اپوزیسیون مطرح است، اشاره خواهد شد. مقصود مناظره هم نیست بلکه نیل بتفاهم است. هدف طرح مسائل بمنظور حل آنها و حل آنها برای ایجاد زمینه مشترک فکری و لذا علی بین نیروهای اپوزیسیون است.

(۱) در این مقاله بجای رژیم کودتا، رژیم شاه، رژیم مطلقه و رژیم استبدادی شاه که در مطبوعات حزبی ماو سایر احزاب ملی غالباً بکار میرود، همه حا اصطلاح رژیم ضد ملی - ضد د مکراتیک شاه بکار رفته است. علت اینست که هیچیک از اصطلاحات بالا یا واضح خصلت اجتماعی - سیاسی این رژیم را منعکس نمیکند. اصطلاح رژیم ضد ملی - ضد د مکراتیک در عین حال که د خصلت اساسی این رژیم را بیان میکند، نشان دهنده هدف مبارزه نیروهای ترقیخواه و میهن پرست ایران هم هست.

رمانتیسیم سیاسی بجای رئالیسم انقلابی

نویسند و برای نوشتن این مقاله ، انبوهی از روزنامه ها ، مجلات ، جزوات و اعلامیه های راکه در سالهای اخیر ، در ایران و کشورهای مختلف جهان از طرف نیروهای تریقیخواه و میهن پرست ایران منتشر شده مورد مطالعه قرار داده است . در این اسناد آنچه بحد وفور وجود دارد ، شور و هیجان انقلابی ، روحیه پیکار جوئی و کین و نفرت پرزیم ضد ملی - ضد دموکراتیک شاه و عشق بی پایان با استقلال و حاکمیت ملی کشور ما و خوشبختی و رفاه مردم آنست . این خصوصیت قابل احترام و مقدس است . ولی برای مبارزه سیاسی ، مبارزه ای که بخاطر مبارزه انجام نمیشود ، بلکه دارای هدفهای مشخص اجتماعی - سیاسی است ، کافی نیست . در بسیاری از این اسناد ، آنچه غالباً در طاق نسیان می افتد ، واقعیت مشخص اجتماعی - سیاسی کشور ما و تحلیل علمی جهات و جوانب گوناگون آنست . غالب این اسناد انباشته است از عبارت پرد ازبهای " انقلابی " ، بیان ارزوها و آمال ، همراه با متنوع ترین و متضاد ترین تئوریهای اجتماعی . در این نوشته همسا از نظریات کارل مارکس گرفته تا عقائد والت و یتما نرستو ، از افکار لنین گرفته تا کائوتسکی ، بشیوه التقاطی در کنار هم ردیف شده اند . هر کس بمیل خود و بنا بر مصلحت روز از آنها برای اثبات عقائد خود استفاده میکند . واقعیت مشخص ایران که خارج از تنگنما در جهان خارج وجود دارد بدست فراموشی سپرده شده است . وقتی هم که کسی بفرق ایران میافتد ، از تحلیل مشخص واقعیت ایران شروع نمیکند ، بلکه تحلیل او بمنظور اثبات احکام معینی است که پیشاپیش در ذهن خود ساخته و پدید آورده است . هر جا هم که واقعیت با آن احکام مطابقت نکند ، جسورانه واقعیت را در پای آن احکام قربانی میکند و بخیال خود حکم مورد نظر خویش را اثبات مینماید .

در مطبوعات اپوزیسیون همانقدر که تحلیل مشخص علمی کم است ، رمانتیسیم سیاسی زیاد است . متأسفانه در این مقاله امکان نقل نمونه های متعدد در این رمانتیسیم سیاسی که بحد وفور وجود دارد نیست . مثلاً بجملات زیرین توجه کنید :

روزنامه ایران آزاد اینطور مینویسد : (۱)

" اشک شوق در چشم همه موج میزد ، همه چهره های گلگون و برافروخته داشتند و باشهرو هيجانی عظیم و شکوهی پر حشمت و سنگین نفس رادرسینه جیس ساخته بودند تا بهتر بشنوند تا با گوش جان سروش خدائی پیشوای خویش رادرك کنند . آری آنها چون فرزندانی که پس از سالها جدائی از پدر آهنگ گرم کلامش را بشنوند یا سربازان فد اکاری که در محاصره دشمن بسختان گرم و امید بخش فرمانده بزرگ خویش از بالای ستنخکو هساران گوش فرادهند ، مسحور پیام مصدق بزرگ ، منجی ملل استعمارزده شرق گشته بودند ."

این فقط يك نمونه است . نویسند و با افاده حماسی رمانتیک مطالب مخالفتی ندارند ، ولی اگر رمانتیسیم سیاسی جای رئالیسم انقلابی را بگیرد ، کار مبارزه بسامان نمیرسد . راه را از چاه نمیتوان تمیز داد . خود را نمیتوان شناخت ، دشمن را نمیتوان شناخت و مبارزه را به پیروزی نمیتوان رساند .

در میان عده زیادی از دوستان ما این تصور باطل بوجود آمده است که هر چه بیان شور انگیز تر و حماسی تر و هر چه طعن دشمن و مدح دوست پر حرارت تر باشد ، تحلیل انقلابی ترست . يك تحلیل سیاسی که در آن ذکری از آهن ، آتش ، خون ، انهدام ، انتقام ، وارثگوئی و غیره نباشد ، تحلیل انقلابی نیست . این اشتباه بزرگ است . انقلابی ترین تحلیل سیاسی آنست که از واقعیت مشخص عینی ناشی شود و شعارهای مشخص هر مرحله انقلاب را بشیوه علمی استخراج کند و توده های مردم را برای وصول به هدفهای مشخص آن مرحله از انقلاب بسیج نماید و به پیش براند . تحلیل سیاسی با خیال پردازی شاعرانه فرق دارد . مبارز اجتماعی میتواند شاعر هم باشد ، ولی شاعرانه نمیتوان مبارز اجتماعی شد .

(۱) ایران آزاد ، شماره ۴ ، ۲۰ ژانویه ۱۹۶۲

استشهاد به اقوال آقای دکتر مصدق

حزب توده ایران به آقای دکتر مصدق بعنوان يك رجل كهتسال سياسي وميهن پرست احترام ميگذارد.
نام آقای دکتر مصدق در تاريخ معاصر کشور ما بايکي از بزرگترين پيروزيهای سياسي ملت ما همراه است.
خوشبختانه بسياری از نظريات کنونی آقای دکتر مصدق هم با نظريات حزب متوافق دارد. و ما از اين جهت خوشحاليم. ولی مطلب اين نيست. سالهاست که بسياری از سازمانهای اپوزيسيون بدون اينکه خود بيه تحليل مستقل ومشخص اوضاع ايران بپردازند، استشهاد به اقوال گوناگون آقای دکتر مصدق را وسيله اثبات عقايد خود قرار داده اند، هر روز سازمانی برای اثبات نظر خود بيکی از دستخط های آقای دکتر مصدق استشهاد ميکند و روز ديگر سازمان ديگر که دستخط ديگری از ایشان بدست آورده است، با انکاء بفلان جمله مبهم يا عبارت دوپهلوی، نظر مخالف خود را رد مينمايد. اين جريان بقدری بسط يافته است که گاه بسياری از جلسات و مجامع سازمانهای وابسته نيروها محلی به تفسير، تاثير يا تکذيب اقوال آقای دکتر مصدق ميگذرد.
اگر مکاتيب آقای دکتر مصدق مشروح و جامع و متضمن تحليل های اجتماعی - سياسي بود، باز ميتوانست زمينه مناسبی برای بحث باشد. ولی متأسفانه اينطور نيست. آقای دکتر مصدق امکان بيان جامع عقايد خویش را نداشت. او و زاده ه سالست که در زندان است. نحوه انشاء نامه هانشان ميدهد که خود ایشان هم جز راهنمائيهای عومی قصدی ندارند. ايا سالها بحث و مشاجره در اين زمينه کافي نيست؟ ايا هنوز زمان آن نرسيده است که احزاب و سازمانهای ملی خود را اساساً مستقل به تحليل حوادث ايران بپردازند و از نهضتی که آقای دکتر مصدق رهبری آن رابعهده داشت برای آغاز يك سلسله مبارزات تازه الهام بگيرند؟

حزب توده ايران و جبهه متحد ملی (۱)

یکی از مسائلی که سالهاست مورد بحث است و در اين باره يکرات و مرات هم از آقای دکتر مصدق استفسار شده است، مسئله تشکيل جبهه متحد ملی مرکب از تمام احزاب، مجامع و سازمانهای ملی و ترقیخواه ايران، برای مبارزه با رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک کنونی واستقرار يك حکومت ملی است. آقای دکتر مصدق نظر خود را با صراحت گفته اند. ایشان معتقد بلزوم تشکيل چنین جبهه ای هستند. شرائط آنرا هم بيان کرده اند. حزب توده ايران هم در اين باره نظريات خود را که با نظريات آقای دکتر مصدق در رؤس مطالب کاملاً منطبق است، مطرح کرده است. ولی سالهاست که نيروها و عناصر يافزون در احزاب و سازمانهای که خود را پيرو راه دکتر مصدق مينامند از اجرای منوهای ایشان و ايجاد چنین جبهه ای جلوگیری ميکنند. تردیدی نيست که گرايش سالم در جهت ابراز تمایل بوحثت عمل با حزب ما در صفوف نيروها ملی ايران در ايران و اروپا قوت ميگيرد ولی اين امر هنوز بمنظره مسلط مبدل نشده است. منظره مسلط احترام از برداشتن گام مؤثر در جهت ايجاد يك جبهه متحد ملی بمعنای واقعی کلمه است. ما هميشه گفته ايم چرا موافق تشکيل جبهه متحد ملی هستيم، ولی مخالفين ماهيچوقت با بيان مشروح استدلال نکرده اند که چرا موافق تشکيل چنین جبهه ای نيستند. و ما در اين باره تاکنون جز اظهار نظرهای پراکنده، اثبات نشده و غالباً متناقض از احزاب و سازمانهای ملی نشنيده ايم. ولی ما هميشه با توجه به اهميتی که برای تشکيل جبهه متحد ملی قائليم، وظيفه خود دانسته ايم که حتی اين اظهار نظرهای پراکنده و اثبات نشده را هم بی جواب نگذاريم.

(۱) سازمان سياسي نيروهای ترقیخواه وميهن پرست ايران که بايد با شرکت تمام احزاب، مجامع و شخصيت های ترقیخواه و ميهن پرست تشکيل شود، در مطبوعات اپوزيسيون تحت عناوين گوناگون، جبهه واحد ضد استعمار، جبهه واحد ضد امپرياليسمی، جبهه واحد احزاب ملی وغيره ناميده شده است. در اين مقاله بجای اصطلاحات مذکور همه جا اصطلاح جبهه متحد ملی بکاررفته است. نویسنده تصور ميکند با توجه به ترکیب و هدفهای اين سازمان سياسي، اين اصطلاح مناسبترين اصطلاح است.

چرا حزب توده ایران هوادار تشکیل جبهه متحد ملی است

کوشش حزب توده ایران برای تجمع تمام نیروهای ترقیخواه و میهن پرست کشور ما سابقه طولانی دارد. برای نخستین بار در ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱ بعد از استعفای آقای دکتر مصدق از نخست وزیری و انتصاب احمد قوام کوشش طولانی حزب ما برای تجمع نیروهای ترقیخواه و میهن پرست جامعه زیر شعار "جبهه واحد ضد استعمار" در روزنامه بسوی آینده ارگان علمی حزب ما منعکس شد و منشأ تأثیر عظیمی در مبارزه ضد قوام گشت. از آن زمان بیست و سه سال است که حزب ما برای تحقق این شعار کوشش میکند. مجاهد حزب ما بسرای تحقق این شعار در طول ۱۳ سال اخیر محو اساسی تمام فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی ما بوده است. در طرح برنامه حزب ما مصوب هفتمین پلنوم وسیع کمیته مرکزی گفته میشود:

"... وظیفه اساسی انقلاب در مرحله کنونی عبارتست از انتقال قدرت حاکمه از دست ملاکان بزرگ و سرمایه داران وابسته بامپریالیسم بدست نیروهای متحد استقلال طلب و میهن پرست و آزادخواه یعنی کارگران، دهقانان، خرد و بورژوازی (پیشه وران و کسبه)، روشنفکران، کارمندان و سرمایه داران ملی (اعم از بازرگانان و صاحبان صنایع). اساسی ترین وسیله این مبارزه، جبهه واحد کلیه قوای ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی جامعه ایرانست که اتحاد کارگران و دهقانان استخوان بندی آنرا تشکیل میدهد."

نه تنها در طرح برنامه حزب ما، بلکه در تمام اسناد اساسی حزب که طی ۱۳ سال اخیر منتشر شده است موضوع اتحاد تمام نیروهای ترقیخواه و میهن پرست جامعه ما بعنوان مهمترین مسئله منعکس است. از طرف احزاب و سازمانهای وابسته بجبهه ملی، ملاحظاتی فراوان بشکل پراکنده و غیر منظم مطرح شده است که ماسعی میکنیم در اینجا باختصار آنها را مورد بحث قرار دهیم:

بنیای اقتصادی - اجتماعی جبهه متحد ملی

شعار تشکیل جبهه متحد ملی يك شعار انتزاعی و بی پایه نیست. این شعار از واقعیت مشخص جامعه ایران و از تحلیل علمی وضع طبقاتی ایران استخراج شده است. این شعار جنبه تحبیب ندارد، قصد اغوا و فریب در آن نیست، نباید آنرا يك نبرنگ تاکتیکی کوتاه مدت شمرد. ماکسی را نمیخواهیم گول بزنیم. ما معتقدیم که در شرائط کنونی، منافع طبقات و قشرهای وسیعی از جامعه ما اقتضای آنست که در مبارزه سیاسی بر ضد رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک موجود شرکت کنند. رژیم کنونی ایران نمایندنده اکثریت افراد جامعه ما نیست. این رژیم نمایندنده سرمایه داران وابسته بامپریالیسم و ملاکانی است که بر اثر تحولات اخیر بتدریج وارد جرگه اول میشوند. تمام تصمیمات مهم این رژیم، در آخرین تحلیل، بمنظور تثبیت حاکمیت آن طبقات و در بنسنگ نگاه داشتن اکثریت مطلق مردم کشور ماست. از نظر خارجی این رژیم وابسته بامپریالیسم است و چون وابسته بامپریالیسم است، از نظر جهانی نیز سیاست آن سیاست مخالفت با رشد و پیروزی جنبشهای آزاد بینش ملی است. بدین ترتیب جامعه ما را در شرائط کنونی میتوان بدو بخش اساسی تقسیم کرد. بخشی که منافع آن اقتضای آنست که با این رژیم موافقت کند و بخشی که منافع آن اقتضای آنست که با این رژیم بدو جرگه مرکب است از سرمایه داران بزرگ وابسته بامپریالیسم، ملاکانی که بتدریج وارد جرگه سرمایه داران میشوند. بوروکراسی دولتی و نظامی (وزیران، وکیلان، افسران عالیرتبه ارتش، گروهی از روشنفکران و تکنوکرات هائی که خود را فروخته اند) و بخش دوم اکثریت مطلق افراد جامعه یعنی کارگران، دهقانان، سرمایه داران ملی (اعم از بازرگانان و صاحبان صنایع) و طبقات متوسط جامعه (پیشه وران، کسبه، روشنفکران و وطن خواه، گروه عظیمی از کارمندان دولت، دانشجویان، افسران جزو و سربازان و غیره) تشکیل میدهد.

بیست و سه میلیون افراد جامعه ما اعم از اینکه بخواهند یا نخواهند، بداندند یا نداندند، در یکی از دو طرف این تقسیم بندی قرار دارند. شعار جبهه متحد ملی که از طرف حزب ما مطرح میشود ناشی از توجه بساین

تقسیم بندی یعنی جامع‌مست * هر يك از طبقات و قشرهائی كه در بخش دوم قرار دارند ، بنحوی از انحصار تحت فشار اقتصادی - سیاسی رژیم كنوانی هستند و از آن زبان می‌بینند . طبقه كارگر و دهقانان مورد استعمار شدید و فشار طبقات حاكمه هستند . سهم كردن كارگران در سود كارخانه ها و اصلاحات ارضی رژیم نتوانسته است و نمیتواند مطالبات این دو طبقه كثیرالعدد را تحقق بخشد . این رفورم ها حد اكثر در حكم د آروی مسكن است كه بطور موقت از التهاب و تشنج میكاهد و تضاد میان این دو طبقه و رژیم بالقوه با شدت وجود دارد .

سرمایه داران ملی (بورژوازی ملی) ، پیشه وران ، كسبه ، روشنفكران ، گروه عظیمی از كارمندان دولت ، دانشجویان ، افسران جزء ، سربازان و غیره نیز هر يك بنحوی تحت فشار رژیم قرار دارند . سیاست اقتصادی دولت ، كه ناشی از تبعیت از امپریالیسم است ، بامیدان دادن به تسلط سرمایه های خارجی ، با از میان برداشتن حصارهای گمرکی و اتخاذ سیاست اقتصادی " درهای باز " سرمایه داران ملی و تولید كنندگان كوچك را بسوی خانه خرابی و ورشكست كشانده است . سیاست اقتصادی رژیم مانع رشد هماهنگ و مطمئن تولید داخلی ، گسترش طبیعی بازار و توزیع منظم تولیدات داخلی است . سرمایه داران ملی و قشر های وابسته بآنها بسابقه منافع طبقاتی خویش ، مخالف این رژیم و علاقمند به استقرار يك حكومت ملی مدافع و حافظ منافع خویش هستند .

دانشجویان ، معلمین ، كارمندان ، افسران جزء ، سربازان و سایر قشرهائی مشابه هم هر يك بشكلی و بنحوی تحت فشار اقتصادی - سیاسی رژیم قرار دارند . فقدان وسائل تحصیل ، قلت حقوق ، تبعیض و بسی قانونی ، گرانی روز افزون هزینه زندگی ، فقدان هرگونه آزادیهای اجتماعی ، شدت بردوش این قشرهافشار می آورد . اینها هم بنحوی خود به انهدام این رژیم و استقرار يك حكومت ملی مدافع و حافظ منافع خویش علاقه دارند .

بدین ترتیب پایه های اقتصادی - اجتماعی يك اتحاد وسیع مركب از تمام طبقات و قشرهائی ترقیخواه و میهن پرست جامعه برضد رژیم كنوانی ایران وجود دارد . مآله هوادار این اتحادیم ، هوادار يك نامر موهم و قسیرممكن نیستیم ، بلكه در طلب امری هستیم كه عناصر متشكله آن بالقوه وجود دارند و این عناصر بالقوه را باید بفعل آورد .

برنامه عمل و شعارهای جبهه متحد ملی

چون عناصر متشكله جبهه متحد ملی در جامعه ما وجود دارند و شعارتشكیل جبهه متحد ملی ناشی از توجه باین عناصرست ، برنامه عمل و شعارهای جبهه متحد ملی نیز باید باتوجه بمنافع مشترك این طبقات و قشره انتخاب شود ، نه خود سرانه و بیشویه ذهنی . همه میدانند كه هدف نهائی حزب ما ساختمان يك جامعه سوسیالیستی است . ولی ما این هدف راهگزر بعنوان شعار جبهه متحد ملی پیشنهاد نمیكنیم ، زیرا طرح این شعار مفهومی جز برهم زدن اتحادندارد . علاوه پراین ما بنا برجهان بینی خویش يك سلسله اعتقادات اجتماعی و سیاسی خاص خویش داریم كه هیچيك از آنها را در شعارهای جبهه متحد ملی نمی گنجانیم . شعارهای جبهه متحد ملی باید باتوجه بوجه مشترك منافع اقتصادی - اجتماعی تمام عناصر متشكله آن تعیین شود . وجه مشترك تمام احزاب و سازمانهای ترقیخواه و میهن پرست ایران اینست كه با رژیم ضد ملی - ضد موكراتيك كنوانی ، با رژیمی كه نماینده سرمایه داران بزرگ و ملاكین وابسته بامپریالیسم است ، مخالفند . گذشته از آن تمام این احزاب و سازمانها ، خواهان استقرار يك حكومت ملی هستند . در مرحله كنوانی انقلاب نیز چیزی جز این مطرح نیست . همین وجه مشترك پایه های یعنی استواری هستند كه میتوانند تا يك دوره طولانی مبنای عمل مشترك تمام احزاب و سازمانهای ترقیخواه و میهن پرست كشور باشند . و همین همکاری و همزهی دريك دوران طولانی میتواند محمل عینی و معنوی قوی برای ادامه همکاری و همزهی دريك دوران طولانی بعدی باشد .

تکیه بر وجود مشترک مطلقاً معنی
نادیده گرفتن وجود افتراق نیست

عناصر متشکله در جبهه متحد ملی در همان حال که در مبارزه با رژیم اشترک منافق دارند، از نظر منافق طبقاتی باید یکدیگر تضاد هم دارند. احزاب نمایندند این طبقات و قشرها نباید این تضادها را فراموش یا نفی کنند. حزب توده ایران که از جهت جهان بینی و هدفهای خویش حزب طبقه کارگرایانست، با اینکه جدا از تشکیل جبهه متحد ملی حمایت میکند، عمیقاً طرفدار حفظ موجودیت سیاسی خود و سایر احزاب متشکله در جبهه متحد ملی است. حزب ماهرگز حاضر نیست در هیچ جبهه ای مستحیل شود، از هیچ حزبی هم چنین تقاضائی ندارد.

جبهه متحد ملی که بمعنی اتحاد تمام طبقات و قشرهای ترقیخواه و میهن پرست جامعه است، از راه اتحاد مستقیم این طبقات و قشرها نمیتواند بوجود آید، بلکه از راه اتحاد احزاب و سازمانهای سیاسی نمایندند این طبقات عملی میشود. اتحاد مستقیم طبقات و قشرها نه ممکن است نه مفید. ممکن نیست زیر معلوم نیست در اینصورت چه کسی با چه کسی باید مذاکره کند، چه کسی با چه کسی باید برنامه جبهه را تهیه نماید، چه کسی با چه کسی و بچه ترتیب باید رهبری جبهه را عهده دار شود. بغرض هم که بشکلی از اشکال اتحاد مستقیم این طبقات و قشرها عملی شود، جز تجمع زودگذر یک گروه انبوه و بی شکل نخواهد بود.

اکنون ببینیم در سازمان نهیهای ملی ایران در باره جبهه متحد ملی چه نظریاتی ابراز شده است.

جبهه متحد ملی بدون حزب

در رهبری احزاب و سازمان نهیهای ملی در باره شکل سازمانی جبهه متحد ملی اختلاف نظر وجود دارد. نظرافقای دکتر مصدق اینست که "در بسیاری جبهه ملی باید بر روی تمام احزاب و دستجات و افراد باز شود". ماهنامه سوسیالیسم "ارگان جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا" (۱) جبهه متحد ملی را چنین توصیف میکند: "بگمان مایاید پذیرفت که یک جبهه عبارتست از مرکز تجمع احزاب و سازمانهای مختلف المرام و گونه گون در ساختمان داخلی و نمای خارجی. این احزاب و سازمانها بر اساس یک برنامه سیاسی - اجتماعی مشترک و باین دلیل که عمل مشترک و متحد آنها را در رسیدن به آرمانهایشان کمک میکند، گرد هم می آیند و در چارچوبی مشخص و معین جبهه را بوجود می آورند".

مابانظرافقای دکتر مصدق و تعریف ماهنامه سوسیالیسم از جبهه کاملاً موافقیم. نظر ما هم همینست. ولی تمام افراد و سازمان نهیهای ملی اینطور فکر نمیکنند - در این مورد نظریات گوناگونی ابراز شده است که ما هم آنها را مورد بحث قرار میدهم: ماتوجه داریم که در این اواخر و بویژه پس از تشکیل جبهه ملی سوم توجه بمراتب جدیتری بنظر صحیح آقای دکتر مصدق شده است ولی از آنجاکه برخی شیوه های خطای قضاوت هنوز باقی است طرح آنها و نشان دادن نادرستی آنها بضرورت سودمند است و به پیشرفت نظر صحیح کمک میکند.

انکار وجود طبقات، جبهه بدون حزب یا حزب بجای جبهه

برخی از افراد جبهه ملی اصولاً منکر وجود طبقات در جامعه ما و سایر جوامع کم رشد هستند و جامعه را بطور کلی بد و بخش بزرگ "استثمار شده" و "استثمارکننده" تقسیم میکنند. در مورد جبهه متحد ملی چنین میگویند: "عصر ما عصر رهبری و پیروزی جبهه های آزاد بیختر در کشورهای استثمار شده و تازه آزاد شده است. مراد از جبهه ملقمه ای مصنوعی از احزاب گوناگون نیست. مقصود از جبهه تشکیلات واحدیست که انبوه استثمار شدگان را بدون در نظر گرفتن قشر اجتماعی آنان، بدون مرز بندیهای مصنوعی بر سر یک شیوه یکسان مبارزه و

(۱) ماهنامه سوسیالیسم "ارگان جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا" خرداد ۱۳۴۳، شماره ۱۵

يك برنامه عینی و عملی و مترقی و واحد متشكل میسازد. این اصلی است که تاریخ انقلابات نیم قرن اخیر بزرگترین گواه درستی آنست (۱).

براین تحلیل از چندین جهت ایراد وارد است :

۱- تقسیم جامعه ما و هر جامعه دیگر بد و بخش بزرگ استثمار شده و استثمارکننده طی الاصول غلط نیست، ولی این تقسیم بندی وجود طبقات مختلف را در داخل این دو بخش بزرگ نفی نمیکند. در میان استثمارشدگان، شیوه های استثمار شدن، شدت استثمار و مناسبات با استثمارکننده و غیره فرق وجود دارد. استثمارکنندگان هم بهمین ترتیب متفاوتست. آیا نفع مبارزه اجتماعی در اینست که این وجوه اختلاف تا دیده گرفته شود و مملکت استثمار شدن بعنوان تنها مملکت پایه عمل قرارگیرد؟ حتمائاً نفع مبارزه اجتماعی در این نیست. چرا؟

مسئله ای که بشکل پراتیک مطرحست اینست. رژیمی در ایران وجود دارد که نماینده سرمایه داران وابسته بامپریالیسم و مالکین است. در مبارزه برضد این رژیم چه نیروهای میتوانند شرکت کنند؟ برخی از تئوریسین های جبهه ملی در اروپا میگویند "انبوه استثمارشدگان"، ولی ما میگوئیم "انبوه استثمارشدگان و بخشی از استثمارکنندگان". علت اختلاف نظرها با جبهه ملی اینست که آنها استثمار شدن را بعنوان تنها مملکت در نظر میگیرند و ما استثمار شدن را بعنوان تنها مملکت در نظر نمیگیریم. اگر در نبال نظرانها برویم نه تنها وسعت جبهه محدود میشود بلکه بعضی از طبقات و قشرهایی که در داد و ستان ما هستند، در داد و ستان ما قرار میگیرند. ولی اگر از نظرها پیروی شود، نه تنها حد اکثر نیروهای ممکن در جبهه گرد می آیند، بلکه مبارزه فقط به مبارزه با دشمنان واقعی منحصر میگردد. اگر نظر جبهه ملی را به زبان پراتیک سیاسی و اجتماعی ایران ترجمه کنیم چنین میشود: در این مبارزه فقط طبقه کارگر، کارگران کشاورزی، دهقانان بی زمین و بخشی از قشرهای متوسط و روشنفکران حق شرکت دارند. زیرا فقط اینها در زمره استثمارشدگان هستند. متقابلاً مبارزه باید بر ضد "گروه استثمارکنندگان" یعنی نه تنها طبقات حاکمه کنونی (بورژوازی وابسته بامپریالیسم و مالکین)، بلکه برضد تمام استثمارکنندگان یعنی بورژوازی ملی، صاحبان صنایع داخلی، بخش بزرگی از قشرهای متوسط و حتی بخشی از دهقانان و ولتند و میانه حال انجام شود. بنیید، نظر جبهه ملی آرایش قواری در ایران بکلی عوض میکند. بجای يك آرایش طبیعی که مبتنی بر منافع طبقات گوناگون در این مرحله انقلاب است، يك آرایش مصنوعی بوجود می آورد.

موضوع را مشخص تر مطرح کنیم. در دوران حکومت آقای دکتر مصدق بخش بزرگی از بازرگانان و صاحبان صنایع داخلی و کسبه ثروتمند که هر يك بخوبی و تا درجه ای در زمره استثمارکنندگان بودند، در مبارزات ملی و ضد استعماری شرکت داشتند. در این مبارزه مثلاً قیافه مرحوم شمشیری دیده میشد که تا آخر هم بنهضت وفا در ماند. آنروز نظائر مرحوم شمشیری فراوان بودند و هم اکنون هم فراوانند.

تکلیف اینها چیست؟ یاباید گفت که این افراد در زمره استثمارشدگان هستند که عدم صحت این ادعا واضح است. یاباید گفت که اینها استثمارکننده اند و بهمین دلیل بوجود آنها در مبارزه کنونی نیازی نیست. این هم نظریست بکلی باطل. هیچکس حق ندارد طبقه یا قشری را از شرکت در مبارزه ای که مورد علاقه و منافع اوست، منع کند. مضافاً باینکه طبق نظر جبهه ملی نه تنها این طبقات و قشرها از شرکت در مبارزه محروم میشوند، بلکه خود هدف مبارزه قرار میگیرند.

حقیقت اینست: بورژوازی ملی و بخش قابل توجهی از قشرهای متوسط جامعه ایران، در عین حال که استثمارکننده اند، در مرحله کنونی مبارزه منافعیشان اقتضای آنست که با استثمارشدگان در یک صف قرار گیرند و در راه هدف واحد مبارزه کنند. کنار گذاشتن این قشرها از مبارزه مخصوصاً در شرائط عقب ماندگی و عدم آگاهی بخشی از طبقه کارگر و بخش بزرگی از دهقانان يك ضربه مهلک بر جنبش آزاد بخش ملی کشور ماست.

تئوری مستحیل شدن احزاب در جبهه ملی نتیجه مستقیم تئوری نفی طبقات است. اگر کسی معتقد باشد (۱) در باره پاره ای نظریات عمومی جبهه ملی ایران. طرح مصوب دومین کنگره سازمانهای جبهه ملی در اروپا، ص ۱۵

که جامعه ما بد و بخش استثمار شده و استثمارکننده تقسیم شده است و مبارزه کنونی مبارزه میان استثمار شده و استثمارکننده است، قهر باید فرمان انحلال احزابی را هم که بر اساس طبقاتی تشکیل شده اند، صادر کند. ولی چون در این استدلال نقطه شروع غلط است، طبیعتاً نتیجه ای هم که از آن گرفته میشود، غلط از آب در می آید.

گروهی از رهبران سازمان ملی توجیه ندارند که احزاب سیاسی واقعی بفرمان رهبران بوجد نیامده اند بفرمان آنها منحل شوند.

استناد به قیاسهای تاریخی

قیاس (آنالوژی) تاریخی در عین آنکه برای توضیح پروسه هامیتوانند مورد استفاده قرار گیرد و راهنمای مبارزه باشد، اگر بدستی انجام نگیرد، عمیقاً موجب گمراهی است. حزب مادر رگد شده گاهی بر اثر قیاسهای نادرست دچار اشتباه شده است. اکنون می بینیم که همان ماجرا، این بار بعد افراط از طرف بعضی از دوستان ما تکرار میشود. بعضی اینکه میان دو پدیده وجه تشابه وجود داشت، نمیتوان احکام و قوانین یکطرف را بطور مکانیکی بر طرف دیگر انطباق داد. این عمل در حکم جایگزین کردن قوانین منطقی صوری بجای منطق دیالکتیکی است. وقتی در بررسی دو پدیده یا چند پدیده با وجود تشابه رو برو میشویم باید آنها را عمیقاً مطالعه کنیم. باید ببینیم این تشابه در عوارض و ظواهر است یا در علل و عواملی که تعیین کننده تکامل پروسه هستند. گاهی اتفاق می افتد که کشف تشابه در عوارض و ظواهر، توجه را از افتراق در علل و عواملی که تعیین کننده تکامل پروسه هستند باز میگرداند و قوانینی که بر تکامل یک پروسه صادق است بعقل تشابه در عوارض و ظواهر، بطور نادرست بر پدیده دیگر انطباق داده میشود. اینکار است که میتواند نتایج بسیار زیان بخش ببار آورد.

در استناد سازمانهای ملی از قیاسهای تاریخی برای اثبات احکام معین استفاده میشود. ولی بچه شکل؟ در سندی چنین میخوانیم: «عصر مصر رهبری و پیروزی جبهه های آزاد یخشد در کشور های استثمار شده و تازه آزاد شده است...» این اصلی است که تاریخ انقلابات نیم قرن اخیر بزرگترین گواه درستی آنست (تکیه روی کلمات از د. ن.) از این مقدمه نتیجه میگیرند که در کشور ما هم باید بهمان ترتیب جبهه ای تشکیل شود.

بعقیده ما این مقدمه، این تعمیم و این نتیجه گیری، تمام قابل ایراد است. چرا؟ در نیم قرن اخیر یعنی بعد از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بسیاری از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره از رقیبت استعمار آزاد شده اند. ولی در هر کشور، مبارزه در راه تحصیل استقلال ملی بشکلی و بشیوه ای معین انجام شده است. مثلاً جمهوری تودت ای چین بعد از سی سال مبارزه مسلح که تحت رهبری حزب کمونیست چین انجام گرفت آزاد شد. در جمهوری تودت ای چین جبهه ملی بان شکل که برخی از صاحب نظران جبهه ملی ایران میگویند وجود نداشت و وجود نداشت مبارزه در راه استقلال ملی در چین، مبارزه میان استثمارشدگان و استثمارکنندگان نبود، بلکه مبارزه میان طبقات معین بر ضد طبقات معین دیگر و بر ضد امپریالیسم بود.

در هند وستان تحصیل استقلال ملی شکل دیگری داشت. در آس این مبارزه حزب کنگره هند وستان و شخصیتهایی نظیر مهاتما گاندی و جواهر لعل نهرو قرارداد داشتند. در هند وستان تحصیل استقلال ملی از راه مبارزه مسلحانه انجام نگرفت، بلکه شیوه اصلی مبارزه مقاومت منفی بود. در این مورد هم جبهه، بان شکل که صاحب نظران جبهه ملی میگویند وجود نداشت.

در ویتنام، کره، و در بسیاری از کشورهای تازه آزاد شده دیگر هم، جبهه، آنطور که گفته میشود وجود نداشت و مبارزه را احزاب کمونیست و کارگری باتعاون و همکاری احزاب ترقیخواه و ملی به پیروزی رساندند. باین ترتیب تعمیم سند جبهه ملی لاقلاً در موارد متعددی صادق نیست. ولی در مواردی جبهه-

های آزاد بیخشم ملی مرکب از قشرها و طبقات و احزاب (آنها نه گروههای استثمار شده و استثمارکننده) رهبری مبارزه در راه تحصیل استقلال ملی و طرد استعمار را بعهده داشته اند. بعنوان مثال از الجزیره و جبهه آزاد بیخشم ملی آن (اف . ال . ان) یاد میکنیم . ببینیم در این موارد جریان از چه قرار بوده است ؟

جبهه شکل است ، نه محتوی

جبهه ملی ، جبهه آزاد بیخشم ملی و عوامین مشابه به تنهایی هیچ چیز را نشان نمیدهد . این فقط شکل است ، ظرف است . باید به محتوی و مظهر توجه کرد . اما در باره محتوی و مظهر یعنی ترکیب و ساختمان جبهه ملی فقط در ارتباط با شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی هر کشور معین میتوان اظهار نظر کرد . در شرایط مختلف اجتماعی - سیاسی ، اشکال گوناگون جبهه ملی یا ترکیبات و ساختمانهای گوناگون میتوانند بوجود آیند . اگر ترکیب و ساختمان جبهه ملی با شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی کشور مفروض تطبیق یابد ، آن ترکیب و ساختمان درست است ، اگر تطبیق نیندکند ، درست نیست . این نادرست است که در باره ترکیب و ساختمان جبهه ملی بدون ارتباط با شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی کشوری که جبهه در آن بوجود می آید ، اظهار نظر کرد و آنرا مقبول یا مردود دانست .

آیا تشکیل جبهه ملی ، مرکب از طبقات و قشرها نادرست است ؟

همانطور که قبلا اشاره کردیم ، باین سؤال فقط در ارتباط با شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی کشوری که در آن جبهه بوجود می آید میتوان اظهار نظر کرد . نمیتوان گفت که جبهه با این محتوی و محتوا همه جا نادرست است . همانطور هم نمیتوان گفت که محتوا همه جا درست است . در شرایط معین ممکن است درست باشد ، در شرایط معین میتواند نادرست باشد .

جبهه آزاد بیخشم ملی الجزیره

غالباً از الجزیره صحبت میشود . آری در الجزیره جبهه آزاد بیخشم مرکب از طبقات و قشرهای ضد استعمار و استقلال طلب بوجود آمد ، به پیروزی هم رسید . اینکار درست بود . در کشورهای دیگر هم اگر شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی الجزیره وجود داشته باشد ، میتوان چنین جبهه ای بوجود آورد . محتوا هم درست است . اما آن شرایط مشخص چه بود ؟

در الجزیره هدف مبارزه طرد استعمارگران فرانسوی و تحصیل استقلال الجزیره بود . در الجزیره صدها هزار سرباز فرانسوی رسماً کشور را در اشغال داشتند . اخراج اشغالگران فرانسوی و تحصیل استقلال ملی (نه بمعنی کامل ، بلکه بمعنی حقوقی آن) چنان شعار برجسته ای بود که میتواند تضاد های طبقاتی موجود در جامعه الجزیره را در مرحله معینی از مبارزه علا خشی و بی اثر سازد . در این مبارزه جزیک گروه معدود خائن ، عوم طبقات و قشرهای مردم شرکت فعال داشتند . گذشته از آن در الجزیره اوائل سالهای ۵۰ رشد سیاسی احزاب ترقیخواه و ضد استعماری باندازه ای نبود که بتوانند یک جبهه متحد ملی مرکب از احزاب بوجود آورند . بعضی از این احزاب در تحلیل اجتماعی خود دچار اشتباه شدند ، بعضی ضعیف بودند . چون علا جبهه مرکب از احزاب نتوانست بوجود آید ، ناگزیر جبهه مرکب از طبقات و قشرها بوجود آمد . شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی الجزیره هم بشکلی بود که وجود جبهه با چنان ترکیب و ساختمانی را اجازه میداد . باین ترتیب بود که جبهه آزادی بخش ملی الجزیره بوجود آمد و به پیروزی رسید .

آیاد رایران هم وضع بهمان شکل است . آیاد رایران مسئله تا همین استقلال ملی بهمان شکل و شدت مطرح است . آیاد رایران مثلا مسئله خروج ایران از پیمان سنتو و لغو قرارداد دوجانبه نظامی با امریکا بهمان شدت طرد ارتش استعماری فرانسه از الجزیره و ایجاد دولت مستقل الجزیره مطرح است ؟ آیا مسئله تا همین استقلال محیاها شعار دیگر در شرایط ایران چنان قدرت و جاذبه ای دارد که مانند الجزیره تضاد های

طبقاتی موجود را که بشدت هم مطرح است، به مرحله بی اثری سوق دهد؟
 ممکن است گفته شود در ایران مسئله استقلال ملی بهمان شدت که در الجزیره وجود داشت وجود ندارد، ولی در عوض مسئله آزاد پیمای اجتماعی و مبارزه با رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک شاه شدیداً مطرح است. در این امر تردید نیست که این مسئله در جامعه کنونی ایران شدیداً مطرح است. ولی این اشتباه فاحش است اگر در شرایط کشورهای کم رشد و عقب مانده، جاذبه و قدرت شعارهای آزاد یخواهانه و دموکراتیک را با شعارهای استقلال طلبانه و ملی همسنگ قرار دهیم و از آن نتیجه واحد بگیریم.
 در شرایط اشغال یا تسلط مستقیم خارجی، جبهه آزاد بیخشی ملی یا شعار غیر طبقاتی و صرفاً ملی خود میتواند مرکز تجمع تمام مردم قرار گیرد. این بان معناست که هدف ملی موقعا هدفی طبقاتی را تحت الشعاع قرار داده است. ولی بعضی اینکه جبهه آزاد بیخشی ملی، به هدف ملی خود رسید، تضاد های طبقاتی در داخل آن بشدت بروز میکند و جبهه را به ستیزگاه طبقات متضاد المنافع مرکب در آن مبدل مینماید. سرنوشت جبهه آزاد بیخشی ملی الجزیره بعد از حصول استقلال موید نظر ماست.

ساختن جبهه ملی در شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی ایران

در ایران شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی چگونه است و جبهه ملی یا چه محتوی و ترکیب باید بوجود آید؟ تردید نیست که کشور ماتحت نفوذ شدید استعمار است. ولی ایران مستعمره نیست. در ایران صد ها مشاور نظامی امریکائی وجود دارند. ولی ارتش اشغالگر وجود ندارد. ایران از نظر حقوقی کشور مستقل است. در ایران امروز برخلاف الجزیره اوائل سالهای ۵۰ یک سلسله مسائل سیاسی - اجتماعی و اقتصادی به شکل مختلط در برابر جامعه مطرح است. در باره برخی از این مسائل تمام نیروهای ترقیخواه و میهن پرست توافق دارند. مثلاً مسئله تأمین آزاد پیمای سیاسی و اجتماعی، آزادی مطبوعات و احزاب، تأمین حق انتخاب شدن و انتخاب کردن در مجالس مقننه، آزاد کردن زندانیان سیاسی، اتخاذ سیاست بیطرفی، مبارزه با مداخلات استعمار و غیره. ولی در همان حال یک سلسله مسائل صرفاً اقتصادی و طبقاتی وجود دارد که با مسائل فوق گره خورده است. مثلاً رفوم ارضی، سیاست اقتصادی دولت و مسائل مربوط به رفوم های مختلف رژیم. در این مسائل - که در جامعه کنونی ایران بنا نهاده شدت هم مطرحند - توافق منافع و طبیعتاً توافق عقیده میان تمام نیروهای ملی و میهن پرست وجود ندارد. مثلاً بهرروازی ملی در باره سهم کردن کارگران در سود کارخانه نمیتواند مانند طبقه کارگر فکر کند. یا رفوم ارضی که در همانان بان علاقه دارند یا رفوم ارضی که بهرروازی ملی بان علاقه مند است یکی نیست. علاوه بر این در ایران یک عده احزاب سیاسی سابقه دار وجود دارند که هر یک دارای ایدئولوژی و برنامه معینی هستند. هیچ حزبی حاضر نیست ایدئولوژی و برنامه و موجودیت خود را فدای اتحاد در جبهه ای کند که طبیعتاً فایده ایدئولوژی مشخص خواهد بود و واسطه العقد اعضا آن فقط یک یا چند شعار عمومی و کلی سیاسی است.

بدین ترتیب شعار تحصیل استقلال ملی و مبارزه با استعمار که در الجزیره میتوانست طبقات و قشرهای ملی و ضد استعمار را موقعا از چارچوب منافع خاص طبقاتیشان منفک کند، و در چارچوب وسیعتری قرار دهد، در ایران دارای چنان قدرت نیست. شعار مبارزه برای سرنگون کردن رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک کنونی هم دارای چنان قدرت نیست. در ایران بغرض احزاب سیاسی بنفع جبهه متحد ملی حذف شوند، هیچ ضرورتی اثر ايجاب نکرده است، بلکه فقط یک عمل تصنعی انجام گرفته که مسلماً به نتیجه ای نخواهد رسید.
 با توجه به شرایط مشخص اجتماعی - سیاسی ایران، بعقیده ما بهترین سازمانی که بتواند تمام نیروهای ترقیخواه و میهن پرست را در برگیرد یک جبهه متحد ملی است. تمام احزاب، مجامع و شخصیت های ترقی خواه و میهن پرست کشور ما، صرف نظر از عقائد سیاسی و اجتماعی شان، میتوانند بر اساس یک برنامه مشترک در جبهه متحد ملی جمع شوند، و مبارزه مشترک و متحدی را بر ضد رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک شاه دنبال کنند. احزاب عضو جبهه متحد ملی باید استقلال سازمانی خود را حفظ کنند، و در عین حال که مکلف به رعایت

دقیق شعارهای جبهه هستند ، میتواند خارج از چارچوب برنامه مشترك ، در راه شعارهای خاص خویش هم مبارزه نمایند .

جبهه ملی نمایندند چه طبقه ایست

و جبهه متحد ملی باید نمایندند چه طبقاتی باشد

مدتهاست میان حزب توده ایران و بعضی از سازمانهای جبهه ملی این بحث وجود دارد که جبهه ملی نمایندند و سخنگوی چه طبقه ایست . مامعتقدیم که جبهه ملی نمایندند و سخنگوی بورژوازی ملی ایران و پاره ای قشرهای متوسط جامعه اعم از کسبه و بازاریان ، کارمندان روشنفکران و دانشجویان است . متقابلا بعضی از سازمانهای جبهه ملی که اصولا وجود طبقات را منکرند ، خود را نمایندند طبقه یا طبقات معینی از جامعه نمایندند بلکه نمایندند مقاطبه مردم ایران میدانند .
چون این مسئله ، بامسئله ترکیب جبهه ملی ارتباط مستقیم دارد ، روشن کردن آن لازم است . در اینجا چند نکته وجود دارد که باید بانها توجه کرد .

نمایندند يك طبقه یعنی چه ؟

الف) وقتی میگوئیم جبهه ملی نمایندند و بورژوازی ملی است ، معنیش این نیست که تمام افراد جبهه ملی وابسته به بورژوازی ملی هستند ، یاداران افراد سایر طبقات و قشرها شرکت نداشته اند یا ندارند . این امر در باره حزب توده ایران هم صادق است . وقتی میگوئیم حزب توده ایران حزب طبقه کارگر ایرانیست ، معنیش این نیست که تمام اعضا آن حزب کارگرند یا کارگر باید باشند .

ب) مشخص و مبین ماهیت طبقاتی هر حزب و سازمان سیاسی ، برنامه و پراتیک آنست . جبهه ملی (مقصود آن جبهه ملی است که در سال ۱۳۲۸ برهبری آقای دکتر مصدق در ایران بوجود آمد) دارای برنامه سیاسی و پراتیک معینی بود که منافع و شیوه تفکر بورژوازی ملی و برخی از قشرهای متوسط جامعه را منعکس میکرد . در ترکیب سازمانی و رهبری این جبهه نیز ، خصلت های بورژوازی ملی با وضوح بچشم میخورد . ما جبهه ملی را باین معنی نمایندند و بورژوازی ملی ایران و برخی قشرهای متوسط جامعه میدانیم .

در باره خصلت طبقاتی سازمانهای جبهه ملی در اروپا

اگر ملاک ارزیابی و داهری خصلت طبقاتی هر سازمان سیاسی ، برنامه و پراتیک مبارزه آن باشد (طبعاً جزاین نیست) آنگاه سازمانهای جبهه ملی را در اروپا نمیتوان نمایندند و بورژوازی ملی دانست . اصولا میان آنچه امروز در اروپا جبهه ملی نامیدند میشود و آنچه در سالهای ۱۳۲۸ و بعد از آن در ایران جبهه ملی نامیدند ، تفاوت مشهودی وجود دارد .

سازمانهای جبهه ملی در اروپا برنامه ای دارند که منتشر شده است . در این برنامه شعارهایی مطرح است که نمیتواند مبین منافع و طرز تفکر بورژوازی ملی باشد . مثلا تقسیم جامعه به استثمارشدگان و استثمارکنندگان ، شعار مبارزه برای محو استثمار انسان از انسان ، ملی کردن وسائل تولید و غیره که در این برنامه منعکس شده است ، مشخص نظریات بورژوازی ملی نیست .

ممکن است گفته شود ، بورژوازی ملی ایران از زمان آقای دکتر مصدق تاکنون تکامل یافته است و این مرحله ای از تکامل آنست . در اینکه بورژوازی ملی ایران تحت تاثير عوامل داخلی و خارجی در طول سیزده سال اخیر به چه گرایش یافته است تردید نیست . ولی در اینکه گرایش بچه ، بان شکل که در برنامه سازمانهای جبهه ملی در اروپا منعکس است ، مبین گرایش به چه بورژوازی ملی ایران باشد ، تردید جدی وجود دارد . دلیل آنهم اینست که سازمانهای جبهه ملی در ایران که با جامعه و هواداران خود از نزدیک در تماسند ، مطالب دیکر میگویند که با مطالب جبهه ملی در اروپا تفاوت زیاد دارد . همیشه هم همینطور بوده است برای

نمونه مراجعه شود به اعلامیه "جبهه ملی سوم" در ایران.

ممکن است سؤال شود، اگر سازمانهای جبهه ملی در اروپا نمایندند، پس نمایندند چه طبقه ای هستند؟ با اعتقاد نویسندگان سازمانهای جبهه ملی در اروپا مرکب از یک عدد از روشنفکران ترقیخواه میهن پرست و انقلابی است که بسیاری از ایده های عمومی سوسیالیستی را وارد برنامه خود کرده اند، بدون اینکه مارکسیسم - لنینیسم یعنی ایدئولوژی طبقه کارگر را سراپا پذیرفته باشند. این گروه روشنفکران معتقد به تغییر رادیکال مابانی جامعه ایران هستند، ولی غالباً در هدف گیری و تعیین استراتژی و تاکتیک خود و جامعه دچار اوتویسیسم میشوند. هدفهایی که معین میکنند، عالی است ولی در نظر نمیگیرند که وظیفه یک سازمان سیاسی فقط به تعیین هدفهای عالی ختم نمیشود، بلکه اصل مطالب تعیین راه وصول باین هدفها است. از نظر طبقاتی این روشنفکران ترقیخواه و میهن پرست غالباً از میان قشرهای متوسط جامعه بیرون آمده اند و خصلتهای آنها باین شکل یا انشکل منعکس میکنند.

بدین ترتیب اگر مثلاً در اروپا میان سازمان مهاجرت حزب توده ایران و سازمانهای جبهه ملی اتحادیه بوجود آید، نباید آنها را با اتحاد میان حزب طبقه کارگر و سازمان سیاسی بورژوازی ملی ایران اشتباه کرد. این اتحادیست میان حزب طبقه کارگر و سازمان سیاسی گروهی از روشنفکران ترقیخواه و میهن پرست ایران. بدیهی است که این اتحاد مقدمه مناسبی است برای اتحاد میان حزب توده ایران و سازمان سیاسی بورژوازی ملی، یعنی سازمانی که مبین منافع و طرز تفکر این طبقه است، ولی خود این اتحاد نیست.

جبهه ملی ایران و دکتر مصدق

جبهه ملی ایران در دوران مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت و زمامداری آقای دکتر مصدق، سازمان اصیل سیاسی بورژوازی ملی ایران و برخی از قشرهای متوسط جامعه مابود. جبهه ملی در آن دوران برنامه سیاسی مشخص و روشنی نداشت، ولی فعالیت سیاسی جبهه ملی برهبری دکتر مصدق میتوانست مواضع اصلی آنها بخوبی روشن کند.

دکتر مصدق یک رجل سیاسی میهن پرست بود که جامعه ایران و مختصات روحی و فکری مردم آنها بخوبی میشناخت. او هوادار یک ایران مستقل و یک حکومت پارلمانی شبیه دموکراسیهای غربی بود. او میخواست بجای تسلط و تحکم دربار، حکومت قانون اساسی در ایران برقرار شود. این همان ارزشی بود که بورژوازی ملی ایران در جریان انقلاب مشروطه داشت. دکتر مصدق برای احیای قانون اساسی بهمان طبقات و قشرهایی تکیه داشت که در تحصیل قانون اساسی شرکت اساسی داشتند. یعنی بورژوازی ملی و قشرهای متوسط جامعه بهمین جهت هم در ایجاد سازمان سیاسی خویش توجه او در درجه اول معطوف بهمین طبقات و قشرها بود و جبهه ملی را هم با شرکت همین طبقات و قشرها بوجود آورد.

دکتر مصدق به زبان طبقات حامی خویش سخن میگفت و نظریات و عقاید آنها را منعکس میکرد. او با مهارت و دقت از تمام زمینه های فکری آنها در جهت مقصود سیاسی خویش استفاده مینمود. در شرایط بسیار بغرنج آن روزی ایران و زیر فشار دائم توطئه های امپریالیسم و عمال ایرانی آن فقط یک رجل سیاسی مجرب و آزموده نظیر دکتر مصدق نمیتوانست با ایجاد یک سازمان سیاسی نظیر جبهه ملی نائل شود.

بدین ترتیب جبهه ملی در زمان دکتر مصدق، نه در عالم خیال، بلکه در واقع وجود داشت. طبقات و قشرهای معینی از جامعه را رهبری مینمود و طبقات و قشرهای معینی از جامعه این رهبری را قبول داشتند. اگر در آن زمان میان حزب ماکه بنیه خود بخش بزرگی از طبقات و قشرهای زحمتکش جامعه را بدنبال داشت با جبهه ملی اتحادی بوجود می آمد، بدون تردید بزرگترین قدم در راه تحقق بسیاری از امال ملی ما برداشته شده بود. ولی افسوس.

گرایش‌یه چپ و "چپ" روی

حزب توده ایران مانند هر حزب کارگری دیگر از گرایش احزاب سیاسی و طبقات و قشرهای جامعه به چپ، یعنی بسوی ایده‌های سوسیالیستی و استراتژی و تاکتیک خود خوشحال می‌شود، ولی از چپ روی احزاب و گروه‌های سیاسی خوشحال نمی‌شود. گرایش به چپ در جهت تقویت مبارزه توده‌های مردم، عمیقتر شدن شعارهای نهضت و تسریع در پیروزی است، به همین دلیل مفید است، ولی چپ روی موجب منفرد شدن از توده‌های مردم، بروز پدیده‌های اوتوریستی و شکست است، به همین دلیل مضر است.

در سالهای اخیر جنبش آزاد بیخشم ملی کشور ما به چپ گرایش یافته است. این دلیل بر نفوذ و بسط عقاید اجتماعی و سیاسی ماست. ولی در عین حال ما در مواردی بابعضی پدیده‌های "چپ روانه" و انقلابی‌گرانه روبرو هستیم که نمیتوانیم در باره آنها سکوت کنیم.

مطلب را بسط دهیم:

پانزده سال پیش وقتی که ما از مبارزه با امپریالیسم صحبت میکردیم، یا استثمار انسان از انسان را محکوم مینمودیم، یا ساختمان یک جامعه سوسیالیستی را بعنوان هدف خود معرفی میکردیم، بسیاری از رهبران و اعضا سازمانهای چپه ملی ما را بسخره می‌گرفتند و این مفاهیم را مخلوق ذهن ما و ابزار تبلیغات میدانستند، ولی امروز در اسناد و مدارک آنها نه تنها از آن سخره اثری نیست، بلکه آنها هم بوجود این مفاهیم معتقد شده‌اند. این دلیل نفوذ و بسط ایده‌های ماست. این مایه خشنودی است. ولی قضیه به همین جا ختم نمیشود. بعضی از دوستان ما متأسفانه از مرحله گرایش به چپ گذشته و به چپ روی رسیده‌اند.

حزب توده ایران یعنی حزبی که در برنامه خود جهان بینی خود را رسماً مارکسیسم - لنینیسم معرفی کرده و هدف نهایی خود را ساختمان یک جامعه سوسیالیستی و کمونیستی میدانند، نه در برنامه خود و نه در هیچیک از اسنادش در مرحله کنونی انقلاب دم از مبارزه با استثمار انسان از انسان نمی‌زند، جامعه را بدو گروه استثمار شده و استثمارکننده تقسیم نمیکند، و شکل منحصر مبارزه انقلابی را قیام مسلح و جنگ پارتیزانی نمیداند، الخ. ولی گروهی از دوستان ما در تحول مشی خود بتمام این شعارها رسیده‌اند. در تحلیل بسیاری از حوادث ایران این دوستان ما بواقعیات توجه ندارند و دستخوش احساسات و عواطف ذهنی خویشتند.

این وضع در سیاست مشخص روزانه احزاب و سازمانهای ملسی در اروپا غالباً بچشم می‌خورد. برای نمونه از مناسبات ایران و شوروی یاد میکنیم. نگارنده در مقاله خود مندرجه در شماره اول سال ششم "دنیا" متذکر شده است که چگونه در موضع یک استیباط نادرست و دکماتیک از مارکسیسم مثلاً ساختمان کارخانه ذوب آهن، سد بندی بر رودخانه ارس، یا ساختمان سیلو در ایران بوسیله اتحاد شوروی، یک عمل ضد انقلابی جلوه داده میشود.

چپ روی، اختصاص بسا سازمانهای ملسی در اروپا ندارد. در ایران هم آثار آن گاهگاه ولی باشک کمتر بچشم می‌خورد. بعنوان مثال از ماجرای "اتصایات عمومی" جبهه ملی در دوران حکومت دکتر امینی یاد میکنیم. بد نیست در این جا قسمتی از اعلامیه جلسه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران را که در مرداد ۱۳۴۱ در محله "سوسیالیسم" چاپ شد، نقل کنیم:

"جبهه ملی چندین بار در تهران اعتصاب عمومی اعلام کرد، ولی همه دیدند که حتی بازار تهران نیز تعطیل نشد. آیارهبری جبهه ملی واقعا تصور میکرد که بصرف دادن یک اعلامیه چند سطری و پخش آن بطور ناقص ناگهان همه دست از کار خواهند کشید. اگر چنین تصور میکرد در اشتباه و بی خبری محض بود. ... و علاوه وقتی اعتصاب عمومی اعلام شد حتی یک انجمن سازکار نیفتاد، رهبری باید دیگر دانسته باشد که از عهد اینکار برنماید و در تصورات واهی پسرپرد است. آیا یاد داشتن چنین تجربه ای، یکماه دیگر دوازه اعلام اعتصاب عمومی کردن و هر چند گاه اعلامیه ای در این زمینه پخش کردن و هر بار چرخ زندگی شهری مثل روزهای عادی بودن چه معنی دارد؟ مسخره کردن اعتصاب عمومی است یا

فریب دادن خویشتن تازه، آيا پس از اين همه اشتباهات بي دري، در صدد اصلاح شيوه هاي كار خود برآمديم؟ روشن بود كه اگر كار بهمين ترتيب پيش برود منجر بفاجهه ديگري خواهد شد. بدبختانه هيمنطور هم شد. باز بر سر تظاهرات در يركروز معين (روزي كه عوامل ارتجاع و نفوذ الها ان روز را روز پيروزي خود فرض ميكردند و كابينه خود را نيز از پيش معين كرده بودند) وارد ماجراي ناشناخته اي شديم و فاجعه اول همين دانشگاه پيش آمد. عجيب اينست كه اشخاص مطلعي كه توطئه هاي پشت پرده را تشخيص داده بودند، به رهبران جبهه ملي هشدار داده بودند - وحتى دولت از جهت منافع خود كوشش ميكرد از اينكه نيروهاي جبهه ملي بشفق نفوذ الها وارد كار بشود و منجر بسقوط او گردد، جلوگیری کنند. با اينهمه رهبري جبهه ملي با پافشاري حيرت انگيزي هزاران دانشجو را بر بزرگسلاقي و سرنيزه و باتون فرستاد و حاصلتي كه ازان برد، چند صد نفر زخمی و تعطيل طولاني دانشگاه و خفقان بيشتري بود.

اينست نمونه اي از چپ روي جبهه ملي در پراتيك، طبق تحليل و ارزايابي ارگان رسمي يكي از احزاب وابسته به جبهه ملي.

نمونه ديگر اميتوان در اسناد "سازمانهاي اروپايي جبهه ملي ايران" بعد از حوادث خونين ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ يافت. در باره اين حادثه خونين و عوامل و علل و نتايج آن بحث بسيار است. ولي نوسنده قصد ندارد وارد اين بحث شود. همه ميدانيم كه در اين روز تظاهرات وسيع تهران بخاك و خون كشيده شد و جمع كثيري كشته و زخمی شدند و يارديگر اختناق سياه بر كشور ماحكم گردید.

چند هفته بعد از اين حادثه در بحبوحه اختناق عمومي، "هيئت اجرائي سازمانهاي اروپايي جبهه ملي" در تاريخ ۸ ژوئن ۱۹۶۳، اعلاميه اي خطاب ب مردم ايران منتشر كرد. است كه به بسيار جالب است. در اين اعلاميه كه مملو از جملات حساس و احساساتي است از جمله ميخوانيم:

"ما امروز اعلام ميكنيم كه دوران مبارزات مسالمت آميز سپري شده است و از اين پس براي ادامه حيات انقلاب و دفاع از شعارهاي ملت كه در صدد آن بر كناري محمد رضا شاه پهلوي قرار گرفته است، بايد سيل اشرو آهن دشمن را به زبان گويای اسلحه گرم و نيروي خرد كننده تخریب پاسخ داد" (تكيه روي كلمات از د. ن.)

سپس بعد از مقدمه اري سب و لعن حزب توده ايران، خطاب بد هقانان چنين ميگويد:

"هيئت اجرائي سازمانهاي اروپايي جبهه ملي ايران از د هقانان دعوت ميكند كه شوراهاي مزعه را كه بمنظور دفاع از هستي و خرمن و براي ندان اقساط زمين بدولت بوجود آمده بود (با همان مشخصات كه در بيانيه پانزده مارس شوراي عالي سازمانهاي اروپايي جبهه ملي آمده بود) بشوراهای مقاومت تبديل كرده، بجمع آوري اسلحه از هر قبيل مبادرت ورزند. دفاع جمعي و متفق د هقانان در برابر هجوم شاه و عالش امريست كه بانقلاب ايران براي حراست از يك محتوي مترقي و بنيادي اساسي استواري خواهد بخشيد. ترديد نيست كه اقدام بهرعلي بايد بامشورت كميته هاي ده جبهه ملي ايران صورت گيرد."

سپس در اعلاميه وظائف ديگري براي ساير طبقات و قشرهاي اجتماع بهمين ترتيب تعيين ميشود. وظيفه سازمانهاي اروپايي جبهه ملي ايران طبق اعلاميه عبارتست از "سربازان جبهه ملي در ارا و نيروي ذخيره انقلاب بوده و بايد براي اقدامات جمعي و بانقشه براي ياهوري ملت ايران در شرائط بحران كتوني آماده باشند."

در تمام اين اعلاميه و اعلاميه ونوشته هاي مشابه آنچه بدون ترديد قابل تقدير و احترام است شور و احساسات انقلابي نويسندگان آنهاست. ولي آيا بارما تئيم سياسي و باخيال پرستي رژيم شاه ساقط ميشود؟ ما زميان مطالب گوناگون اين اعلاميه فقط توجه خود را به بخش مربوط بد هقانان معطوف ميكنيم. اين اعلاميه در زماني صاد ميشود كه رفم ارضي شاه همراه تبليغات فراوان در جريانتست و در نقاط مختلف كشور از

طرف فئودالها و لکن بزرگ بشدت با آن مبارزه میشود. در چنین شرایطی سازمانهای جبهه ملی در اروپا از دهقانان طلب میکنند که مسلح شوند و با رژیم شاه نبرد کنند. گذشته از آن اسلحه از کجا بیارند، جنگ را از کجا و بچه ترتیب آغاز کنند، بکمک کجا مستظهر باشند و غیره و غیره، به نویسندگان اعلامیه مربوط نیست.

نکته جالب اینست که قبل از حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۶۳ سازمانهای اروپائی جبهه ملی اعلامیه دیگری صادر کرده و در آن از دهقانان خواسته بود که در دهات "شوراهای ده" بوجود آورند. قریب دو ماه و نیم بعد در تاریخ ۸ ژوئن نویسندگان اعلامیه تصور میکنند که دستور پیشین آنها عملی شده و "شوراهای ده" بوجود آمده است، بهمین دلیل از دهقانان طلب میکنند که "شوراهای ده" را به "شوراهای مقاومت" مبدل کنند. علاوه بر این ظاهراً برای اینکه جنگ مغلوبه نشود میگویند که "اقدام به سر عملی باید با مشورت کمیته های ده جبهه ملی ایران صورت گیرد".

ملاحظه کنید، سر تا پای اعلامیه خیالی باقی است. دهقانان باید با سلاحهای موهوم مسلح شوند، شوراهای موهوم ده مبدل بشوراهای موهوم مقاومت گردند و دستور کمیته های موهوم ده جبهه ملی زیر شعارهای موهوم جبهه ملی مبارزه مسلح پیروز آید.

اگر قرار بود که رژیمهای اجتماعی با اینگونه دستورهای خیالی با فانه ساقط شوند و توده های مردم اینقدر فرمان پذیر بودند، امروز حتی یک رژیم ارتجاعی در سراسر جهان وجود نداشت. اینها فقط چند نمونه است از انبوه نمونه های چپ روی که در تئوری و پراتیک احزاب و سازمانهای وابسته به جبهه ملی ایران دیده میشود.

شعار سیاسی برگ بیه نیست، سلاح مبارزه است

شعار صحیح و واقع بینانه، سلاح برنده است در دست احزاب سیاسی. شعار سیاسی از تحلیل مشخص واقعیت مشخص استخراج میشود، نه از میان انبوه هوسها و آرزوها. ولی متأسفانه می بینیم که گاهی این نکته مهم فراموش میشود. گوئی عده ای در نخستین آتشین ترین و پر شور ترین شعارهای ما هم مسابقه گذاشته اند. غالباً فکر نمیکنند که انعکاس فلان شعار در جامعه ایران چیست، کسی دنبال آن خواهد آمد یا نه، بیک نیروی مادی مبدل خواهد شد یا نه، بلکه هدف عقب نماندن از همگنان و متهم نشدن به اتهام غیر انقلابی بودن است. بعضیها سعی میکنند که خود را بدین ترتیب از گزند اتهامات سیاسی بیه کنند. فی الواقع هم در این شرایط چپ روی برگ بیه موثر نیست، ولی تکلیف مبارزه چه میشود؟ آیا شرکت در مبارزه سیاسی برای بیه کردن خویش است یا رسیدن به هدف های مشخص اجتماعی؟

اینکه یک نمونه دیگر از مظاهر چپ روی که در استدالات سیاسی بعضی از سازمانهای ملی و در میان بعضی از گروههای چپ رو غالباً دیده میشود:

"تکیه به نیروی خود"

یک اصل صحیح که از آن استنتاج نادرست میشود. میگویند در اجرای مبارزه انقلابی باید به "نیروی خود" متکی بود. این مطلبی است کاملاً صحیح، ولی اگر تکیه به "نیروی خود" بمعنی نادیده گرفتن نیروهای دیگران، اعم از دست و دشمن در صحنه جهانی باشد، نادرست است. کشور ما و هیچ یک از کشورهای جهان امروز در حکم جزیره یا جزایر منفرد در اوقیانوس جهان نیستند. امروز سرنوشت تمام کشورها و ملتها، تمام نیروهای ترقیخواه و نیروهای ضد ترقی، در مقیاس جهانی بهم مربوط شده است. خلقهای اسپر و ملل آزاد بهم کمک میکنند، نیروهای امپریالیسم و ارتجاع نیز بهم کمک میکنند. هیچ ملت اسپری از تعاون ملل آزاد و هیچ رژیم مرتجع از تعاون ارتجاع جهانی بی بهره نیست. نمونه های پیشمار این ارتباط و پیوستگی را هر روز در عرصه جهان می بینیم.

تردید نیست که نیروی اصلی انقلابی هر کشوری، مردم آن کشور است. ولی این اشتباه بزرگی است، اگر تصور کنیم که این نیروی اصلی از کمک نیروهای ترقیخواه جهان بی نیاز است. یا اینکه "تکیه به نیروی خود"

مستلزم نادیده گرفتن بایهیج انگاشتن تناسب قوا در عرصه جهانی و شرایط امکانات بین المللی است. شعار "تکیه به نیروی خود" و "تکیه به خلق خود" اگر مفهوم مقابل "تکیه بر همه خلقها و بر همه نیروهای ترقیخواه جهان" قرار گیرد، صحت خود را از دست میدهد. بالعکس اگر "تکیه به نیروی خود" و "تکیه به خلق خود" یا استفاده از کمک همه خلقها و نیروهای که در راه صلح، ترقی و سعادت بشری مبارزه میکنند، تکمیل شود، بهترین امکان را برای پیروزی فراهم میسازد.

حالب اینست که بعضی از عناصر چپ رو در همان حال که شعار "تکیه به نیروی خود" را مطلق میکنند و آنرا نقطه مقابل استفاده از کمکهای بین المللی قرار میدهند، به بعضی از کشورهای سوسیالیستی بیش از همه به اتحاد شوروی انتقاد میکنند که جز با خلقهای دیگر کمک نمیکند. معلوم نیست اگر طبق نظر آنها پیروزی در مبارزه فقط از راه تکیه به نیروی خود تأمین شود، پس دیگر حمله با اتحاد شوروی بعنوان اینکه بخلقها کمک نمیکند برای چیست؟ معلوم نیست این تناقض آشکارا اینها چگونه توجیه میکنند.

توجه بعوامل داخلی و خارجی در تعیین شعارهای مبارزه

در تحلیل اوضاع هر کشور و تعیین شعارها و هدفهای مبارزه باید عوامل داخلی و خارجی هر دو را به حساب آورد. بعبارت دیگر شعار "تکیه به نیروی خود" باید با شعار "استفاده از نیروهای ترقیخواه بین المللی" تکمیل گردد. تضاد اصلی دوران ما، تضاد میان اردوی سوسیالیستی و اردوی امپریالیستی است. جنبشهای آزاد ییخشی ملی در مبارزه خود بر ضد امپریالیسم به اردوی سوسیالیستی کمک میکنند و از کمک آن بهره مند میشوند. پیوستگی، تعاون و کمک متقابل اردوی سوسیالیستی و جنبشهای آزاد ییخشی، و معصدی و کمک متقابل نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی (امری که هر روز نمونه های فراوان آن دیده میشود) بالعکس عدم صحت شعار "تکیه به نیروی خود" را در شکل مطلق آن نشان میدهد. بدین ترتیب امروز بیش از هر وقت دیگر لزوم یک خط مشی عمومی واحد در مقابل با نیروهای امپریالیسم و ارتجاع در مقیاس جهانی احساس میشود. عدم توجه به عامل تناسب نیروها در صحنه جهانی ممکن است از یک طرف کار را به اپورتونیزم و از طرف دیگر به آواتوریزم بکشد. ناچیز گرفتن شرایط مساعد بین المللی برای بسط جنبش در کشور معین اپورتونیزم است. مبالغه در این شرایط مساعد نیز کار را به آواتوریزم میکشاند، و دوا نحرافی که هر دو زین بخش است.

توجه بتناسب نیروها در عرصه جهانی بجه معنی است.

آیا مقصود اینست که نیروهای ترقیخواه و میهن پرست هر کشور و از جمله کشور ما باید در انتظار تغییری تناسب نیروها در عرصه جهانی بنفع خویش دست از مبارزه بکشند و تغییر سرنوشت کشورها و ملت های خویش را موقوف ببالا رفتن یک کفه ترازو و پایین آمدن کفه دیگر کنند؟ نه، مقصود این نیست. لزوم توجه به تناسب نیروها در عرصه جهانی مطلقا مبارزه را نفی نمیکند، فقط در تعیین اشکال و انواع آن میتواند تأثیر کند. مبارزه بهر حال و در هر صورت باید ادامه یابد، فقط باید دید تناسب نیروها در عرصه جهانی در هر لحظه چه شکل مبارزه را بیشتر ایجاب میکند و در چه صورت جنبش میتواند حد اکثر از تعامل تناسب نیروها استفاده کند.

تناسب نیروها میان اردوی سوسیالیستی و سرمایه داری یک عامل ثابت نیست، دائم در حال تغییر است. در مجموع خویش در حال تغییر بنفع اردوی سوسیالیستی است، ولی این تغییر بنفع اردوی سوسیالیستی در یک خط مستقیم انجام نمیشود، بلکه در یک مدار پرفراز و نشیب و پراوجاج علی میشود. بایبشروی و عقب نشینی و در مجموع خویش بایبشروی تا م است. در محاسبه تناسب نیروها و وارد کردن آن بعنوان یک عامل در محاسبه سیاسی باید باین نکته توجه داشت.

تأثیر تناسب نیروها در شرایط مختلف، مختلف است

تأثیر تناسب نیروها ضمن اینکه در سرنوشت مبارزات آزاد ییخشی ملی در مجموع خویش مؤثرست، در

تمام کشورهای در تمام نقاط جهان یکسان نیست . در یکجا کم تا ۳۰ میزند ، در یکجا زیاد . در هر محاسبه سنی مشخص ، در مورد هر نقطه مشخص ، بایسد بان ضریب تا ۳۰ میزند داد . بعنوان مثال میگوئیم جنبش سنت دومینیک بوسیله تفنگداران دریائی امریکائی سرکوب شد ، در حالیکه از نظر داخلی به پیروزی رسیده بود . یعنی ملتی باتکیه به نیروی خود دشمن داخلی را مغلوب کرد ، ولی دشمن خارجی وارد میدان شد و نیروی فاتح را از پای درآورد . آیا در هر نقطه جهان جنبشی مانند جنبش سنت دومینیک بوجود میآید و به پیروزی میرسد ، امریالیسم امریکا میتواندست یا مد اخله مسلحانه آن را سرکوب کند ؟ مسلما در همه جا قاتل را بیکار نبود و نیست . از طرف دیگر اصولا در همه جا بیک اندازه شائق باینکار هم نیست . در این مورد انواع ملاحظات اقتصادی ، استراتژیک ، سیاست داخلی و سیاست خارجی مطرح است و هر یک از آنها میتواند بطور مثبت یا منفی تا ۳۰ میزند . در سال ۱۹۵۶ ضد انقلاب مجارستان زیر چشم امریالیسم امریکا مغلوب شد ، ولی امریالیسم امریکا جسارت مد اخله نکرد . قبل از آن در ژوئن ۱۹۵۳ توطئه ضد انقلاب در برلن در مکرراتیک شکست خورد ، در حالیکه در آنسوی دروازه براند نیروگ سربازهای امریکائی شاهد این جریان بودند . باین ترتیب در باره حد تا ۳۰ میزند تناسب نیروها نمیتواند یک حکم کلی صادر کرد . این تا ۳۰ میزند بطور مثبت و منفی در نقاط مختلف ، در لحظات مختلف تفاوت میکند . آنهاکه بپایمیرتتاسب نیروها اتفاقند دارند یا از آن یک حکم کلی استخراج میکنند و بهمه نقاط جهان بسط میدهند ، در اشتباهند .

تناسب نیروها و ایران

در ایران کسانی هستند که چشم خود را در برابر واقعیت تا ۳۰ میزند و این عامل را از تحلیل سیاسی خود حذف میکنند . استدلال این افراد میتواند خیلی رمانتیک باشد ، ولی حتما نادرست است . نیروهای ترقیخواه و میهن پرست ایران در مبارزه خود با رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک کنونی اگر بخواهند در مبارزه پیروز شوند ، باید حتما مجموعه عوامل داخلی و عوامل خارجی را بشکل دیاکتیکی در نظر گیرند محاسب آروند . باید بهمان دقت که تناسب نیروهای داخلی در حال تغییر و تکامل محاسبه میشود ، تناسب قومیان اردوی سوسیالیستی وارد وی سرمایه داری هم با توجه بمختصات جغرافیائی ، نظامی ، اقتصادی و غیره ایران در حال تغییر و تکامل مورد محاسبه قرار گیرد و بعنوان یک عامل بحساب آید . تضاد میان امریالیستها و تضاد میان جناحهای مختلف یک کشور امریالیستی هم باید بحساب آید . اگر این محاسبه درست انجام شود ، کمک موثریست بمبارزه ضد ارتجاع و ضد امریالیسم .

بسط مناسبات با کشورهای سوسیالیستی

یکی از مظاهر چپ روی در سازمانهای اپوزیسیون مخالفت با بسط مناسبات دستانه ایران با کشورهای سوسیالیستی و در درجه اول با اتحاد شورویست . عناصر چپ رو اینطور جلوه میدهند که بسط مناسبات ایران با کشورهای سوسیالیستی بمبارزه انقلابی مردم ایران لطمه میزند و حزب توده ایران که هوادار بسط مناسبات با کشورهای سوسیالیستی است براه اپورتونیزم افتاده است . حقیقت چیست ؟ پشتیبانی حزب توده ایران از بسط مناسبات سیاسی - اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی و تشدید مبانی دوستی با این کشورها لطمه احساساتی و عاطفی ندارد ، بلکه ناشی از یک سلسله ملاحظات مشخص اجتماعی است . روزگاری که امکان داشت کشورهای سوسیالیستی و قدرت اقتصادی ، سیاسی و نظامی آنها را ندیده گرفت گذشته است . سیستم جهانی سوسیالیستی علیرغم اینکه عدو ای بخواهند یا نخواهند وجود دارد و بعنوان یک عامل اساسی در تکامل حوادث جهانی موثرست . اگر ما از بسط مناسبات با این کشورها حمایت میکنیم باین علت است که این کشورها میتوانند به تکامل اقتصادی و اجتماعی کشورهای انواع کمکهای مهم بعمل آورند . سالیان دراز رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک ایران زیر نفوذ سیاستهای امریالیستی با هرگونه بسط مناسبات با کشورهای سوسیالیستی مخالفت کرد و از این راه میهن مارا بزانده سیاسی و اقتصادی کشورهای امریالیستی مبدل نمود . ولی امروز تحت تا ۳۰ میزند شرایط

داخلی و خارجی این رژیم مجبور شده است که در مناسبات خود با کشورهای سوسیالیستی تجدید نظر کند. این تجدید نظر متأسفانه محدود است ولی با اینحال ماهر تغییر را که در این سمت در سیاست خارجی کشور ما روی دهد تأیید میکنیم.

سیاست حسن همجواری با اتحاد شوروی در ماههای اخیر پاره ای از نتایج خود را بیار آورده است. قریب نیم قرن ایجاد يك کارخانه ذوب آهن در دستر کار د ولتهای ایران بود ولی همیشه بر اثر سر د سانس کشورهای کمپریالیستی با عدم موفقیت مواجه شد. ولی اکنون فقط بد نیال يك مذاکره کوتاه قرارداد ایجاد کارخانه با اتحاد شوروی امضاء شده است. این يك آرزوی ملی ماست که بدین ترتیب تحقق مییابد. قرار داد های دیگری هم که با اتحاد شوروی منعقد شده است همه بِنفع تکامل اقتصادی - اجتماعی کشور ما هستند. ما یقین داریم که هنوز امکانات فراوان دیگری برای بسط مناسبات با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی وجود دارد که میتوان از آنها استفاده کرد.

حزب توده ایران سیاست پشتیبانی از بسط مناسبات با کشورهای سوسیالیستی را علیرغم اعتراضاتی که از طرف عناصر چپ رویان وارد میشود، با اعتقاد کامل باینکه این سیاست بِنفع استقلال ملی، تکامل و ترقی کشور ماست، با نهایت پیگیری دنبال خواهد کرد. این سیاستی است که حزب ما از بدو تأسیس خویش دنبال کرده است. امروز هیچ دلیلی مبنی بر لزوم تغییر این سیاست وجود ندارد و در آینده هم حتماً هیچ دلیلی بوجود نخواهد آمد.

نتایجی که از بسط مناسبات با اتحاد شوروی گرفته شده است صحت سیاست حزب ما را نشان میدهد - در همانحال فاش کننده سیاست تخطئه اتحاد شوروی و مخالفت با استقرار مناسبات دوستانه با آنست. يك سیاست انقلابی سیاستی است که بتأمین و تحکیم استقلال ملی و ترقی و تکامل اجتماعی - اقتصادی کشور بطور مشخص کمک کند. هدفهای غیر قابل حصول در برابر خود نهادن، خیالات شیرین در مغز پروراندن، جملات اتشین بر زبان راندن، بزمین و زمان دشنام دادن ممکن است موقتاً گروهی را جلب کند ولی مسلماً سیاست انقلابی بمفهوم واقعی آن نیست.

در ایران کنونی افراد جداگانه ای پیدا شده اند که خود را در سمت "چپ" حزب ماقار داده اند. اینها حزب توده ایران را که سابقه يك ربع قرن مبارزه سخت و سهمگین دارد "اپروتونیست" میخوانند و بخیال خود درصد دندکه از راه "انقلابی" به هدفهای خود که مشتی آرزوهای شیرین است برسند. سیاست حزب ما در مقابل این افراد - که بدون تردید در میان آنها عناصر میهن پرست و شرافتمند فراوانند سیاست اتحاد و همکاریست، ولی هرگز و بهیچ عنوان درصد نیستیم که اتحاد و همکاری را از راه قبول نظریات نادرست آنها تحصیل کنیم. اتهاماتی که این افراد از سمت "چپ" بر حزب ما وارد میکنند در اعتقاد راسخ ما بخط مشی صحیح خویش کوچکترین خدشه ای نباید وارد کند. حزب توده ایران در تاریخ فعالیت سیاسی خویش بارها با گروههای راست رو و چپ رو در داخل و خارج حزب مقابله کرده است. در مواردی گروههای چپ رو توانسته اند که خط مشی سکتاریستی و اوانتوریستی خود را بر رهبری حزب ماحمیل کنند (دوران ملی شدن صنایع نفت از این قبیل است) و از این راه صدمات سنگینی بر جنبش کارگری ما بطور اخص و نهضت ملی ایران بطور اعم وارد سازند. گروههای چپ روی کنونی بقایای همان گروهها هستند که این بار باشکال دیگر وبه پشتیبانی از يك جریان چپ رو بین المللی بعد از آن آمده اند. باید با این جریان چپ روانه در داخل و خارج حزب مبارزه کرد. این جریان برای جنبش آزاد بیخش ملی، عیقا مضرو خطرناک است. این جریان با وجود ظاهر "انقلابی" حاصلی جز منفرد ساختن هر چه بیشتر جنبش از توده های مردم، جز وسیله سازی برای رژیم ضد ملی - ضد دموکراتیک ایران برای تشدید اختناق و فشار و با لآخره جز بعقب انداختن روز رهایی مردم ما حاصلی ندارد.

همچنانکه در این مقاله تصریح کردیم مقصود ما از طرح مسائل فوق نیل ب تفاهم است لاغیر. بنظر ما اصل

تلاش برای رسیدن بوحده عمل از طرفی و امر مبارزه و مناظره دوستانه ایدئولوژیک و انتقاد دوستانه از طرف دیگر نه فقط یکدیگر را نفی نمیکنند بلکه مکمل یکدیگرند. شرط دوستی صادقانه صداقت در قول و آشکاره گوئی و بیان دقیق نظر خویش است بشرط آنکه این بیان صادقانه و بی غرضانه باشد و از مبداء علاقه بتحکیم وحدت و همبستگی نیروهای ملی و دمکراتیک برخیزد. بنظر ما مشی صحیح تنهاد را این تقابل فکری و نظری پدید میشود و وحدت معنوی عمیق در درون یک چنین مبادله منطقی افکار و تعاطی منطقی نظریات قابل حصول است. ما اطمینان داریم که دوستان جبهه ملی مطلب راتنهاوتنها در این مقطع درک خواهند کرد و باین جهت میتوان امیدوار بود که این مقاله و مقالات نظیر خود گامهای مشخصی است در جهت تأمین یک خوشاوندی واقعی قضاوت سیاسی و اجتماعی بین ما و جبهه ملی.

۴ مه ۱۳۴۴

یاسای جهنی است نه قانون دادگری

/ انتقاد از مبنای قضائی استدلالات دادستان نظامی ضیا فرسیو درد اد گاه ۴ انفر /

همکاران چند مارحیم نامور جریان داد گاه چهارده نفر میهن پوست ایرانیسی متهم بشرکت و ارتباط با تور شاه رامورد بررسی نقادانه وتفصیلی قرار داده است که درد وبخش در "دنیا" نشر خواهد یافت. بخش اول به نقادی مبنائی استدلالات قضائی دادستان نظامی سرتیپ ضیا فرسیو وبخش دوم به نقادی از کیفرخواست وجریان دادرسی اختصاص دارد. ما بخش نخست این بررسی رادر این شماره وبخش دوم رادر شماره آینده منتشر میکنیم.

مقدمه

از نخستین لحظه ای که خبر دستگیری گروهی از جوانان میهن ما بدست دژخیمان سازمان امنیت در تعقیب حادثه تیواندازی درون کاخ مرمر انتشار یافت فعالیت وسیعی برای نجات جان آنها وجلب افکار عمومی جهانیان بشرايط قرون وسطائی حاکم بر ایران آغازگردید. حزب توده ایران ضمن اعلامیه ای علیه این توقیفهای دسته جمعی ویرش نوین مقامات پلیسی بمحافل ملی وآزاد یخواه ایران شدیدا صداباعتراض بلند کرد. در این اعلامیه پس از قاش ساختن اسلوب ضد ملی حکومت شاه وماهیت دادگاههای نظامی بمتابه ابزار کار استبداد سلطنتی چنین گفته میشود:

"..... در کنار کارگران، دهقانان، روحانیون، استادان، دانشجویان و مهربانان میهن پوستی که در زندانهای رژیم شاه اسیرند، اکنون گروه جدیدی از هموطنان ما بچنگ دژخیمان رژیم شاه افتاده اند. جان این فرزندان ملت ماکه گناهی جز آزادی و میهن پوستی ندارند در خطر است. باید باتعام نیرو و با استفاده از تمام امکانات بدفاع از این قربانیان جدید رژیم شاه پرداخت. دفاع از این فرزندان اسیر ملت ایران وظیفه مقدس هر میهن پوست ایرانی و مبارزه مؤثری برضد رژیم جنایتکار شاه است....."

مابا تکیه بوظیفه ومسئولیت تاریخی خود در برابر مردم میهن خویش از همه نیروهای ملی دعوت میکنیم که برای رهائی زندانیان سیاسی، برای نجات کسانی که در خطر مرگ قرار دارند، بعمل مشترک فوری بپردازند.....

در همان حال ما از افکار عمومی جهان، از تمام سازمانها و نیروهای آزاد یخواه و دموکراتیک درسراسرجهان میطلبیم که با محکوم کردن جنایات رژیم شاه، با کمک مادی ومعنوی به نجات میهن پوستان و بیگناها نی که در زندانهای رژیم شاه اسیرند، با ابراز همبستگی بمبارزه عادلانه ملت ایران در راه آزادی واستقلال، ملت مارا در این پیکار مقصدی و دشواری باری دهند. ما تودیدی نداریم که ملت زنده و پیکارجوی مابا پشتیبانی نیروهای مترقی وآزاد یخواه جهان، علیرغم قربانیها و شوا ریها، براستعمارواستبداد فائسق

خواهد آمد و حکومت ملی و آزاد یخواه خود را برقرار خواهد ساخت*.

از طرف دیگر دانشجویان ایرانی مقیم خارج و فدراسیون دانشجویان ایرانی باوحدت اندیشه و عمل وارد میدان مبارزه گردیدند. راد یو پیک ایران ارگان تبلیغاتی حزب توده ایران بافشلی جنایاتی که در پشت دیوارهای زندان بر این عده جوانان میگذشت و خطری که جان آنها را تهدید مینمود پوداخت کمیته هائی برای دفاع از این زندانیان در بسیاری از کشورهای اروپا، و در امریکای موجود آمد. شخصیت های برجسته و مخالف بین المللی نسبت بآنچه در داخل ایران علیه عدالت، آزادی و دموکراسی جریان دار در صدا با اعتراض بلند کردند. طوفانی ازخشم و نفرت علیه شکنجه گریها و اسلوب قرون وسطائی محاکمات بکلی در بسته برانگیخته شد و تمام اینها سردمداران نظام حکومتی ایران رابعقب نشینی درایمنورد ناگزیر ساخت و سبب شد که شاه برخلاف سیوه همیشگی خود موافقت کند تا مطالبی از جریان دادرسی از روز چهارم بیبعد در صفحات جراید منعکس گردد و دادگاه تاحدی جنبه علنی پیدا کند.

روزنامه گاردین چاپ لندن در شماره مورخ ۴ نوامبر خود مقاله ای بقلم لوپس بلوم عضو سازمان بین المللی حقوق در باره محاکمات این گروه منتشر ساخته است که ضمن آن چنین گفته میشود:

"این محاکمات در ایران کنونی اهمیت ویژه ای کسب میکند... اگر این افراد بدون سرو صداهای زیاد بیعدان اعدام کشانیده نشده و توباربان نگردیده اند لیلیش این نیست که شاه در برابر مخالفین خود نرمتر و رؤوف تر شده است، بلکه برای آنست که وی درقبال انتقادات خارجی حساسیت دارد. افکار عمومی متوجه جریان این محاکمات بوده و بدینجهت پس از سه روز محاکمات سری، ناچار بعلمنی بودن آن تن دردادند*"

اما اینکه گفته شد موضوع "تاحدی" جنبه علنی پیدا کرد برای اینست که آثار قبیحی سازمان امنیت درنقل جریان دادگاه و انعکاس آن در جراید بخوبی دیده میشود. مثل آنست که همه روزنامه هائی که اجازه نشر مطالبی از جریان دادگاه را دارند بطور قراردادی جاهای معینی را خلاصه کرده اند. خلاصه شده ها بجز در برخی افعال و حروف ربط، بهم شباهت دارند. در مواردی اظهارات دادستان در جواب بیانیات متهمی و یا وکیل مدافعی بطور مبسوط یکسان نقل شده در حالیکه گفته ان متهم و یا وکیل مدافعی بطور یکسان خلاصه شده است. عموماً مطالب مندرجه در روزنامه ها سه روز از جلسات دادگاه عقب تراست و این سه روز وقت کافی در اختیار سازمان امنیت و سانسورچیان آن میگردد تا مطالب را از غیرال سانسور بگذرانند و تحویل روزنامه هابند.

ولی بهر حال پس از سالهای طولانی اختناق کامل در مورد دادگاههای نظامی و محاکمات بکلی در بسته و اختفای تام و تمام هر آنچه در جریان بازپرسیها و یا محاکمات بر متهمین میگذشته و جنایات و فجایعی که در این میان دراز چشم مردم علیه متهمین صورت پذیر گردیده است، این نخستین بار است که دنیای خارج میتواند از قسمتی از آنچه در داخل اطاقهای دادگاه در بسته نظامی برگروه چهارده نفری اخیر گذشته است اطلاع حاصل کند و این خود تغییر جالب توجهی است.

طبیعی است که در اینچنین شرایطی عمل و کارگزاران رژیم منتهای دقت را مرمی میدارند تا هر چه که ممکن است صورت حق بجانبی بخود بگیرند، جریان را عادی و دادرسی را عادلانه جلوه بدهند و پیش از این خشم عمومی را علیه خود برنیا نگیرند. ولی با همه این تلاشها و دقتها آیا توانسته اند خود را ازین بستی که ذاتی رژیم و اینگونه دادگاهها و "دادرسیها" میباشد برهانند؟ قوانین مورد استناد دادستان نظامی دارای چه مشخصه ایست و حدود نفاذ و اعتبار آن چقدر است؟ چه تناقضاتی در خود همین قوانین وجود دارد و یا بوجود آمده که دال بر بی اعتباری آنهاست؟ دادگاههای نظامی تا چه حد میتوانند در کار خود آزاد و مختار باشند؟ حدود صلاحیت آنها کجاست؟ آزادی دفاع که عمده ترین حق مسلم هر متهم و وکیل مدافع اومیباشد تا چه حد حتی در این دادگاههای باصطلاح "علنی" برای این متهمین و وکلای مدافع آنها تامین بوده است؟ علاوه بر اینها آیا دادستان نظامی و دادگاه نظامی حدود و شغور همین قوانین را

که مورد استناد آنها نبوده رعایت کرده اند ؟

بررسی همه این مسائل ولو بحد اجمال میتواند تا حدودی شرایط بکلی غیرعادی حاکم بر مبین ما را روشن سازد. علاقمندان به آزادی و دموکراسی، طرفداران حقوق بشر، حقوق انسان دموکرات در سراسر جهان با داشتن چنین ملاک و معیاری دردست میتوانند از همه مصیبتها و دردها و از تمام زخمهای خون چکان پیکر جامعه درد مند ایران در شرایط حاکمیت مطلقه شاه استبداد روشنتری داشته باشند و در باره آن نیروهای میابھی که چنین نظامی را بر ایران تحمیل کرده است بهتر قضاوت کنند:

اتهامات وارده

اتهامات وارده بر گروه چهارده نفری اخیر در قسمت بود. یکی تشکیل و عضویت جمعیتی با داشتن مرام اشتراکی که بر آن تأکید مبین وارد بود. یکی شرکت در توطئه برای قتل شاه که چهارتن متهمین ردیف اول تا چهارم بدان متهم بودند.

اتهام تشکیل و عضویت جمعیتی با داشتن مرام اشتراکی مشمول ماده اول "قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال کشور" و اتهام دوم مشمول ماده ۱۹ قانون دادرسی و کیفراتر شناخته شده و این قوانین ملاک عمل دادگاه قرار گرفته است.

۱- قانون امنیت یا قانون سیاه

"قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال کشور" یا چنانکه اختصارا گفته میشود قانون امنیت در خرداد ماه سال ۱۳۱۰ بتصویب مجلس رسید. ماده اول قانون مزبور که مورد استناد دادستان نظامی قرار گرفته بود عینا بدین شرح است:

"ماده ۱- مرتکبین هر یک از مجرمهای ذیل بحسب مجرزه سال تا ده سال محکوم خواهند شد:

۱- هرکس در ایران بهراسم و یا بهر عنوان دسته و یا جمعیت و یا شعبه جمعیتی را تشکیل دهد یا اداره نماید که مرام یا رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران، یا رویه و مرام آن اشتراکی است و یا عضو جمعیت و یا شعبه جمعیتی شود که بایک از مرامها و یا رویه های مزبور در ایران تشکیل میشود.

۲- هر ایرانی که عضو دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی باشد که مرام یا رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران یا مرام یا رویه آن اشتراکی است، اگرچه آن دسته یا جمعیت یا شعبه در خارج ایران تشکیل شده باشد."

ایراداتی که بر این قانون وارد است

۱- این قانون در اساس خود مابین باروح قانون اساسی و موازین مشروطیت و دارای جنبه ضد دموکراتیک فوق العاده شدیدی است که با اجرای آن اصل سیزدهم قانون اساسی و همچنین اصل بیستم و بیست و یکم متمم قانون اساسی ایران عملا نسخ و باطل میشود. در صورتیکه مجلس شرعا مطلقا نمیتواند قانونی را تصویب کند که ناقص یکی از اصول قانون اساسی باشد و چنین قانونی اساسا خود باطل و بلا اثر است.

پس از تصویب این قانون هجوم همه جانبه پلیس علیه بقایای آزادی مردم، احزاب، سندیکاهای جمعیت ها و اتحادیه ها شدت یافت و طولی نکشید که ایران بیک قبرستان خاموشان مبدل شد.

۲- این قانون در ریحوجه اقتدار شاه سابق و حکومت مطلقه وی هدمت مجلسی مسلوب الاختیار که تمامات تحت تسلط شاه سابق و در حکم ابد ارخانه سلطنتی بود، و در یک محیط ترور و وحشت فوق العاده به تصویب رسید. نخستین گروهی که قربانی این قانون جا برانه شدند گروه معروف به پنجاه و سه نفر بودند. دکتر تقی ارانی پایه گذار حزب توده ایران در دادگاه جنائی در باره این قانون چنین گفت:

"مجلس شرعا در سال ۱۳۱۰ این جرائم را کرده و ماده ۶۰ قانون مجازات عمومی سابق را که مجالس

ملی برای حفظ و انتظام کشور در مقابل شوهرشها وضع کرده بودند تغییر دادند. آزادی عقاید را رسماً قدغن نمود. توهین کمرشکنی بر ملت ایران وارد آورد. هر قدر در هویت آن مجلس و تشریفات قانونی تشکیل آن و منافاتی که قانون مزبور با روح قانون اساسی دارد استفاده ای که مجلس از حق خود بدون توجه با احساسات عمومی نموده است بیشتر وقت کنیم این قانون مفتضح و تروکیف تر در نظر ما جلوه میکند. بهمین جهت ما آنرا بیادگار محکمه تاریخی امروز "قانون سیاه" مینامیم و برای حفظ شرافت ملت ایران نفرت شدیدی خود را نسبت بان ابراز میداریم.

مانیز با احترام همه شهیدان راه آزادی و استقلال ایران همه جادراین مقاله از قانون مزبور بهمین عنوان اسم خواهیم برد. بخصوص که پیش بینی صائب و خرد مندانه دکوترانی در مورد این قانون بخصوص در سالهای سیاه پس از کودتای ۲۸ مرداد بنحواتم مصداق پیدا کرد. وی درد نباله اظهارات فوق چنین گفت: "گرچه آن قانون اصولاً برای قدغن کردن فکر کمونیسم وضع شده است در عین حال بجهت تکمیل عمل مفتضح خود تمام عقاید را قدغن نموده، یعنی مطابق آن میتوان تمام عقاید را اعم از موسیالیستی و دموکرات و غیره تعقیب کرد."

آری، اگر نخستین قربانیان این قانون دکوترانی و یاران وی بودند، این قانون در مسیر خود و مسال قبل مهندس بازرگان و آیت اله طالقانی را در زیر دنده های چرخ خود گرفت و اینک گروه چهارده نفری بموجب این قانون ننگین اسیر محاکمه و ۱۲ تن از آنها محکوم شده اند.

۳- این قانون دارای آثار و نتایج ضد ملی شدیدی است. در تمام دوران سی و چهار ساله گذشته از این قانون بمنظور ازهم پاشیدن نهضت ضد استعماری ایران و درهم شکستن مقاومت مردم در برابر خیانتها کبرای شاه سابق و پسرش علیه عالیترین مصالح ملت ایران استفاده شده و در آستان هریک از این خیانتها یورش تازه ای بدست ویز این قانون علیه مردم شروع شده است. در زمان شاه سابق تدوین و اجرای این قانون بزرگترین مانع را از راه صورت قانونی دادن بامتیاز درسی و تعدد مدت آن از میان برداشت و در هر سلطنت محمد رضا شاه در همدمه هر توطئه ضد ملی تازه از این قانون بمنزله حربه برنده ای علیه مردم استفاده شده است.

۴- پس از آنکه دامنه جنگ دومی جهانی بطور غیر مستقیم بایران کشانیده شد، شرایطی فراهم گردید که پایه استبداد سلطنتی شاه سابق درهم شکست، حکومت پلیسی ازهم پاشیده شد، نظام سلطنت مستبده تحت محاکمه قرار گرفت. گرچه دادستان وقت دکتر عبده بادر بار سلطنتی سازش کرد و دامنه محاکمات را در گرفت و این محاکمات در حدود حکومت مختاری و چند تن از سران پلیس و اعدام پز شک احمدی محدود ماند، با اینهمه حکومتهای مزبور فی نفسه دال بر حکومت رژیم بود و بهمراه آن بطور تبعی قانونی که تنها با تکیا زهر و سر نیزه بر مردم تحمیل گردیده بود بقایای اعتبار خود را از دست میداد و ملغی الاثر تلقی میشد.

۵- فعالیت هفت ساله حزب توده ایران، شرکت آن در مجلس و در دولت و انتشار وسیع و بدون مانع کتب مارکسیستی و تبلیغات مارکسیستی بمنزله تا "مید ملغی الاثر بودن قانون مزبور حتی از نظر گاه هیئت حاکمه وقت بود."

۶- با تصویب منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر آخرین ضربه بر قانون سیاه وارد میگردد. تصویب اعلامیه حقوق بشر از طرف مجلس شورای ایران خط نسخ و ابطال بر این قانون کشید. چنین است مشخصات کلی قانونی که علیه متهمین اخیر نیز مورد استعمال یافته و اجرای آن بدست دادگاههای نظامی سپرده شده است. این دادگاههای نظامی خود آنچه قماشند؟

۲- دادگاههای نظامی

الف- مبنای سازمانی و "قانونی" این دادگاهها:

دستگاه قضائی ارتش در اساس خود منحصر برای رسیدگی بمسائل داخلی اهل نظام در نظر گرفته شده است. نخستین ماده قانون در داری و کیفر ارتش که مبنای تشکیل دادگاههای نظامی می باشد چنین است:

" ماده ۱ - رسیدگی به بزه های متعصبین نظامیان بر طبق این قانون در دادگاههای اختصاصی نظامی بعمل خواهد آمد . "

مواد بعدی این قانون نیز به حصر آن در اساس خود، بمسائل مربوط به اهل نظام دالالت میکنند. این قانون نیز در سال ۱۳۱۸ در اوج قدرت مطلقه شاه سابق تدوین گردید. غرض شاه سابق آن بود که بر دور دستگاه ارتشی ایران حصری آهنین بکشد، آنرا از تأثیر هرگونه موثر خارجی، از حیثه اختیارات دستگاه قضائی برکنار نگهدارد و در محاصره کامل اختیارات نامحدود خود قرار دهد. بالاینهمه چه از نخستین ماده این قانون وجه از مواد بعدی آن چنین مستفاد میشود که شاه سابق هدفتش بطور عمدت قبضه کردن ارتش بود و نمیخواست بدست سازمان قضائی ارتش قوه قضائیه را یکی از حیثیت و اعتبارها ساقط کند.

قانون دادرسی و کیفر ارتش در اساس خود در جلسه عمومی مجلس شورا - با اینکه این مجلس درست در اختیار شاه بود - تصویب نشد. فقط کمیسیون دادگستری آنرا تصویب کرد. قرار شد بعنوان آزمایش تا مدت ششماه از طرف ارتش بموقع اجرا گذارده شود و سپس با جرح و تعدیل های احتمالی در جریان عمل بسر ای تصویب عمومی بمجلس شورا اعاده گردد. ولی دیگر این کار انجام نگرفت و قانون موقت منبر عملاصرت دادگستری پیدا کرد.

در سال ۱۳۳۲ یعنی چهارده سال پس از اجرای قانون دادرسی و کیفر ارتش، دکتر مصدق بموجب اختیاراتی که مجلس شورا بوی تقویض کرده بود، سه لایحه قانونی در باره سازمان قضائی ارتش تدوین و تصویب نمود که بموجب آن کتاب اول قانون دادرسی و کیفر ارتش و تمام مواد که بالا یحه منبر در تناقض قرار میگرفت نسخ و ابطال میشود. جریان امر را از زبان خود دکتر مصدق بشنوید.

دکتر مصدق در جریان " محاکمه " خود در دادگاه تجدید نظر نظامی در مقام اعتراض به صلاحیت دادگاههای نظامی در رسیدگی با اتهامات سیاسی چنین میگوید :

" بر طبق ماده ۷۶ لایحه قانونی مورخ ۱۶ فروردین سال ۱۳۳۲ (یکی از لوا یح سه گانه منبر) کتاب اول و کلیه مقررات قانون دادرسی ارتش که بالا یحه منبر منافات دارد نسخ شده است. ولی پس از دستگیری و بازداشت اینجانب خواستند بعضی از لوا یح قانونی اینجانب را هم بازداشت کنند. لذا تصویب نامه ای بشماره ۱۸۸۸۲ در پنجم شهریور ماه ۱۳۳۲ هیئت وزیران امضا نمودند که باستناد آن تشکیلاتی که بر طبق لوا یح قانونی اینجانب داده شده بود منحل گردید. در اینجا فقط بعرض چند کلمه قناعت میکنم و آن ایست که در ماده واحد مربوط با اختیارات اینجانب مقرر شده است که پس از تقدیم لوا یح قانونی بمجلس تا موقعی که تکلیف آنها در مجلس معین نشده لازم الاجرا میباشند. بنابراین نه محاکم دادگستری که اصولاً حق دارند لوا یح قانونی اینجانب را با اختیارات قانونی تطبیق کنند و نه هیئت وزیران بقرض اینکه قانونی هم بوده و حق تطبیق لوا یح را با اختیارات اینجانب میداشند هیچکدام نمیتوانند آنها را موقوف الاجرا نمایند و تا زمانی که مجلسین شورا یعنی و سنان نسبت بانها اظهار نظر نکرده اند قوت قانونی دارند و باید اجرا شوند. بنابراین دادگاه تجدید نظر که بر طبق مقررات کتاب اول قانون دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شد چون کتاب منبر از روز ۱۶ فروردین ۱۳۳۲ نسخ شده بلا اثر است و هر حکمی که از طرف دادگاه نسبت با اینجانب صادر شود ارزش قانونی ندارد . "

ولی میدانیم که نه تنها کوچکترین توجهی باین استدلالهای قانونی نشده، نه تنها دکتر مصدق بر طبق یک قانون منسوخ محکوم و زندانی گردید، بلکه پایه فجایع و جنایات بی حد و خونی تریزهای تهکارانه زیادی بپای این دادگاهها گذاشته شد و از آن پس هر فصل از تاریخ فعالیت این قضا صکارها با خون عده ای از زنده ترین جوانان میهن نوشته شده است .

ب- دادگاههای نظامی فاقد استقلالند.

اصل ۲۶ متمم قانون اساسی که در حقیقت جوهرد موکراتیک قانون مزبور میباشد تمام قوارانشی از ملت میداند. اصل ۲۷ قوای مزبورا بسمه قسمت تجزیه میکند که یکی از آنها قوه قضائیه، یعنی قوه ایست که تمیز حق بان اختصاص دارد. اصل ۲۸ با صراحت و قطعیت حکم بتفکیک قوای سه گانه میدهد. بنابراین عده ه ترین خصلت مشخصه قوه قضائیه استقلال آنست که بدون آن قوه قضائیه هرگونه معنی ومفهوم وصلاحیتی را از دست میدهد.

امدادگاههای نظامی نه از لحاظ مابانی سازمانی خود و نه از جهت انضباط شدیدی که در ارتش حکمفرماست نمیتوانند مستقل تلقی شوند. و اصولا استقلال رومی وعمل در این دادگاهها بخواب و خیال بیشتر شباهت دارد. زیرا در درجه اول این دادگاهها خود جزئی از يك شعبه از قوه مجریه و در شرایط موجود ابزار کار شاه اند که قوه مجریه را سرپا د را اختیار ارد و بخصوص دارای سمت فرماندهی کل قوا میباشد. بعبارت دیگر دادگاههای نظامی یکی از ارکان عده استبداد مملطتی است.

در ماده ۲۱ قانون دادرسی و کیفراتش تشکیل این دادگاهها برطبق امر "بزرگ ارتشتاران فرمانده" یعنی شاه صورت میگردد. ماده ۲۵ مقرر میدارد که دادستانها و ادرسیها در نهایت امر برحسب فرمان وتصویب شاه منصوب میشوند. ماده ۴ قانون دادرسی و کیفراتش دادستان ارتش را از لحاظ وظایف قضائی نماینده "بزرگ ارتشتاران فرمانده" یعنی شاه میشناسد.

بدین ترتیب بی بنییم حتی در بهترین حالات و شرایط برطبق این قانون ارتجاعی هیچ جریانی در دادگاههای نظامی جز بر محور تالیات شاه نمیتواند بگردد.

با اینهمه تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که هنوز دست خفه کتند ه دیکتاتوری نظامی بدینگونه میهن مارا بخفان د چار ساخته بود اینجا و آنجا بطورندرت علائمی از استقلال وعمل دادگاه و یا فلان دادرسی بطور انفرادی مشاهده میشود. ولی در این موارد آنجا که پای عمل يك دادگاه در میان بود رئیس واعضای دادگاه تعویض میشوند و فرمان شاه بدست افسران بکلی مطیع جامة عمل میبوشید و یا مثلا خیلی صاف و ساده حکم دادگاه قبلی بدست اعضا جدید شبانگاه دزدانه تعویض میشود، یا بموجب امریه تازه ای دادستان بجای قاضی وقاضی بجای دادستان قرار میگرفت و آنجا که پای عمرد فلان افسردر میان بود، اورا محاکمه میکشیدند، منتظر خدمت میکردند و بخاک سیاه میشانند. مثالهای مشخصی ذکر کنیم:

پس از شکست نهضت انقلابی آذربایجان و کردستان برحسب پیشنهاد سرلشکر همسایونی و اجازه وتصویب شاه دادگاهی در مهاباد بریاست سرهنگ آیوم برای محاکمه سه نفر از افسران ارتش که بانقلابیون پیوسته بودند صادر گردید. سرلشکر همایونی دستور شاه را مبنی برصدور حکم اعدام علیه این سه نفر به آیوم ابلاغ کرد. آیوم حاضر نشد زیرا بر حکم دستوری پرورد. این سه افسر پس از ادرسی بزند انازده تاپانزده سال محکوم شدند. راعی دادگاه به متهمین ابلاغ گردید. ولی ساعت ۱۱ شب همان روز همایونی اعضا دادگاه را بد فتر خود احضار کرد و دستور ادر حکم دادگاه را به اعدام برای هر سه افسر مزبور تهدیل کنند. این دستور مورد مخالفت قرار گرفت. همایونی صورت جلسه را که قبلا تهیه شده بود در مقابل آنها گذاشت و آمرانه دستور داد آنرا امضا کنند. چون نخستین نفر آنها از اجرای فرمان خودداری کرد، همایونی خنده کنان قلم را بدست گرفت و گفت جناب سرگرد، يك امضا کردن که اینهمه داد و فریاد ندارد من بجای شما امضا میکنم. و با این حرف با اسم این سرگرد صورت جلسه را جعلی کرد و دیگران که چنین دیدند ناگزیر تن با امضا این صورت جلسه دادند. سه ساعت بعد یعنی ساعت چهار بعد از نیمه شب هر سه نفر را بمیدان اعدام کشانید ه تیر باران کردند!

مورد دوم در جریان دادرسی سران حزب توده ایران پس از کودتای نیم بند ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ پیش آمد. یکی از قضات بنام سرهنگ بزرگمهر مدتها زندانی و سپس خانه نشین و از هستی ساقط شد. اینها مربوط به دوران قبل از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد واستقرار دیکتاتوری نظامی شاه بود.

این هنگامی بود که شاه خود راهنوز بقدر کافی بر همه چیز مسلط نمیدید، هنوز آثاری ولو نیرنگ از استقلال رومی و مناعت طبع در برخی قضات دادگاههای نظامی مانند برقی که در ظلمت بدرخشید، دیده میشد. ولی در شرایط پس از کودتای ۲۸ مرداد که تمامی قدرت در چنگال شاه متمرکز شد و سر رشته تمام امور ارتشی بطور درست و مطلق بدست وی افتاد، کار یکلی یکسره شد و دادگاههای نظامی با تمام معنی کلمه مهمل بسره فراسخانه های سلطنتی شدند. رؤسای و قضات دادگاه بصورت اد مکهای مقوائی درآمدند که سرانگشت شاه آنها را بحرکت درمی آورد. اینها دیگر برخلاف تعایل شاه، این تعایل هر چه باشد، قلم بروی کاغذ نمی آوردند. برای تکمیل تصویر می که از این فراسخانه های شاهی توسیم کرده ایم، حادثه ذیل را از قول آقای نیرب سالم وکیل مدافع محسن رسولی یکی از گروه چهارده نفری اخیر ذکر کنیم. روزنامه اطلاعات پس از نقل قسمتی از مذاکرات مشارالیه در دفاع از موکل خود چنین مینویسد:

" تیمسار سرتیپ سالم سپس اشاره بمحاکمه دو سرلشکر که چندی پیش انجام شد کرد و گفت: در آن موقع من در مهندسی ارتش بودم و در دستگاه قضائی ارتش همکاری میکردم. وقتی دادگاه تجدید نظر ارتش تشکیل شد بنده عضو هیئت دادرسان بودم. ولی ناگهان امر آمد که من در جای دادستان انجام وظیفه کنم. لذا امیر خودم را عوض کردم و بجای دادستان نشستم. بنده از پرونده بدرستی اطلاع نداشتم، پس چطور میتوانستم از کیفرخواست دفاع کنم؟ لذا فقط کیفرخواست را تا ببینم کردم و در چهار چوب کیفرخواست چند کلمه ای گفتم. البته باید عرض کنم که بنده اکنون از وسعت فعلی دستگاه قضائی ارتش لذت میبرم. در آن موقع چنین نبود و بعلت کمبود کادر آن اقدام شد" (اطلاعات، چهارشنبه ۵ ابانماه، صفحه ۲، ستون ۴).

در جلسه دیگر دادستان نظامی در مقام اشاره باین موضوع بهمان توجیه سرتیپ سالم متوسل شده و میگوید: " از نظر کلی باید عرض کنم که این قبیل کارها در ارتش امروز وجود ندارند. شاید در آن ایام نیز گه تیمسار در کادر ارتش خدمت میکردند ارتش باندازه کافی متخصص و حقوقدان و غیره نداشته، ولی امروز بهیچوجه اینطور نیست، مابعد از کافی متخصص در رشته های مختلف داریم و احتیاجی نیست که در دادگاه از قاضی در مقام دادستان استفاده کنیم، آنها دادستانی که ایمان و عقیده بکار خود نداشته باشد."

در درجه اول باید گفت که گرچه اساسی این سرلشکرها و تاریخ محاکمه آنها صریحاً ذکر نشده است، ولی از عبارات مندرجه در اطلاعات مبنی بر اینکه این محاکمه "چندی قبل انجام شده" چنین برمی آید که باید مریوط بمحاکمات بزرگ اخیر باشد که از آن زمان تاکنون سالهای زیادی نمیگذرد و معلوم نیست در طی این دو و یا حداکثر سه سال چه معجزی بوقوع پیوسته که ارتش بیچاره کادر قضائی کافی پیدا کرده و احتیاج به تغییر مقامها باقی نمانده است!

گذشته از این حرف بر سر این نیست که فلان موقع احتیاج باین تغییر و تبدیلهای بوده و امروز آیین احتیاج مرتفع شده است. حرف بر سر آنست که آیا اساساً قضات و دادستانها در اختیار مطلق بزرگ ارتشتاران که هر موقع را پیش اقتضا کنند قاضی راجبای دادستان و دادستان راجبای قاضی بنشانند، قرار دارند یا ندارند. واگر همین امروز که دادستان بوظیفه دادستانی عمل میکنند باود ستوداده شود که میز خود را باریس دادگاه تعویض نماید آیا اینکار آنصورت میگیرد و یا تیمسار دادستان و تیمسار رئیس دادگاه مثلثتد میکنند؟ و در چنین حالتی این دستگاه را که در حکم یکی از شعب اجرائی ارتش است چگونه میتوان یک دستگاه قضائی نامید که شرط وجودی آن استقلال است؟

ج- دادگاههای نظامی فاقد صلاحیت اند.

دادستان نظامی در مقدمه اظهارات نخستین خود پیرامون کیفرخواست باین مطلب اشاره میکند که دادگاه شماره یک نظامی بر طبق اصل ۸۷ قانون اساسی، علیرغم اعتراضات متهمین و وکلای مدافع آنها، خود را برای رسیدگی با اتهامات وارد بر گروه چهارده نفری که طبق اعتراف دادستان جنبه سیاسی خالص دارد

صالح شناخته است. متأسفانه قانون اساسی برای اکثریت مطلق مردم ایران يك افسانه ناشناخته ایست که از آن چیزی نمیدانند. در مدارس و دبیرستانها جوانان با این قانون آشنا نمیشوند و بطور کلی مشروطیت و قانون اساسی برای بخش بسیار عده ای از نسل جوان سواد دار امری فراموش شده و مردم است. شاید بهمین جهت بحث مختصری در این زمینه ضرورت بیشتری کسب میکند. اصل ۸۷ قانون اساسی عیناً چنینست:

" محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه در تمام مملکت تأسیس خواهد شد "

همین وهمین، نه کمتر و نه بیشتر. اما این " محاکم نظامی " از چه نوعند؟ چه وظایفی برعهده دارند؟ آیا حق دارند در قلمرو صلاحیتهای نظامی پیای دستبرد بزنند و قوه قضائیه را قلع کنند؟ حق دارند قلم بطلان بر روی اصل بیست و هشتم که قوای سه گانه را مستقل از هم اعلام میکند بکشند؟ حق دارند هیچده اصل از اصول قانون اساسی را که ناظر " بحقوق ملت ایران " است و قوه قضائیه نگهبان و میزبان تعیین شده از اعتبار بپندارند؟ حق دارند قوه قضائیه را که یکی از قوای مستقل سه گانه است ذلیل و عمیبد شعبه ای از قوه مجریه کنند؟

دکتر ارانی در مورد قانون اساسی ایران چنین میگوید:

" قانون اساسی فعلی ایران محصول يك انقلاب خونین ملت ایرانست که برای تحصیل آن در هر گوشه از خون جوانان وطن لاله دمیده بود. هزاران نفوس جهت تحصیل این چند ماده قانون قربانی شدند. این انقلاب، برخلاف مشهور، بدست اجانب صورت نگرفت. بلکه اجانب استفاده نمودند. هنوز این انقلاب ناقص و محصول آن نیز از نظر عدالت ناقص بود. اما خدمت بزرگی که همین قانون ناقص با ایران نموده و باید اقلات رسیدن وسائل پیشرفت سیر قهرقراخی نکند روح طرفداری از آزادی عقاید و تجزیه قوانین کشور بسه قوه مقننه، مجریه و قضائیه است. قانون این حقوق و آزادی و حق ملی را گرانیهاترین سرمایه میدانند که در حقیقت مشخص مقام و بزرگی يك ملت نیز میباید "

امادر بار سلطنتی در طول سلطنت خاندان پهلوی هر موقع فرصتی بدست آمد بزبان مردم و بسود قدرت مطلقه سلطنتی دستبرد رهنشانه ای بقانون اساسی زده است، یکی از جنبه های نسبتاً مکرراتیک آنرا نقض کرده است، با وضع قوانین عادی، اصلی از آنرا که بنحوی از انحاء ناظر بحق حاکمیت ملت ایران بوده از اثر انداخته و یا با تفسیرهای خود سرانماز بعضی اصول قانون مزبور تجاوزی بحق ملت روا داشته و حتی گاهی عبارتی و یا اصطلاحی را از مجموعه قانون اساسی جدا کرده و از آن نتیجه ای که مناسب با تزئید اقتدار سلطنتی باشد گرفته است.

در تمام این موارد عامل دستیار در بار سلطنتی مجلس دست نشانده شورا و نمایندگان حقیرو فرومایه آ بوده اند که شرافت خود را بابتدال کشانیده و تمام مسئولیتهای خود را در برابر مردم بدست فراموشی سپرده اند. در تمام این موارد قوه قضائیه با عجز و حقارت ناظر این دست اندازیها بوده و دم بر نیاروده و با سکوت جنایتکارانه خود - جز در برخی موارد استثنائی - بر این تجاوزات صده گذاشته است.

محاکم نظامی که تشکیل آنها را اصل ۸۷ متمم قانون اساسی اجازه میدهد قلمرو اختیار اتش منحصر امور نظامی و رسیدگی بخلافهای داخلی اهل نظام است - آنها نه باینصورت که حالت فراموشخانه سلطنتی را پیدا کنند. باد خالت دادن این دادگاهها در مسائل سیاسی از مشروطیت و قانون اساسی جز قالب بیروح و تکیده و مثله شده آن هیچ چیز باقی نماند و در حقیقت سرسرایان مبدل بیک سر باز خانه بزرگ رئیس و فرمانده مطلق آن شاه است میشود.

در دوران سلطنت شاه سابق با وجود تمام فجایعی که علیه مردم صورت گرفت باز وی بحلل معینسی ضرورندید قوه قضائیه را تابیدن حد بابتدال بکشاند و قلع کند. نخستین دسته ای که بر طبق قانون سیاه بمحاکمه کشیده شدند در دادگاههای عادی محاکمه شدند.

تقویض حق رسیدگی بمحاکمات سیاسی بموجب قانون سیاه بمحاکم نظامی جنایت بروی جنایت بود. این ضررت هلاکتبار بر بیکر مشروطیت در شرايطی فرود آمد که مشور مل متحد واعلامیه حقوق بشر بتصویب پارلمان

ایران رسیده بود. آن عمل ننگین قوه مقننه و آن سکوت ننگین تر قوه قضائیه نه تنها با اصل ۸ متمم قانون اساسی در تضاد قرار میگیرد بلکه عملاً اصل ۲۹ متمم قانون اساسی را هم موقوف الاجرا میگذارد. اصل مزبور عیناً چنین است.

"در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود."

این حکم بکلی صریح روشن و موکد است. با تمام مفهوم خود بیان شده است. تفسیر بردار نیست. مقید و محدود نیست. دستگاه حکومت جبر و اختناق شاه مدعی است که محاکم قضائی با توجه باصل ۸۷ متمم قانون اساسی بوجود آمده اند. ولی کار باین واقعیت ندارد که با حاله این وظیفه به دادگاههای نظامی علاوه بر مفاسد دیگری که از این کار مترتب شده این اصل نیز عملاً به تعطیل کشانیده شده است. در حالی که هیچ قانون عادی که از طرف مجلس شورا وضع شود نمیتواند اصلی از اصول قانون اساسی در تناقض قرار بگیرد و الا این قانون باطل و بلا اثر است.

استدلال سردمداران حکومت جبر و اختناق اینست که حضور هیئت منصفه در دادگاههای نظامی با مقررات و موازین نظامی تطبیق نمیکند. بنابراین در اینجا وجود تضاد بین اصلی از قانون اساسی با این قانون مسلم میشود. ولی راه حل این تضاد چیست؟ آیا قربانی کردن اصول مکرر قانون اساسی در استان مقررات اداری نظامی؟ آیا اگر بهمین یک دلیل هم باشد ثابت نمیشود که محاکم نظامی صلاحیت رسیدگی به امور سیاسی ندارند؟

د - جریان دفاع در دادگاههای نظامی

آزادی متهم و وکیل مدافع او در دفاع بکلی آزاد و برکنار از هر نوع مقررات فرمایشی یکی از اصول مسلم قضائی و جزء حقوق اساسی هر متهم میباشد. ولی دادگاههای نظامی بمقتضای طبیعت غیر مستقل و بکلوسی اداری خود دفاع آزاد را برای متهمین سیاسی و وکلای مدافع آنها غیرمقدور میسازد.

۱- متهمین سیاسی در انتخاب وکلای مدافع خود فاقد اختیار هستند. وکلای مدافع آنها بر حسب تشخیص آزاد و غیرمقید خود آنها از طرف خودشان انتخاب و تعیین نمیشوند. وکلای مدافع آنها از بین افسران که ولو بازنشسته هستند ولی مقید بقید انضباط نظامی میباشند انتخاب و تعیین میگرددند.

۲- متهمین و یا وکلای مدافع آنها در دفاع از عقاید و فعالیتها و روشهای سیاسی خود آزادی ندارند. در دادگاههای نظامی حق مطلقاً عبارتست از کیفیتی که در جهت اختیارات مطلقه شاه قرار گیرد. شاخص حقوق و عدالت برای قضات و رؤساء دادگاه نظامی تطبیق و یا عدم تطبیق هرگونه عقیده و روش و فعالیت سیاسی با قدرت مطلقه بزرگ ارتشداران فرمانده یعنی شاه است. موضوع را با ذکر مثال مشخص روشن کنیم. این مثال را از جریان محاکمه دکتر مصدق نخست وزیر ملی ایران برمیکزینیم.

دکتر مصدق بموجب کفرخواست دادستان نظامی متهم بود که فرمان شاه رامینی برعزل خود که در ساعت یک بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد ۳۲ توسط سرهنگ نصیری در رأس یک گروهان نیروهای مسلح بوی ابلاغ شده است اجرا نکرده است. سرهنگ نصیری قبل از اینکه به بهانه ابلاغ فرمان بسروقت دکتر مصدق برود بمنزل دوتن از وزیران اورفته تلفن خانه های آنها را قطع و خود آنها را دستگیر کرده بکاخ سعدآباد برده بود و ما مهریت داشت دکتر مصدق را نیز بهمین نحو بریاید.

دکتر مصدق میبایست در مطلب رادردادگاه روشن سازد. نخست آنکه عمل سرهنگ مزبور که طبق دستور شاه انجام گرفته، با توجه باینکه وی قبلاً دوتن از وزیران مصدق را برده و ساعت یک بعد از نیمه شب را برای رفتن بسروقت دکتر مصدق بعنوان ابلاغ امر به شاه انتخاب کرده تا ویرا نیز بریاید، بنابراین مجموع این حرکات ناشی از توطئه ای علیه حکومت وی بوده است.

دومین مطلبی که وی میبایست روشن و ثابت کند آن بود که شاه مقامی است بموجب اصل چهارم و چهارم متمم قانون اساسی غیرمسئول و طبق مفاد اصول جزء دوم همین اصل و همچنین اصل چهارم و ششم، شصتم، شصت و یکم، شصت و چهارم و شصت و هفتم قانون اساسی وزیران فقط در مقابل مجلس مسئولیت دارند

و يك مقام غير مسئول نمیتواند دست به تغييرو تهديل در پر مسئوليت ترين مقامات مملکتی بزند و خود سرانه فرمان عزل نخست وزير را صادر کند.

ولی در هر چيک از اين دو مورد اجازه بحث بوی داده نشد. آنچه دادگاه خوانده ميشد، از اين مسائل نه چيزی ميدانست و نه ميخواست چيزی بداند. برای اعضا دادگاه اين مسئله مطرح بود که او امر "بزرگ ارتشداران فرمانده" بهمان نحو که در مورد جريانهای اداری ارتش مطاع و حتی الاجرا" مياشد در تمام امور مملکتی و از انجمله در عزل نخست وزير نیز مطاع است و هرگونه چون و چرا در قبال آن مستلزم مجازات. وقتی دکتر مصدق خواست در اين زمينه ها توضیحاتی بدهد بين او و رئيس دادگاه مشاجره ای در گرفت که ما قسمتی از آنرا عيناً از روزنامه اطلاعات مورخ دهم آذر ۱۳۳۲ نقل ميکنيم:

"رئيس دادگاه - مطلقاً رسيدگی بوقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد بيا مربوط است ۰۰۰ اگر بخواهيد از صبح ۲۴ مرداد هم صحبت کنيد بنده همين تذکر را خواهم داد. شما فقط از ساعت يك صبح ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد صحبت کنيد."

دکتر مصدق - علت انکار کودتا اينست که هر عملی که از اين دولت صادر بشود بگويند قانونی است و گفته نشود دولتی که خودتان آورديد و ثمری هم که خواستيد از او گرفتيد بی ارزش است.
رئيس - آقا خواهش ميکنم از ۲۵ مرداد بگوئيد که در حدود ما مورثت ما مست.
مصدق - قربان، شيش کودتا شد.

رئيس - قبلاً گفتم، من اجازه ندارم و صلاحيت هم ندارم که حتی بجريان نيم از نصف شب ۲۵ مرداد رسيدگی کنم. وظيفه ما رسيدگی بوقایع ساعت يك صبح ۲۵ مرداد است.
مصدق - حضرت آقای رئيس، جنابعالی را بخدا، بوجد انتان قسم ميدهم اين فرمایشی که ميفرمائيد صحيح است؟

رئيس - بله، بله. شايد شما بخواهيد مثل سابق از زمان محمد عليشاه بگوئيد و اطاله کلام کنيد. ما موظف بشنيدن آن نيستيم - و صلاحيتش را نداريم.

دکتر مصدق - پس ميفرمائيد اطاعت امر کنم؟ بچشم ۰۰۰ اطاعت ميکنم. امر آقا، امر مبارک اينجا واجب الاجراست. خوب اجازه ميفرمائيد پس لااقل بگويم چرا کودتا شد؟ اينرا هم نگويم؟
رئيس - خير آقا. صلاحيت ما نيست که اينرا بگوئيد. شما فقط بفرمائيد فرمان اعلیحضرت را چرا اجرا نکرديد.

مصدق - خوب. ما که در اينجا جز اطاعت امر آقايان کاری نداريم. بسيار خوب. اما آخر شما رئيس دادگاه هستيد، بايد بدانيد چرا کودتا شد تاروشن بشود و بتوانيد قضاوت کنيد. پس چی؟ من چيزی نگويم و شما چيزی نشنويد، پس چطو ميخواهيد قضاوت کنيد و ميخواهيد را می بدهيد؟

رئيس - خير من نميخواهم چيزی بدانم. ما نميخواهيم چيزی بدانيم. ما ميخواهيم بدانيم چرا از ساعت يك ۲۵ مرداد فرمان عزل را اجرا نکرديد. . . ."

در سر اسرجلسات دادرسی هرگاه دکتر مصدق در صد در صد برمی آمد توضیح دهد که فرمان شاه مبنی بر عزل وی جنبه قانونی نداشته و این اقدام خود سرانه ای بوده که برخلاف روح قانون اساسی و موازين مشروطيت بعمل آمده است رئيس دادگاه بشدت نسبت باو پر خاش کرده و او را از ادامه صحبت باز داشته است. حتی وقتی دکتر مصدق خواست شرايط روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد و نحوه عمل شاه و جريان توطئه را در همين چند روز توضیح دهد باز رئيس دادگاه با خشونت از او جلوگیری کرد و گفت:

رئيس - داخل در موضوع صحبت بفرمائيد و الا اجازه نميدهم.
مصدق - آقا خودتان فرموديد که بنده روی مطالب ۲۵ تا ۲۸ مرداد صحبت کنم. پس چه بگويم؟
رئيس - روی همين موضوع صحبت کنيد که گفته شد. موضوع کودتا مربوط بدادگاه نيست. موضوعی که به دادگاه مربوط است همانست که در کيفرخواست ذکر شده است.

در کفرخواست دکتر مصدق بعنوان اینکه فرمان عزل را اجرائ نکرد است "یاغی" خوانده شده بود.
 برای دادگاه تنها این مسئله مطرح بود که چطور ممکن است کسی پیدا شود که مانند یک سرباز او امر شاه را
 اجرائ نکند و از دست او تخطی نماید. رسیدگی بماهیت امر در قدرت دادگاه نظمی نبوده و نیست.
 ۳- وکلای مدافع متبهمینی که برخلاف مصراحت قانون اساسی در دادگاههای نظامی و بسودن
 حضوری هیئت منصفه محاکمه میشوند حتی از خود متبهمین هم کمتر جرأت دفاع و میدانی برای سخن دارند و الا
 خود آنها تحت تعقیب همین دادگاهها قرار میگیرند.

آنچه برای وکلای مدافع سران نهضت آزادی ایران پیش آمد شاهد گویای این مدعاست. چهار نفر
 از وکلای مدافع این گروه: سرتیپ مسعود انصاری، سرهنگ عزیزاله رحیمی، سرهنگ علی غفاری، سرهنگ اسمعیل
 علمیه بعلت دفاع اندکی بوحرار وجدی از موکلین خود با تهاجم "تحریر مردم بضدیت با حکومت ملی! و اهانت
 بر رئیس مملکت (شاه)" مورد تعقیب دادگاههای نظامی قرار گرفتند. بقرار خبری که مطبوعات جبهه ملی بدست
 آورد و منتشر ساخته بودند، مستندات کفرخواست علیه آنها عبارت بود از محتویات نامه های سازمان پاپوش
 دوز امنیت خطاب بد استانی ارتش. خلاصه "اتهامات" وارده از اینقرار بود:

در مورد سرتیپ مسعود انصاری:
 ۱- سرتیپ مسعود انصاری از طرفداران دکتر مصدق بوده و در سال ۱۳۳۲ با لباس میدل در فراند
 شرکت کرده است.

۲- اطلاعیه واصله در سال ۱۳۳۸ حاکی است که سر لشکر علی زند شروع بفعالیت خلاف رویه نموده
 و مرتبا با سرتیپ مسعود انصاری و سرهنگ ترابی و سرهنگ مجللی در دفتر خود در گوشه صحبت و از وضع تنقید
 مینمایند.

در مورد سرهنگ رحیمی:
 ۱- در جلسه ۷۶ تجدید نظر در آخر صحبتش گفته است که نهضت آزادی، موکلین من، خدا نگهدار.
 ۲- از پوشیدن لباس آمریکائی خود داری کرده و درجه داران را تحریک کرده که آنها هم این لباس
 را بپوشند.

۳- در جزو اشخاصی که بمنزل آیت اله زنجانی رفت و آمد میکردند سرهنگ رحیمی هم دیده شده است.
 در مورد سرهنگ غفاری:
 در جلسه ۲۶ دادگاه تجدید نظر گفته است "بنا بر وظیفه خدمتی خود دفاع از این آقایان میهمین
پرست را وجهه همت قرار دادم. ۰۰۰ من با کمال قدرت آنچه که لازم باشد در دفاع از این آقایان خواهم
گفت. من شصت سال انزعوم میگذرد و دیگر در سنین جاه طلبی نیستم. آنچه وظیفه وجدانی من حکم کند
خواهم گفت بدون اینکه واهمه ای داشته باشم".

"میهمین پرست" شعردن متبهمین را دادگاه برای این وکیل مدافع جرم تشخیص داد زیرا دادستان
 بآنها میهمین فروش گفته بود!
 در مورد سرهنگ علمیه:

"سرهنگ بازنشسته فوق الذکر سوابقی در اداره اطلاعات و اداره دوم ستاد بزرگ ارتش تاران دارد"
 باید اضافه کرد که باین گروه از "متبهمین" که بجرم دفاع از موکلین خود بدام دستگاههای "انتظامی"
 افتادند اجازه مطالعه پرونده اتهامی خود شانرا نداده اند. چنین است جریان امر در دادگاههای
 نظامی.

باید در نظر داشت که قطع نظر از محاکمه شخص دکتر مصدق و برخی از یاران وی که ظاهرا تا حدودی
 دادگاه آنها علنی بود بقیه محاکمات بشمار سیاسی در سراسر دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا جبریان
 محاکمه گروه ۱۴ نفری اخیر بطور مطلق در اطاقهای در بسته صورت میگرفت. تمام جریان با اصطلاح "دادژی"
 بطور سری انجام میشد. حتی تاریخ و خبر تشکیل جلسات در مطبوعات انعکاس نمییافت. فقط پس از صدور

احکام این دادگاهها و اغلب پس از اجرای این احکام خبرآن بنحو اختصار از طرف سازمان امنیت برای انتشار در دسترس مطبوعات قرار میگرفت و تمام اطلاعات خانواده هها از سرنوشت عزیزانشان منحصر بود به مضمون اطلاعیه های مبهم ولی سرپا دشنام دادستان نظامی .

اگر در جریان یک دادرسی نسبتا علنی که متهم شخصی مانند دکتر مصدق بآن موقعیت داخل می و جهانی بود و جریان آن در روزنامه ها کما بیش منعکس میشد ، دادگاه در سلب حق دکتر مصدق تان حسد فضاحت ببار آورد ، میتوان حدس زد که جریان باصلاح محاکمه صد هانفراز بهترین فرزند ان میهن ما در قصاصگاههای در بسته چه بوده و از دست ما مومرین عذاب شاه بر آنها چه گذشته و احکامی که علیه آنها صادر گردیده است دارای چه اعتبار و ارزشی میتواند داشته باشد .

ه - قانون سیاه و سلطنت مشروطه
چنانکه قبلا توضیح داده شده است ماده اول قانون خرداد ۱۳۱۰ موسوم به قانون مجازات مقنن علیه امنیت و استقلال کشور مرکب از دو جزء است . جزء نخست آن ضدیت با سلطنت مشروطه و جزء دوم آن عضویت در سازمانی با مرام و رویه اشتراکی را مستوجب مجازات مصرحه در مقدمه این ماده میدانند و بدین ترتیب این دو جزء از هم تفکیک ناپذیرند .

اینک ببینیم آنچه مربوط بجزء اول ماده اول قانون مزبور میا شد چه صورتی دارد .
عده ترین وجه ممیزه سلطنت مشروطه نسبت به سلطنت مستبده چیست ؟ اگر در سلطنت استبداد تمام قدرت در چنگ شاه متمرکز است و او با تکیه بر قدرت حکومت مطلقه و نیروهای خود هر چه بخواهد میکند و هر بلائی ما یل است بر مردم نازل میسازد ، در سلطنت مشروطه قدرت مملکتی در دست قوای سه گانه د ولتیت که بموجب اصل ۲۶ متمم قانون اساسی که جوهره موکراتیک این قانون میا شد از ملت ناشی میگردد .

پایه های اساسی سلطنت مشروطه ایران بوجود قوای مستقل سه گانه مقننه، قضائیه و اجرائیه استوار است . از مخصیصات سلطنت مشروطه اصل حکومت مردم بر مردم است که در وجود یک مجلس مقننه کاملا آزاد نظامی باید . آزادی مطبوعات که در اصل سیزدهم قانون اساسی و اصل بیستم متمم قانون اساسی تضمین گردیده و آزادی احزاب و اجتماعات و جمعیتها که بموجب اصل بیست و یکم متمم قانون اساسی تأمین شده ، از مظاهر سلطنت مشروطه است .

بعد از صدور فرمان مشروطیت و در آغاز سلطنت محمد علی میرزا ، این شهزاده فاسد و خود کامه نمیخواست زیر بار آنچه که مردم ایران در رهتو مبارزات طولانی و بادادن قربانیهای بیشمار از حق حاکمیت ملی بدست آورده بودند بروند . او میخواست مجلس شورا را مبدل به آبدارخانه سلطنتی کند ، سرشته عزل و نصب وزیران و دیگر اختیارات مملکتی را در دست بگیرد . و نتیجه آن کودتای معروف وی و نتیجه این کودتای انقلاب مسلح مردم علیه این پادشاه جبار بود . بدین نحو با محدود شدن اختیارات سلطنتی و تقویض این اختیارات بقوای سه گانه و شناخته شدن سلطنت بعنوان " موهبتی که از طرف ملت اعطا میگردد " و اعلام غیر مسئول بودن شاه ، سلطنت مشروطه مفهوم واقعی خود را پیدا میکرد .

شاه کنونی از بدو سلطنت خود سوگند یاد نمود که نسبت بموازین مشروطیت و اصول قانون اساسی وفادار بماند . ولی در تمام دوران سلطنت وی و بخصوص در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این سوگند نقض شده و تمام قوای مملکتی در دست شاه متمرکز گردیده و اینک بقول روزنامه تریبون چاپ لندن عنوان " رژیم سلطنت مشروطه " در ایران جز یک شوخی تلخ و دردناک چیز دیگری نیست و مفهوم واقعی آن اعمال " مشروطه " شخص شاه در همه چیز است . شاید در اینجا نقل جمله ای از دکتر محمد مصدق در جریان اعتراض وی بصلاحت دادگاه تجدید نظر بی مناسبت نباشد :

" در هیچ کجا و تحت هیچ عنوان ، سلطنت مشروطه ای که بکفر هم فرماده کل قوای بری و بحری و هوایی مملکت باشد ، هم مجلس راهروقت خواست منحل کند ، دولت راهم هروقت خواست معزول و از کسار برکنار نماید و با هر قانونی هم که مجلسین تصویب کنند اگر موافقت نمود از حق و تواستفاده نموده آنرا تو شیخ

نکند و موقوف الاجراء بدارد ، وجود ندارد و اگر هم بوجود آید رژیم مشروطه نیست* .

در حقیقت نظام سلطنتی کنونی تمام خواص " مشروطه " بودن خود را از دست داده است . شاه سوگند خود را برای حراست قانون اساسی و موازین مشروطیت شکسته است . بنابراین تا آنجا که بقانون میباید خرداد ۱۳۱۰ مربوط میشود ، جزء نخست ماده اول این قانون بدست شاه بعلت استبداد سلطنتی او نقض شده و ابطال گردیده است . بنابراین قطع نظر از تمام موارد دیگر ابطال قانون مزبور ، چطور ممکن است جزئی از یک ماده از یک قانون واحد عملاً نقض و ابطال گردد ، ولی جزء دیگر آن بمنزله حربه ای در دست نقض کننده جزء اول علیه مردم مورد استفاده واقع گردد ؟

این یکی از موارد اصولی است که هر فردی که متهم بنقض جزء دوم از ماده اول قانون سیاه باشد میتواند بدان استناد کند و چنین استنادی حق و عاد لانه است . اما آیا طرح این مسائل که یکی از پایه های عمده دفاع میباشد در دادگاههای نظامی امکان پذیر است ؟ ما نمونه ای از روش دادگاه نظامی در مورد آنچنان کسی مانند دکتر مصدق را ذکر کردیم . مادیدیم که وکلای مدافع رهبران نهضت آزادی ایران بعلت مدافع اندکی جدی از موکلین خود برصندلی متهمین قرار گرفتند . تهدیدهای مکرر دادستان نظامی در جریان دادرسی گروه ۱۴ نفری اخیر نسبت بوکالی مدافع و متهمین و تصریح اینکه اگر بخواهند در دفاع خود از " قواره کلی " خارج گردند ، خود نموداری از چگونگی امر دفاع در این دادگاهها میباشد .

۲- انگیزه این سياهكارها چيست ؟

سراسر ادعایمان در دادستان نظامی و توضیحات بعدی او و مدافعتی که از کيفرخواست بعمل آورده است مشتق از احتجاجات آشفته و پریشان ، مقداری حدس و گمان و قیاس آنهم یکلی ناسالم و مبتنی برغرض بجسای استدلالات منطقی و قانونی است . درحقیقت اگر از لفاظی های فضل فروشانه دادستان نظامی که گاه حتی جنبه کمدی بخود میگیرد بگذریم ، بهیچ دلیل محکمه پسندی علیه متهمین برنمیخوریم . بلکه هرچه بیشتر کيفرخواست و اظهارات دادستان نظامی را بشکافیم بی پایگی آن و تناقضات علاج ناپذیر آن آشکارتر میگردد . در اینجا طبعا سئوالی پیش می آید : چرا دادستان نظامی برای محکوم کردن متهمین اینهمه به در و دیوار میزند ؟ چرا کسانی که عنوان رئیس دادگاه دارند در برابر اینهمه لاطالات بگلی ساکتند ؟ آیا يك انگیزه انفرادی و خصوصی دادستان نظامی را با اینهمه خیره سری و خیره رانی امیدارد ؟ و اینهمه جوش و جلا تهباناشی از خبث طینت و طبیعت مودی اوست ؟ آیا این تهباروحیه بندگی و خاکساری فلان رئیس محکمه یا قاضی محکمه نظامی در برابر شاه و بیسوادى و بی شخصیتی آنهاست که سبب میشود در زیر مساتر قانون اینهمه افتضاحات ببار آید ؟

مسئله تا کسی استبداد جلادی نداشته باشد کارجلادی باو واگذار نمیشود . اما این تمام مسئله نیست . دادستان نظامی بسمت " نمایندگ بزرگ ارتش تاران فرمانده " عمل میکند . قضات و رؤساء دادگاهها برگزیدگان و مأمورین شاه هستند . مسئله اساسی برسر آن دستگاه اختناق و فشار و آن ماشین جور و ستمی است که شب و روز بدون انقطاع بر محور تحکیم استبداد سلطنتی شاه میگردد ، تمام ارزشهای بشری را در زیر دانه های چرخهای مجذوم خود بهم میخلتاند ، شرف و وجدان انسانی را بمحاکمه میکشد و میکوشد انسانها را بمبدل به آدمکهای حقیر و عاجز کند . این دستگاه قائم به سرنیزه و حیانتش وابسته باعمال بی قید و بند قدرت است . هرچند صیاح عناصری از قماش آزموده و فرسیور جنگ مردم میفرستد تا بدست آنها برقدن سرترین حقوق سیاسی و اجتماعی جامعه دستبرد بزنند و هرگاه کارروائی خیلی بالا گرفت ، مهره قبلی را مانند کهنه کتفی بدور می اندازد و مهره تازه ای بمیدان میفرستد و کار تکتازی را باو واگذار میکند .

پس انگیزه اصلی از اینهمه سياهكارى رادر خارج از وجود امثال دادستان نظامی و فلان رئیس یا قاضی محکمه نظامی باید جستجو کرد .

در باره انگیزه اصلی این دستگاه از بهر انداختن کارناوال دادگاههای نظامی شاید بی مناسبت

نباشد ببنیم ناظرین خارجی که در همین مدت کم با خیلی حقایق تلخ در باره ایران آشنا شده اند چه میگویند.
 تریبون چاپ لندن از جمله مطبوعات وسیعی است که در باره جریان محاکمات اخیر و شدت فشار و
 اختناق در ایران واقعیهائی را منعکس ساخته است. این روزنامه در شماره ۵ نوامبر خود مینویسد:
 "محاکمات اخیر ایران برای روشن کردن این موضوع نبود. است که آیا این گروه گناهکار بوده اند یا
 بیگناه. انگیزه اصلی رژیم از این محاکمات در اظهارات مبارزه جویانه دادستان نظامی منعکس است.
 دادستان نظامی ضمن بیانات خود خطاب به متهمین چنین گفته بود: هم اینک تعداد بسیاری از جوانان
 در مدارس عالی و دانشگاهها مشغول تحصیل اند. آنها منتظرند ببینند سرنوشت شما چه خواهد بود. مسلماً
 اگر شما بمجازات خود رسیدید، آنها خواهند فهمید راهی که شما برگزیده اید راه ناصوابی است. در انصورت
 آنها بسوی راه راست خواهند گراید. یعنی راهی که از طرف دولت تعیین شده است، راهی که در برابر
 سازمان اجتماعی ما قرار گرفته است، راهی که رهبران واجب الاطاعه ما بروی ما کشود. اند."
 تریبون از این جمله نتیجه میگیرد که هدف روشن است. هدف درهم شکستن مقاومت دانشجویان

دلیر و مبارز است.
 اما این هنوز قسمتی از واقعیت است. نظام استبدادی حاکم بر همین ما اینک با مقاومت وسیع
 اکثریت مردم، محافل ملی و مرفعی، عناصر آزاد یخواه، روحانیون آزاده و میهن پرست و جوانان حساس و پرشور
 روبرو میاشد. خیانتهای پیاپی رژیم شاه علیه استقلال و حاکمیت ملی ما و تعحیت آن از نقشه های استیلا-
 گرانه محافل استعماری تابان درجه که حتی تن بذلت احیای کاپیتولاسیون در داد، بنحو ناگزیری مردم
 را وادار به عکس العمل کرد. رژیم سعی دارد تمام این مظاهر مقاومت ملی را درهم بشکند. دادستان نظامی و
 قضات دادگاههای نظامی بعنوان عاملین این دستگاه جبر و فساد عمل میکنند. اهمیت اساسی فاجعه هم
 در همین است. این نظام سلطنتی مستبد است که برای تحکیم پایه قدرت خود خون و هر روز خونهای تازه
 بتازه میطلبد.

اما همه این وحشیگریها و بیداد های رژیم همانطوره که تاکنون نتوانسته است اراده مردم را در مقاومت
 درهم بشکند و قهرستان خاموشانی را که مطلوب شاه است در میهن ما موجود آورد، بعد ها هم نخواهد توانست
 جوانان پاکباز و محافل مرفعی و سازمانهای ملی را از مبارزه بازدارد. اینرا اینک دیگر حتی ناظرین بیطرف
 خارجی هم درک کرده اند. مبارزه ها ولو اغلب متأسفانه پراکنده، و در مواردی متمرکز و هماهنگ، کمابان
 ادامه خواهد داشت.

تجربه های زنده و زندگی در تمام مراحل گذشته نشان داد است که در هر جا و در هر مورد که مبارزه
 تکرری یافته و وحدت عمل نیروها بر سر یک مسئله مشخص تأمین شده است شاه و سردمداران رژیم او را بنحو
 ناگزیری وادار به عقب نشینی کرده است. برجسته ترین نمونه پیروزیهای که در پرتو چنین مبارزه مستمر کسری
 بدست آمده، نتایجی است که از مبارزات وسیع و هماهنگ اخیر علیه جریان محاکمه خلاف قانون گروه اخیر در
 دادگاه نظامی حاصل شده است.

در این مورد تمام احزاب، گروههای سیاسی، محافل ملی و سازمانهای دانشجویی و خلاصه مجموع
 اپوزیسیون بدون توجه به هرگونه اختلاف نظر ایدئولوژیک که ممکن است بین آنها وجود داشته باشد بر سر
 هدف معینی با تمام صمیمیت با وحدت عمل بمبارزه برخاستند. حزب توده ایران بیدریغ و بی مضافه از تمام
 امکانات خود اعم از رادیو و مطبوعات و نشریات برای منعکس ساختن فریاد اعتراض مردم جهان علیه این
 جریان مستکبران استفاده کرد و خود با تمام قوا بمبارزه علیه آن پرداخت. تلاش دانشجویان دلیر جنبه
 متمرکز و همگانی و مبتنی بر وحدت عمل بخود گرفت. رادیو بیگ ایران بمشابه وجدان بیدار مردم ایران در تمام
 این مدت بدفاع از جوانانی که رژیم جاپروفاسد شاه آنها را بمحاکمه کشید پرداخت. تنهاد مقابل این مبارزه
 همگانی و متحد بود که شاه ناگزیر شد با علنی شدن جریان محاکمه موافقت کند.
 مسلماً اگر چنین نمیشد مانند همیشه حداقل چهارتن متهمین اولیه بدون هیچ سرصود او مانند همیشه

بجوه های اعدا م بسته شده بودند، و مانند همیشه تنها پس از خاتمه فاجعه خبر مختصری از آن در صفحات مطبوعات انعکاس می یافت. این واقعیت حتی بر ناظرین خارجی نیز روشن شده و آنها طی مقالات زیادی این موضوع را توجه داده اند.

بدون ذره ای تردید میتوان گفت که آنچه از انجام این فاجعه جلوگیری کرد همین مبارزه وسیع، متحد، همگانی و صمیمانه بود. اثر سودمند و شمر بخش دیگر این مبارزه متشکل و همگون آن بود که با انعکاس همین اندازه از جریان داخلی دادگاه نظامی بیکیاره و بمقیان جهانی پشت رسوای رژیم شاه و ایمن قضا صاگها که یکی از ارکان عمده استبداد سلطنتی هستند از بنام افتاد و جهانیان دیدند کاندیدین صندقی جز لعنت نبود.

اما آیا بر فرض که در مورد این گروه - با همه اهمیتی که دارد پیروزیهای مطلوب هم بدست آمد کار تمام است؟ هم اکنون گروه کثیری از مردم گرانمایه میهن ما اعم از صدقی، توده ای، عضو نهضت آزادی، سوسیالیست و غیره در سلولهای تیره و نمناک زندانها و تعهدگاهها بسر میزنند. باید بیاری آنها برخاست. باید برای نجات جان آنها چاره اندیشید. این خود محک دیگری از صمیمیت نیروها در ادامه مبارزه علیه رژیم جبر و اذیت حاکم بر ایرانست. این خود زمینه وسیع تری در عین حال مشخصی است برای ادامه همکاری بر سر یک هدف مقدس و مشترک.

در عین حال نباید فراموش کرد که از طرفی نجات این گروه عظیم از ظلمتکده زندانها در گرو حل مسئله دیگری است. و از جانبی مادام که این مسئله اساسی و مشخص حل نشده است باز هم فردا و پس فردا و هر موقع صدای حق طلبی از سوئی بلند شود دست خفه کننده رژیم بدست دراز خواهد شد. چطور؟ بدین ترتیب که رژیم کودتا برای کسیدن تمام اشکال مبارزات نجات بخش خلقهای ایران حربه ای بنام "قانون مجازات مقدسین علیه امنیت و استقلال کشور" در اختیار دارد و آنرا با دستهای آهنین خود که دادگاههای نظامی نام دارند بفرق تمام مبارزان راه آزادی و استقلال ملی فرود می آورد.

قانون سیاه ۱۳۱۰ که ماقبل بقدر کافی درباره آن بحث کرده و تناقض صریح آنرا هم با قانون اساسی ایران و هم با منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر روشن ساخته و موارد نقض آنرا بیان داشته ایم تا زبانه خار داری در دست رژیم شاه علیه خلقی است. اختیار استعمال این تازیانه بدادگاههای نظامی واگذار شده است. مادام که این حربه با چنین دست آهنینی بکار برده میشود از این صحنه های فجیع و ننگین پیاپی تکرار خواهد شد. و اگر بر فرض محال امروز در پرتو مبارزات وسیعی زندانها خالی شود فردا اشکار چپان رژیم همه را با شکارهای تازه بپروا خواهند کرد.

چاره چیست؟ باید این دو خار گزند را از سر راه برداشت. راه چاره آنست که از مجموع سازمانهای که بنام حمایت زندانیان سیاسی ایران بوجود آمده، از مجموعه شرایط مناسبی که پیدا شده است برای آغاز و ادامه یک مبارزه وسیع بمنظور الغاء قانون سیاه و کوتاه کردن دست مقامات نظامی از دخل و تصرف غیر قانونی در مسائل ملکیتی استفاده شود.

قانون سیاه حربه ایست که بیدریغ علیه هر فرد آزاده، هر گروه آزاد پیخواه، هر شخصیت ملی و دموکرات بطور همانندی بکار می افتد. ماشینی است که خرمن جانهارا بیکسان در می کند. این قانون ننگین از دکتورانی و یاران او شروع کرد و در مسیر خود دکتور محمد مصدق، مهندس یارزگان، آیت اله طالقانی و یاران آنها، آیت اله خمینی را در زبند نه های چرخ خود گرفت. امروز عده ای از جوانان زنده میهن ماکه تا این تاریخ بمنزله آخرین قربانیان همین قانون هستند در شبکه دام اسارت سازمان امنیت و دادگاههای نظامی اسیر شده و بسر نوشتند بگران گرفتار گردیده اند. پیش بینی روشن بنیانه دکتورانی، نخستین قربانی این قانون چقدر بجای و درست بود. وی درد ادگمانی گفت:

"اگرچه این قانون اصولا برای قدغن کردن فکر کمونیسم وضع شده است، در عین حال

بجهت تکمیل عمل مفتضح خود تمام عقاید را قدغن نمود ه یعنی مطابق این قانون میتوان تمام عقاید را عم از سوسیالیستی و دموکرات و غیره تعقیب کرد .
 آنروز که د کتوارانی این ندراد رسان د داد گاه جناشی بلند کرد ، هنوز رسیدگی باهما ماتی که طبق این قانون میبایست تعقیبگرد د در عهد ه داد گستری بود . هنوز اینهمه شیخونهای راهزنانه بصلاحت- های قوه قضائیه زده نشده ه و این قوه را اینچنین د چار لاج ، اینگونه ناتوان و زبون نکرده بود . امروز این حربه برنده درد ست مشتی فراشان شاهای افتاده ه که حتی ابتدائی ترین مبانی حقوق مدنی و یا استقلال قضائی اساسا برای آنها مفهوم نیست . شاه این فراشان چکمه پوش را از بین بی شخصیت ترین و فاسد ترین افسران که هر نظامی شرافت مند و میهن پرست و آزاده وجود آنها را ننگ ارتش ایران میشمارد انتخاب میکند . شاه در هر مقام کسانی را انتخاب میکند که در قبال بزرگترین خیانتهای او هم جز مدح و ستایش اشاهانه وظیفه ای برای خود نمیشناسند . حتی هنگامی که پای تجدد کا پیتولا سیون و نقض استقلال نظامی و قضائی ایران در میان می آید برای او دست میزنند و زنده باد میگویند و هر کسی را که علیه این خیانتها ببارزه برخیزد ، میگیرند ، می بندند ، تعهد میکنند و حتی بهای چپه های اعد ام میفرستند .

در چنین شرایط فشار و اختیاق سردمداران استبداد سلطنتی و عمال آنها که مردم میهن مارا به بردگی کشانیده اند د ائمه عملیات ضد انسانی خود را از این حد نیز فراتر برده ه و در خارج از حدود همین قانون عمل میکنند و کار افتضاح بحدی بالا میگرد که داد ستان نظامی درد اد گاه نظامی ا شتم کنان این اعمال تبهکارانه را مورد تأیید قرار مید هد . قانون سیاه مانند حربه برنده ای که بد ست لوطی مستی افتاده ه باشد آلت دست قدره بندی واقع شده ه است که جز اطاعت کورکورانه از شاه - بزرگ ارتشتاران فرمانده - بهیچ اصل د یگری پای بند نیستند و در تجاوز حتی بابتدائی ترین حقوق سیاسی و مدنی مردم حد و مرزی برای خود نمیشناسند . افراد فاسد و فرورمیه ای درد اد گاه نظامی با کمال بیسرمی بمتهمین اعتراض میکنند که چرا بجای خواندن فلان کتاب اقتصادی و اجتماعی مثلا نشریات اداره جاسوسی امریکارا مطالعه نمیکند و بهمین جرم برای آنها تقاضای ده سال زندان میکنند ! اینهمه زبونی و اظهار تعبد در برابر استعمارگران بجزات با تاریکترین ایام سلطنت فتحعلی شاه قاجار قابل مقایسه است . تنها با این تفاوت که در آنروزگار هنوز افکار عمومی با مفهوم آزادی ، مشروطیت ، استقلال ملی آشنا نبود و امروز در راه تأمین و احیای آنها اینهمه قربانیهای بی پای داده میشود .

امروز این واقعیت از آفتاب روشنتر است که هر فرد میهن پرست ، هر دموکرات آزاده ، هر توده ای ، مصدقی و سوسیالیست تازیانه قانون سیاه را میخورد و دست جنایتکاری که این تازیانه را بید ریخ بر پیکر وی فرود می آورد دست داد گاههای نظامی است . وظیفه خطیر و مهمی که در قبال چنین وضعی در برابر همه ما بیکسان قرار میگیرد عبارتست از متوجه ساختن افکار عمومی جهانیان باین قانون ننگین و ماهیت فاشیستی و ضد بشری آن ، عبارتست از متعزز ساختن مبارزه علیه هرگونه دخالت غیر قانونی مقامات نظامی . مبارزه برای الخاء و ابطال قانون سیاه و برای کوتاه کردن دست داد گاههای نظامی از مسائل سیاسی زمینه بسیار مساعد و مناسبی است که میتواند مبنای وحدت عمل همه نیروهای ضد رژیم واقع گردد . این از جمله نقاط مشترکی است که تمام نیروهای ملی میتوانند در آن اتفاق نظر حاصل کنند و هیچگونه اختلاف نظری د ثولویک نمیتواند و نباید در چنین مورد مشخصی مانع وحدت عمل همه نیروها برای وصول به هدف مشترک گردد . باید هر فرد ، هر گروه ، هر سازمان در هر مقام قرار ارد و با هر وسیله ای که درد ستون د ارد ذهن تمام شخصیت های جهانی ، محافل دموکرات ، کمیته دفاع از حقوق بشر ، جامعه حقوقدانان دموکرات و دیگر سازمانها را بتاقض فاحشی که بین مواد اعلامیه حقوق بشر و قانون اساسی خود ایران در یک جهت و قانون سیاه و اصل دخالتناروای مقامات نظامی در امور سیاسی از سوی دیگر وجود دارد آشنا سازد . با وجود قانون سیاه ، با آزاد بودن دستگاه فرماندهی ارتش تحت فرمان شاه بهر نوع دخالت ناروا در امور ، با وجود داد گاههای نظامی که بخود اجازه مید هند در خارج از مسائل خاصه نظامی ، در هر جا و هر موضوع که خواستند دخالت کنند و آنرا بسود استبداد د

سلطنتی شاه فیصله دهند، حتی القیای آزادی و مکرسی هم در ایران نمیتواند وجود داشته باشد.
باید قانون سیاه الغا^۱ باطل شود. باید صلاحیتهای قضائی بقوه قضائیه و قدرت بقانون بازگردد
باید حقوقی که همین قانون اساسی که هنوز محصول ناقصی از انقلاب مشروطیت میباشد برای ملت ایران در نظر
گرفته و تجویز کرده است احیا شود. باید اینهمه توهین خفت آور که مخصوصاً بقوه قضائیه وارد شده است
جبران گردد. چقدر شرم آور و ننگین است که دادستان کل هنگامی که کسان و افراد خانواده زندانیان جیبه
ملی برای اطلاع از وضع عزیزان خود باو مراجعه کنند مانند بیوه کوری سردرپیش افکند و بگوید: "از دست من
کاری ساخته نیست. عد لیه در حال حاضر در اختیار مقامات امنیتی است. اگر حقیقت قضیه را بخواهید یک
سرهنک سازمان امنیت میتواند مرا از پشت این میز بردارد!"

در قبال این زبونی و سرافکنندگی تا سفاکنگیز و باهمه اختناق و فشاری که در میهن ماحکم فرماست،
مقاومت مردم در هم شکسته نشد و هرگز در هم شکسته نخواهد شد. در همان دادگستری عبید و لیل و
حقارت زد، تعداد قضات شرافتمند، باعزت نفس، شیفته عدالت و هوادار صمیمی استقلال قضائی کم نیست.
در جامعه مانوسندگان آزاد و مومنی، شاعران ملی و مردم دوست، عناصر دموکرات و میهن پرست در همه
جا وجود دارد.

مسئله اگر تمام سازمانهای ملی و دموکراتیک ایران و همه گروههایی که هم اکنون با وسعت زیاد در حال
مبارزه با رژیم بوده و با جلب افکار عمومی جهانیان سرانجام آنرا ناگزیر ساخته اند تا به علنی بودن دادگاه تن
درد هد، برای متمرکز ساختن مبارزات در این نقطه، یعنی الخای قانون سیاه و احیای استقلال قضائی ایران
از طریق کوتاه کردن دست دادگاههای نظامی از مسائل سیاسی توافق کنند، زمینه پیروزی فراهم است. و
آغاز این مبارزه تمام افراد آزاد و همه قضات شرافتمند نیز میدان مبارزه کشانیده شده و برای اعاده
حیثیت از دست رفته قوه قضائیه از هیچ فداکاری دریغ نخواهند ورزید. باید کمیته های مشترکی برای آغاز این
مبارزه با برنامه عمل واحد بوجود آید. باید مبارزه سازمانهای موجود از طریق آشنا ساختن افکار عمومی جهانیان
باین واقعیتها در این مسیر منعطف گردد.

با اطمینان کامل میتوان گفت اگر مبارزات وسیع و متمرکز کنونی، با همین حرارت و صمیمیت و یگانگی در
چنین مسیری بیفتد سرانجام شاه و رژیم او علیرغم خود در مرحله نوین مبارزه نیز بسود آزادی و دموکراسی و حق
و عدالت و استقلال قضائی در ایران عقب خواهد نشست و با الخای قانون سیاه و دست بردگداشتن بر سینسه
غاصبین صلاحیتهای قضائی حیثیت و اعتبار دادگستری ایران نیز اعاده خواهد شد و پایه استواری برای
استحکام مبانی آزادی و دموکراسی بوجود خواهد آمد.

باید یکر تکرار میکنیم. زمینه های منطقی و عملی برای تحصیل پیروزی در چنین مبارزه مقدسی بقدر کافی
فراهم است. باید تمام نیروها که هم اکنون برای نجات گرفتاران اخیر و دیگر زندانیان سیاسی شرافتمندانه
فعالیت میکنند افاق را در همین زمینه وسیعتر و اساسی تر در نظر بگیرند و برای شروع این مبارزه تجهیز شوند.
همه باهم در راه مبارزه برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی - همه باهم در راه الخا^۱ قانون سیاه
۱۳۱۰ - همه باهم در راه کوتاه کردن دست محافل نظامی از امور سیاسی.

هم میهنان - پیروزی در این مبارزه پیروزی درخشان آزادی و دموکراسی خواهد بود.

۶ آذر ۱۳۴۴



نظری به ارتش ایران

از دیدگاه جنبش آزاد یبخش ملی

مقصد از بررسی گذرایی که ذیلا از نظر خوانندگان " دنیا " میگذارد جلب توجه با مکانات نهفته انقلابی درون ارتش ایرانست . گرچه ارتش شاهنشاهی در مجموع خود ماشین اعمال فشار و تضییق بر مردم میهن استعمارزده ما ، مهمترین تکیه گاه رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک کودتا و حکومت مطلقه دربار پهلوی است معذک درون همین ارتش ، نیروهای آزاد یخواه و ضد استعمار بالقوه ای وجود دارند . شناخت این نیروها ، تهدیل آنها به نیروهای بالفعلی که بتوانند در لحظات مساعد بنحوی ازانحاء بسود جنبش رهائی بخش ملی ما وارد عمل شوند ، وظیفه ایست که بر عهد استقلال طلبان و آزاد یخواهان منجمله ارتشیان میهن پرست قرار دارد .

نظری به نقش ارتشیان در جنبشهای آزاد یبخش ملی

یکی از ویژگیهای جالب نظر جنبشهای آزاد یبخش ملی در ایران اخیر نقش فعال و مؤثر است که ارتشیان در آن ایفا میکنند . در دوران پس از جنگ دوم جهانی یکبار مشاهده شده است که ارتشیان در مبارزات خلفا علیه حکومتهای استبدادی و دست نشانده امپریالیسم ، نه تنها نقش مثبت و فعالی داشته اند ، بلکه گاه نقش آنان قاطع و تعیین کننده بوده است .

نمونه هائی چند یاد آوری کنیم : تحولی که در مصر منجر به برچیده شدن بساط سلطنت فاروق گردید و سپس تحولی که حکومت مدافع ملاکان فئودال و بورژوازی مصری وابسته با امپریالیسم را سرنگون ساخت و جمهوری متحد عربی را با سیاست پیگیر ضد امپریالیستی بوجود آورد هر دو بابتکار ارتشیان انجام گرفت . حکومت کنونی برمه نیز بابتکار و با اقدام ارتشیان بروی کار آمد . این حکومت که در رأس آن شورای انقلابی بریاست ژنرال نوین قرار دارد هم اکنون کشور را بسوی راه رشد غیر سرمایه داری سوق میدهد و پلهای تسلط و نفوذ امپریالیسم را یکی پس از دیگری ویران کرده و میکند .

در کشور همسایه ما عراق نیز انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ که کاخ سلطنت فیصل و حکومت دست نشانده نوری سعید را ویران ساخت توسط ارتشیان آغاز گردید . گرچه ناپیگیری سیاست ضد امپریالیستی قاسم و در پی تبعیض او از توده های مردم بعد ها موجب سقوط حکومت وی و بروی کار آمدن ناسیونال - فاشیستهای بعث عراق شد ، ولی دیری نپائید که این حکومت ارتجاعی نیز باز بکفک ارتشیان ساقط گردید . هم اکنون روحیه ارتشیان میهن پرست عراقی نقش ارزنده ای در جلوگیری از سلطه کامل جناح ارتجاعی حکومت فعلی عراق و سرکوب اکراد عراق که برای احقاق حقوق حقه خود در چارچوب جمهوری عراق بیکار میکنند ، ایفا میکنند . بطوریکه چندی پیش اریک رولو مفسر مسائل خاور میانه روزنامه لوموند در مقاله ای تحت عنوان " جنگ

محرمانه در عراق" نوشت :

" در میان صفوف ارتش عراق نیز ناراحتی و تشنج وجود دارد. پیام ۵ مه گذشته (۱۹۶۵) را دیوید اد خطاب به " ارتشیان گمراه " که بصقوف ارتش عراق بازگردند موعید این شایعات است که عده زیادی از نیروهای دولتی عراق بصقوف جنگجویان شمال عراق پیوسته اند."

روزنامه "پیغام امروز" ۵ خرداد ۱۳۴۴ افزود :

" این اعلامیه نزد ناظران سیاسی چنان تلقی شده است که ارتش عراق بطور ناگهانی تضعیف شده است .۰۰۰ ناظران سیاسی یادآوری میکنند هنوز بسیار امکان آن هست که دسته های تازه از ارتش عراق بجناح قبائل بپیوندند و نیز این احتمال هست که دسته های بفرگه اغتام وقت بیفتند. دگرگونی که در جناحهای مختلف ارتش هست بسا جدا شدن دسته های نظامی از دولت و پیوستن آنها بصقوف قبائل بخوبی آشکار شده است ."

نمونه بارز نقش ارتشیان را در جنبش ملی و همچنین در قیام مردم جمهوری دومیکن مشاهده کردیم. در اینجا هم قیام علیه رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک از درون ارتش آغاز شد. اهمیت امر در اینست که کساح سفید و پنتاگون ارتش کشور دومیکن را مانند همه ارتشهای کشورهای تحت کنترل امپریالیسم امریکانه ترین تکیه گاه رژیم استبدادی و ضد ملی آن کشور محسوب میداشتند، آنرا سپری میسرند که در پناه آن میتوان عمل خود را بر مردم مستولی ساخت و کشور را همواره بصورت میدان غارت سرمایه های انحصارات امپریالیستی و یغماگری دستیاران داخلی آنان حفظ کرد. و درست از درون همین دژ بظاهر اطمینان بخش بود که قیام ملی مردم دومیکن آغاز شد. گروهی از ارتشیان میهن پرست مشعل قیام را برافروختند و بمحض واکنش جناح ارتجاعی ارتش مقادیر هنگفتی اسلحه و مهمات که در اختیار داشتند، بین مردم بخش کردند، توده ها را بقیام فراخواندند و در نتیجه دامنه جنبش ملی چنان وسعت گرفت که یورش دهها هزار تنگداران در یاسی و چتر بازان امریکائی، حملات وحشیانه نیروی هوائی و واحد های تحت فرماندهی ژنرالهای دست نشانده، قادر بسرکوب آن نگردید.

از وقایع جالب قیام ملی جمهوری دومیکن یکی هم مشخصات رهبر و فرمانده آنست. فرانسیسکو کوما افسریست ۳۲ ساله، فرزند یکی از ژنرالهای عالی رتبه در آن حکومت استبدادی تروخیلو، فارغ التحصیل دانشگاه نظامی دومیکن که مدتی در مدار نظامی ایالات متحد امریکا معلومات نظامی خود را تکمیل نموده و متخصص عملیات پیاده گردن نیروست. معذک علیترم پیوند های خانوادگی خود، گذشتن از آموزشگاههای نظامی امریکا رشته علائق خود را با میهن و مردم رنج دیده وطنش نگسته، با شهرومین پرستی در راه س نیروهای قیام کشور خود قرار گرفته تا آنرا از یوغ اسارت امپریالیسم و دست نشاندهگان آن برهاند.

در ویتهام احساسات میهنی افسران و سربازان بنحودگیری تجلی میکند. از یکسو در جنگ علیه نیروهای پارتیزانی سردی نشان میدهد و از سوی دیگر، افسران و سربازان آگاه، نه فقط بصورت انفرادی بلکه واحد های کامیابیش بزرگی یکجا با اسلحه خود به نیروهای خلق میپیوندند. والتو لیپمن مفسر معروف امریکائی در یکی از تفسیرهای اخیر خود عمده تمایل ارتش سایگون را بچنگ علیه نیروهای ملی چنین بیان میدارد: " جنگ ویتهام مانند آنست که شما ضریاتی براب وارد آوردیم. ما میتوانیم با مشت توانای خود آب را در رجائی که بر آن ضربه وارد میسازیم فروبریم. ما بمحض آنکه دست را برداریم تا مشت خود را در رجائی دیگر فرود آوریم نخستین فرورفتگی پرمیشود (از طرف پارتیزانها) و اثر آن محو میگردد. از نظر تئوری ارتش سایگون میبایستی آن فرورفتگی را بپرکند، میبایستی نقطه ای را که ما مصرف کرده ایم اشغال کند و در آنجا آرامش برقرار نماید. ولی ارتش سایگون استعداد و توانائی چنین کاری را ندارد زیرا بسیار کم شماره و بسیار از جنگ

خسته شده است.

بسیار کم شماره است زبرادها تیکه در آنها ذخیره نیروی انسانی وجود دارد اکثر نسبت به دست کونگ حسن نظر دارند ۰۰۰ ارتش ما یگون بیش از حد مایوس و روحیه آن نازلتر از آنستکه بتواند اراضی متهرفی امریکائیان را اشغال کند. این ارتش بر حال سیاسی ما یگون که بی دربی جایگزین یکدیگر میشوند حسن نظر کمی از خود نشان میدهد.

بعبارت ساده تر ارتش هشتصد هزار نفری ما یگون در مجموع خود رغبتی بجنبه ضد میهنی ندارد. جوانان ویتنامی هم تن بسریازی در این ارتش نمیدهند و جلوه مثبت این روحیه در پیوستن ارتشیان به قوای نجات بخش ملی نمودار میشود.

از همه مطالب فوق و در بر توی نقشی که ارتشیان در جنبشهای آزاد بیخشم مصر، برمه، عراق، دومینیک، ویتنام و کشورهای دیگر یافته کرده و میکنند چه نتیجه کلی میتوان گرفت؟

نخستین نتیجه کلی که میتوان گرفت آنست که در کشورهای تحت کنترل امپریالیسم، که در آنها حکومت های دست نشانده ضد ملی و ضد موکراتیک استقرار یافته است، ارتش، گرچه در مجموع خود عده ترین تکیه گاه سلطه امپریالیسم و ارتجاع داخلی است، معذک تکیه گاه اطمینان بخشی برای آنها نیست.

دومین نتیجه آنست که ارتشیان آگاه و میهن پرست نه تنها میتوانند بهنگام اوج جنبش نجات بخش ملی نقش مثبت و موثری بسود تحقق آرمانهای توده های خلق ایفا کنند، بلکه در شرایط معینی میتوانند مبتکر آغاز قیام ملی شوند، پرچم آنرا برافرازند و در نخستین رده های جنبش انقلابی در راه کسب استقلال سیاسی و استقرار رژیم دموکراتیک ملی در کشور حرکت کنند.

سومین نتیجه آنست که شرکت فعال افسران و سربازان آگاه در قیامهای آزاد بیخشم ملی پدید میآید. علل پیدایش آنرا باید در شرایط دوران معاصر در ترکیب طبقاتی اینگونه ارتشها، در تضاد موجود بین هدفهای ضد ملی و ضد خلقی ارتشهای دست نشانده با این ترکیب طبقاتی آنها، در تضاد بین بدنه ارتش با گروه فرماندهی عالی آن و یک سلسله عوامل دیگر جستجو کرد.

ما کوشش خواهیم کرد در نمونه ارتش ایران عده ترین علل زاینده نقش فعال و موثر ارتشیان را در جنبش نجات بخش ملی مورد بررسی قرار دهیم.

مهمترین عامل مستقیم بنیان ارتش پمنا به تکیه گاه رژیم

ارتش ایران ارتشی است که بر مبنای نظام وظیفه تشکیل شده است. سربازان آنرا که در حدود دو بیست و بیست هزار نفرند مشمولینی تشکیل میدهند که برای مدت دو سال بسربازخانه جلب میشوند پس از انجام خدمت زیر پرچم ترخیص شده عنوان سرباز نیروی احتیاط و یا ذخیره میگردند. اکثریت نزدیک به تمام این مشمولین جوانان منسوب طبقات زحمتکش کشورند؛ بطور عده جوانان روستایی، سپس کارگران و به نسبت کمتری جوانان منسوب با قشار متوسط جامعه و روشنفکران زحمتکش. بدیهی است که این مشمولین بهنگام ورود به سربازخانه خود بخود حامل احساسات، روحیه و نحوه تفکر طبقه و یا قشر اجتماعی خود میباشند.

طبقه کارگران ایران دارای سنن در پیرینه مبارزه در راه تحقق حقوق حقه خود بوده و قشر پیشرو این طبقه از نظر آگاهی سیاسی رشد یافته است. این قشر بخوبی میداند سرباز مبارزه حق طلبانه طبقه کارگر و منشاء استثمار و فقر او رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک کنونی ایرانست. آگاهی اجتماعی روستائیان در دوران پس از جنگ دوم جهانی نیز راه نگاه را پدید و امروز قشری از آنان به آستانه آگاهی سیاسی رسیده است. روستائیان زحمتکش کشور مستعد پذیرش افکار انقلابی شده اند. اینکه سران رژیم و در رأس آنان شاه با تبلیغاتی پسر سرود اصلاحاتی نیم بند را "انقلاب" مینامند و با واژه های قاموس انقلابی بازی میکنند بخاطر تخدیب همین آگاهی رشد یافته توده های زحمتکش - کارگران و دهقانان است.

طبقات و اقشار متوسط جامعه ایران، بهرروازی ملی یا بهرروازی غیر وابسته با امپریالیسم، بهرروازی چک

شهری، روشنفکران زحمتکش (معلمان، کارمندان جزئی، دانشجویان و غیره) طبقات واقشاری هستند که در مجموع خود دارای احساسات میهن پرستانه بوده خواهان رهائی کشور از یوغ امپریالیسم و استبداد نئودار اینان تبلیغات "انقلابی" رژیم اثری ندارد.

سربازان وظیفه که با روحیه ونحوه تفکر طبقه و قشر اجتماعی خود وارد سربازخانه میشوند در مدت خدمت نیز با اشکال گوناگون پیوند خود را با خانواده های خود، با دوستان و آشنایان خود، با طبقه و قشر اجتماعی خود، خواه ناخواه حفظ میکنند و لذا استعداد پذیرش افکار انقلابی در آنان باقی میماند. در این مدت نیز تبلیغات درون ارتش نمیتواند روحیه و طرز فکراتان را از ریشه دگرگون سازد. نحوه خدمت در سربازخانه ها که هم شاق است و هم توأم با خشونت و اهانت بروحیه آنها در جهت عکس خواست گردانندگان ارتش تاثیر میبخشد. خلاصه ترکیب طبقاتی هیئت سربازان ارتش ایران در مجموع خود نه تنها بسود تهدید ارتش به تکیه گاه اطمینان بخش رژیم کنونی مستولی بر کشور نیست بلکه بالقوه بزبان و بسود تحولی در ایران جهت استقرار یک رژیم ملی و دموکراتیک در کشور است. و اما در باره گروهیانان باید گفت که بسیاری از آنان و نیز درجه داران درون افسر در سربازخانه ها عامل مستقیم ایراد فشار بر سربازانند. اگر خواهیم (صرف نظر از موارد استثنائی که در هر قاعده ای موجود است) در باره گروهیانان بطور کلی صحبت کنیم باید بگوئیم که اینان گرچه از نظر منشاء طبقاتی منسوب به زحمتکشاند ولی در نتیجه شالیان متعددی خدمت در ارتش نیمی پیوند طبقاتی آنان گسسته شده، آگاهی سیاسی و اجتماعی آنان رشد نیافته، و حرفه نظامی خود را یگانه وسیله امر معاش خود میدانند. از سوی دیگر اینان شب و روز زحمت میکشند و معدلک قشری از آنان نمیتوانند با مزد خود رفاهی در زندگی خانواده خود فراهم کنند و رضایت چندانی از وضع خود ندارند. (طبق گفته سپهبد باقر کاآزاد رئیس اداره کنترل ارتش ۲۰٪ درآمد خالص درجه دار بابت کرایه خانه، ۹۷٪ آن بابت آب و برق، ۸، ۵۷٪ آن بابت خوراک، ۷۵٪ آن بابت لباس خرج میشود و فقط ۵٪ برای هزینه های متفرقه در اختیار او باقی میماند. و حال آنکه بگفته نامبرده ستوان ۲ مبلغ ۲۳۸٪ و سرتیپ ۳۹۵٪ درآمد خالص خود را برای هزینه های متفرقه در اختیار دارد.) بر مبنای این زمینه مادی میتوان میان قشر غیرمرفه گروهیانان افرادی را یافت که تا حد و دی علل اجتماعی و سیاسی زندگی خود و محیط خود را درک کنند.

حال نظری بکادر رهايت افسری ارتش بیفکنیم.

کادر رهايت افسری ارتش بطور عمد از منسوبین طبقات واقشار متوسط کشور تشکیل شده است. جوانان منسوب طبقه حاکمه ایران رغبتی بحرفه نظام نشان نمیدهند. خانواده های آنان این حرفه را کاری شاق، غیرآزاد، مخاطره آمیز و دست و پاگیر میدانند. افسران معدودی که در ارتش ایران منسوب طبقه حاکمه ایران دیده میشود، معمولاً از خانواده های هستند که بطور سنتی افرادی از آنان مشاغل نظامی داشته اند و بدرجات عالی ارتش دست یافته اند. اینان با افراد معدود دیگری خدمتگذاران بزرگزید که کادرفرماندهی عالی ارتش را تشکیل میدهند. افراد این گروه اصولاً منشاء طبقاتی آنان هرچه باشد - دارای تفکری ضد مردمی هستند و میهن پرستی برایشان مفاهیم مبتدلی است. برای حفظ مقام و منافع خود آماده انجام هرگونه دستورات ضد ملی علیه مردم و مصالح کشور میباشند.

ولی عمد کادر رهايت افسری بطوریکه گفته شد منسوب طبقات متوسط و قشر روشنفکران زحمتکش کشور است. اکثریت افسران جوان ارتش ایران میهن پرست، دارای غرور ملی، خواهان استقلال کشور و احیاء حیثیت شایستگی و حق حاکمیت ایرانند، مستعد درک وظایف اجتماعی خویشند و در صورت شناخت عمیق مسائل اجتماعی و سیاسی آماده فدکاری و جاننازی در راه آرمانهای خلق، استقرار رژیم ملی و دموکراتیک در ایران میگرددند. اتفاقی نیست که در جنبش نجاتبخش ملی ما در دوران کوتاه پس از جنگ دوم جهانی تاکنون قریب هزار نفر افسر فدکارانه شرکت کرده اند. سراسر راه پرورش و فراز جنبش ملی ما از خون افسران رشید و میهن پرست گلگون است. قیام افسران خراسان و تهران در مرداد ماه ۱۳۲۴، پیوستن صد نفر افسر جنبش در موکراتیک از رهايتان در سال ۱۳۲۵، تشکیل سازمان افسران آزاد یخواه وابسته بحزب توده ایران مرکب

از هفتصد افسر، پیوستن گروه بزرگی از افسران وطنخواه بجنبه ملی دکتروصدق وقایع بزرگی هستند که نشان میدهند افسران میهن پرست نقش شایسته اعمد رجنبش آزاد بیخشم ملی ما ایفا کرده اند و در آینده نیز میتوانند این نقش پر افتخار را ایفا نمایند.

نتیجه کلی که از بررسی ترکیب طبقاتی ارتش ایران میتوان گرفت کدام است ؟

نتیجه آنست که ترکیب طبقاتی ارتش ایران عمده ترین عامل معنی بنیان ارتش بمطابقه دژ حافظ رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک کنونی ایرانست. ترکیب طبقاتی جامعه ما در ارتش منعکس است و لذا روحیه و اندیشه های استقلال طلبانه و آزاد یخواهانه جامعه ما نیز در ارتش انعکاس مییابد. بنابراین پیوستن ارتشیان آگاه و میهن پرست بصف مبارزان راه آزادی و استقلال کشور، شرکت آنان در پیکار ضد امپریالیستی و رهائی بیخشم ملی ما امری است طبیعی. این احتمال هم منتفی نیست که در شرایط معینی نخستین مشعل قیام ملی بدست ارتشیان فروزان گردد و بهمین مناسبت رژیم کنونی مساعی متوهمی بکار میرسد تا از این احتمال حتی المقدور جلو گیرد. بررسی سیاست رژیم در این زمینه خالی از فایده نیست.

چگونه شاه و حامیان امپریالیست او برای تیدیل ارتش به تکیه گاماطمینان بخش رژیم تلاش میکنند

مقدم میباشد دانست که آیا سرگردانندگان رژیم بسستی بنیان ارتش واقفند و اگر واقفند آیا علت عمدآنها ترکیب طبقاتی آن میدانند یا نه ؟ پاسخ این هردو پرسش مثبت است. شاه و سرگردانگان رژیم در عین حال که امید خود را بطور عمد به ارتش بسته اند، بخوبی میدانند که این تکیه گاه بر پایه استواری قرارندارد و نیز نیک میدانند که این نا استواری اساسا حاصل ترکیب طبقاتی ارتش است. برای روشن شدن موضوع در این زمینه میتوانیم بذكر واقدا م سران رژیم اکتفا کنیم: بدنبال کودتای ۲۸ مرداد پس از کشف سازمان افسران آزاد یخواه و وابسته بحزب توده ایران، هنگامیکه روشن شد بجه مقیاسی افسران ارتش بصقوف مبارزه مردم پیوسته اند، سران رژیم درصدد برآمدند در آینده حتی القدر مانع ورود جوانان منسوب بطبقات متوسط بدانشکده افسری گردند و تا جائیکه ممکنست فرزندان طبقه حاکمه را بحرفه نظامی جلب کنند. بصورت طرح مقررات ورود بدانشکده افسری موانعی برای آنان و تسهیلاتی برای ایشان در نظر گرفته شد. این موضوع حتی در روزنامه هاهم انعکاس یافت. روزنامه هانوشند که حرفه افسری مقام ممتازیست که باید جوانان منسوب بخانواده های ممتاز کشور عمد به در آن گردند. خلاصه تلاش گردند تا شاید فرزندان اشراف و اعیان ایران تدریجا هیئت افسران ارتش را تشکیل دهند. ولی چون بخصوص در ایران همین خانواده ها (چنانکه سابقا اشاره کردیم) رنجستی بحرفه نظام نشان نمیدهند اقدامات و کوششهای مذکور عقیم ماند.

نحوه حفاظت شاه هم پدیده بارز دیگریست که نشان میدهد سرگردانندگان رژیم بسستی بنیان ارتش بر پایه طبقاتی آن واقف بوده بهیچیک از واحدهای ارتش در مجموعه خود اعتماد ندارند. افسران و افسران گارد مخصوص حفاظت شاه بادقت خاصی برگزیده میشوند. تک تک آنها را از زیر ذره بین جاسوسان و مأمورین تفتیش عقاید میگذرانند. ولی آنهم کافی نیست. بدستور شاه گردان مخصوصی بنام گردان جاوید^۱ تشکیل یافته است که افراد آن سرباز وظیفه نبود بلکه افراد بیعانی میباشند. افراد گارد و هم افراد گردان جاوید^۱ در محاصره یک کنترل دقیقند تا رابطه و پیوند آنان باخارج کاملا زیر نظر باشد. تازه از بین این افراد نیز برگزیده گانی جدا میشوند که مأموریت دارند همیشه مراقب شاه باشند و جان او را حفظ کنند. در مورد نحوه رفتار با افراد گردان جاوید^۱ ان و چگونگی زندگی آنان در شماره ۱۱۴۰ مجله روشنفکر چنین میخوانیم:

"... هر گروهان از گارد جاویدان دارای سلحه خانه، انبار وسائل ولوازم، باشگاه، مجهز، انبار لباسهای مختلف رسمی و تشریفاتی، کارگاه لباس شوئی، آرایشگاه، ناهار خوری وغیره است. و هر سرباز جاویدان میتواند بارزش ارزانترین قیمت ما محتاج خود و

خانواده خود را توسط آنها رفع کند. چون او دارای زن و فرزند و خانه و زندگی است و بطور بیامنی خدمت میکند. غذا، زیست و رفاه سربازان جاویدان نظیر زیست و برنامه غذایی دانشجویان دانشکده افسریست. آنها دارای بهترین حمام اختصاصی هستند. کارگاههای نجاری، آهنگری، نقاشی، لوازم الکتریکی، کفاشی، لباسدوختی، لباسشویی گارد. بنابراین بهترین بها اجناس را در اختیار سربازان و افسران و درجه داران و خانواده های آنان میگذارند. سینمای زیبای گارد نیز هفته ای سه شب بهیهای پنج ریال بهترین فیلمها را برای افسران و درجه داران نشان میدهد. بعلاوه افراد گارد میتوانند ضمن خرید از فروشگاه بزرگ و ارزان خود، در بیست و تیره های کوچک و مجزای، خوراکیهای لذیذ و مطبوع صرف کنند.

بگذریم از اینکه با تمام این احوال مسلسل رضا شمس آبادی در کاخ مرمر بصد در میآید، ولی این میبایست چند طبقه ای محافظت، این گاردی که بجای سرباز وظیفه از مزدور تشکیل یافته است، با وضوح تمام نشان میدهد که شاه از روستائیان، کارگران و روشنفکرانی که بعنوان وظیفه لباس سربازی درآمده اند بیمناک است و نسبت بواحد های ارتش اعتماد ندارد.

ولی در هر حال رژیم چاره ای جز این ندارد که بسرنیزه تکیه کند، چاره ای جز این ندارد که تلاش کند همین ارتش را با توسل بیک سلسله تدابیر و وسائل بصورت یک ماشین جنگی ضد خلق درآورد و آنرا برای سرکوب جنبش نجات بخش ملی ما چون مشت آهنینی در دست خود نگاهدارد.

این تدابیر و وسائل از جمله عبارتند از: اعمال انضباط کورکوران، تشدید روز افزون آن، بسط جاسوسی و ایجاد رعب و هراس میان ارتشیان، نقل و انتقال دائم افسران، دادن امتیازات خاصی بدانشان، تبلیغات پراگنده بسود شاه و غرب امپریالیستی بویژه امریکادرسربازخانه ها، منع ارتشیان ازدخالت و شرکت در امور اجتماعی و سیاسی، تشکیل واحد های مخصوص کماند و از افراد و افسران دستچین شده و غیره و مهمتر از همه تأمین سلطه مستشاران نظامی امریکائی بر ارتش.

این شیوه ها و تدابیر در تهدید ارتش ایران بماشین جنگی بسود رژیم و سلطنت استبدادی شاه تأثیرات معینی دارند ولی در عین حال زاینده تضادهائی نیز هستند که مجموعاً مانع از آن میشود که ارتش ایران بصورت دژ اطمینان بخش رژیم درآید.

عده ترین این تدابیر با اختصار بررسی کنیم:

انضباط کورکوران

یکی از مهمترین وسائل است که برای تهدید ارتش بماشین خود کار فرمانبرداری بکار میرود. انضباط کورکوران یا اطاعت تعدیدی در این نامه های ارتش صراحتاً قید شده است. اطاعت تعدیدی معنای آنست که هر مادی نباید اوامر و دستورها را مافوق را بی چون و چرا بموقع اجرا بگذارد بدون اینکه حق داشته باشد در باره مقصد اعلی فرمان و علل صدور آن فکر نماید. بعبارت دیگر هر مادی نباید مانند انسانی فاقد مغز اندیشمند، مانند ابزاری در دست مافوق قرار گیرد و اراده او را امکانی اجرا کند. نظریات کورکوران، از سرباز ساده گرفته تا مقامات عالی فرماندهی، از سلسله مادی و فقهی تشکیل یافته است، انضباط کورکوران ارتش را بصورت ماشینی در میآورد که از جانب فرماندهی عالی آن بحرکت در میآید. البته در این نامه های ارتشی اشاراتی هم به انضباط معنوی شده است ولی در عمل در ارتش ایران کوچکترین مظهری از انضباط معنوی یا اطاعت آگاهانه دیده نمیشود. جایگزین کردن انضباط معنوی بجای انضباط کورکوران مستلزم آنست که هدف عده ارتش چنانکه هست برای ارتشیان روشن شود و چون این هدف ضد ملی و علیه خلق متوجه است لذا نمیتوان آنرا فاش کرد و مجری را بلزوم اجرای فرمانی در جهت آن معقد ساخت، لذا ناگزیر بر اسلوب اطاعت کورکوران را معمول میدارند.

برای عادت دادن سربازان، گروهبانان و افسران بانضباط و اطاعت کورکرانه در ارتش ایران اسلحه‌های فاشیستی بکار می‌برند. سربازان رانه فقط برای جزئی‌ترین اشتباه بلکه غالباً بدون هیچگونه دلیل و سببی با وحشیانه‌ترین طرزی مجازات میکنند. درد انشکده افسری و آموزشگاه‌های نظامی دانشجویان را در معرض انواع فشار و تنبیهات بی دلیل قرار میدهند. آنها مجبور می‌سازند که دستورها و اوامر یکدیگر بی هدف و غلطی را اجرا کنند. بدین وسیله میکوشند آنها را باطاعت بی چون و چرا خود دهند، آنها را بصورت انسانهای مکانیکی در آورند.

انضباط کورکرانه شیوه ایست که در ارتشهای حافظ منافع اقلیت حاکم علیه مردم و توده‌های زحمتکش معمول است. سران ارتش ایران و در رأس آنان شاه این شیوه را در ارتش شاهنشاهی یا خشونت کم نظیری بکار می‌برند.

انضباط کورکرانه ثمرات شومی بریان مردم و بسود رژیم شاه و حامیان امپریالیست او ببار می‌آورد. بارها تظاهرات مردم در ظرف ۲۴ ساله اخیر بارگبار گلوله بخون کشیده شده است و سربازان و افسرانی او امر فرماندهان خود را کورکرانه اطاعت کرده بکشتار و ستجمعی برادران و خواهران زحمتکش خود مبادرت کردند. اما اعمال انضباط کورکرانه زاینده تضادهائی نیز هست. انضباط کورکرانه ناگزیر توأم با خشونت، جبر و قهر اعمال میگردد، همواره با تضییق و فشار است. بهمین دلیل هرگاه بسببی تحت تأثیر علل و شرایط خاصی این فشار سست شود و یا اعمال آن میسر نشود ناگهان انضباط کورکرانه همچون فتری که از قید رها شده باشد واکنش میکند و شیوازه ارتش یکباره از هم میپاشد. وقتی در سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ ارتشهای متفقین از مرزهای کشور گذشتند، علیرغم فرمان رضاشاه داعث مقاومت و مقابله با ارتشهای متفقین در طرقة العینی تمام ارتش شاهنشاهی از هم پاشید. هدف فرمان رضاشاه برای سربازان و افسران گنگ بود. این هدف نمیتوانست هم معلوم باشد زیرا هدف فی‌بود بسود فاشیسم، ضد ملی و ناگزیر آنرا مانند سیاست دوران اخیر سلطنت رضاشاه پنهان کردند. بیست سال جماعت انضباط کورکرانه که بدستور رضاشاه بر سر سربازان و افسران کوفته شده بود نتوانست ارتش را مانند ماشین ناآگاهی بسود گردانندگان رژیم استبدادی و ضد مردمی رضاشاهی بحرکت در آورد.

در سال ۱۳۲۱ مجدداً در ارتش با سازمان دادند و مجدداً اکوشیدند انضباط کورکرانه را در آن اعمال کنند. ولی شرایط دیگر آن شرایط دوران رضاخانی نبود. دیوار انضباط کورکرانه بطور جبران ناپذیری شکاف برداشته بود.

انسان دارای مغز اندیشمند است. همواره خواهان آگاهی از علل پدیده‌ها و از جمله پدیده‌های اجتماعی است. انضباط کورکرانه در برابر این گرایش ذاتی انسان سد میکشد. این دو باید یکدیگر در تناقضند بهمین دلیل وقتی روزنه‌های پیداشد، مرغ مغز اندیشمند ارتشیان به تقلا افتاد تا خود از نفس انضباط کورکرانه رها کند. صد هانرا فاسر در دوران پس از وقایع شهریور و جنگ دوم جهانی توانستند خود را از زندان انضباط کورکرانه برهانند و بکسب آگاهی اجتماعی و سیاسی توفیق یافته، بصف جنبش آزاد میخس ما با قبول مخاطرات آن بپیوندند.

چنانکه گفتیم انضباط کورکرانه زنجیره‌ای بوجود می‌آورد که فرامین فرماندهانی که در رأس واحد نظامی قرار دارند از حلقه‌های آن گذشته بدست سربازان بموقع اجرا گذارده میشود. اگر حلقه‌ای از این زنجیر بگسلد فرمان معلق مانده اجرا نمیشود. نمونه‌ای از این نوع پدیده ذکر کنیم. در اوایل سال ۱۳۲۴ تظاهراتی از طرف حزب توده ایران صورت گرفت. حکومت نظامی این تظاهرات را ممنوع کرد. علیرغم تهدیدهای فرمانداری نظامی تهران، تظاهرکنندگان که بر رأس آن افرادی از اعضا گمته مرکزی حزب قرار داشتند از خیابان فردوسی گذشتند و از خیابان اسلامبول بسوی میدان بهارستان بمقصد تشکیل میتینگ مسالمت آمیز روان شدند. در چهارراه خبیرالدوله راه توسط صفوف سربازان مسلح قطع شده بود. ستون تظاهرکنندگان

بانظم نظام بحرکت خود ادامه دادند. ناگهان بفرمان افسری سربازان آماده تیراندازی شدند و لوله های تفنگهای مسلح خود را بروی تظار کنندگان نشانه گرفتند و منتظر فرمان آتش شدند. در این هنگام یکی دیگر از افسران همان واحد که افسری آگاه و مخالف قتل عام مردم بود، با تمام قدرت حنجره خود فرمان یا فنگ داد. سربازان یا فنگ کردند. خطر مرتفع شد. البته افسر "انضباط شکن" پس از حادثه صوف ارتش شاهنشاهی را توبه گفت، ولی او حلقه ای از زنجیر اطاعت کورکرانه را در وجود خود شکست و از فاجعه قتل گرو و بزرگی جلوگیری کرد. در این جانشینی که افسران آگاه و میهن پرست و مردم دوست بهنگام سرکوب و کشتار مردم توسط واحد های ارتش میتوانند و باید ایفا کنند بنحوی بارز روشن میشود. علاوه بر این افسران آزاد یخواه که عشق میهن و سوز مردم در دل دارند میتوانند در شرایط مساعد معینی اسلحه سربازان جمعی خود را در جهت عکس خواست سرگردانندگان رژیم شاه، بسود جنبش رهایی بخش ملی و علیه دشمنان خلق و میهن ما بکار برند.

از همه مطالب فوق چند نتیجه میتوان گرفت :

نخست آنکه هدف از اعمال انضباط کورکرانه در ارتش تهدیل آن بماشین بی اراده ایست تا بتوان آنرا علیه مردم و مصالح ملی بکار برد. یا بعبارت دیگر مردم را بدست خود مردم، که لباس سربازی بر تن دارند، سرکوب کرد. تاکنون پاره اشاه و سران رژیم از این ماشین برای کشتار دست جمعی مردم و سرکوب جنبش آزاد یخواهانه ملی ما استفاده کرده اند.

دوم آنکه انضباط کورکرانه همراه با تضادهای است :

۱- در شرایط معینی که فشار چنین انضباطی سست گردد همچون فترت فرسودگی و ایوانکشی نشان میدهد و ماشین را متلاشی میکند.

۲- انضباط کورکرانه زنجیره ای بوجود میآورد که با گسستن حلقه ای از آن در نباله زنجیر از کار می افتد. وظیفه گسستن این حلقات در شرایط معینی برعهده افسران آگاه مردم دوست و میهن پرست است.

۳- رشد آگاهی اجتماعی و سیاسی افسران و سربازان این حلقات این زنجیر میبندد و بندگی را سست میکند. لذا باید همواره در راه بالابردن سطح آگاهی اجتماعی و سیاسی ارتشیان بطور خستگی ناپذیر کوشش بعمل آید.

جاسوسی در ارتش

یکی دیگر از وسایلی که برای تهدیل ارتش بماشینی گوش بفرمان مردم استفاده رژیم است جاسوسی و روز افزون شبکه آن میان ارتشیان است. نخستین هدف از توسل باین وسیله تقویت عقاید و نظرات اجتماعی و سیاسی ارتشیان است تا بتوان صوف ارتش را از حاملین عقاید ضد رژیم پاک کرد. و بویژه هیئت افسران را بسود شاه و حامیان امپریالیست و با اصطلاح یک دست نمود. گرچه این حربه ایست که برای ارتشیان میهن پرست و ضد رژیم ایجاد خطر میکند ولی اثر آن نامحدود نیست. شعاع عمل آن محدود و هوشیاری و کاردانی ارتشیان مبارز محدود میشود. ارتشیان آزاد یخواه با کسب تجربه از خطراتی که در گذشته از این راه متوجه افسران میهن پرست و مبارز گردیده است برهوشیاری خود افزودند و با کاردانی پیشتری احتیاط و جسارت را با هم تلفیق میدهند.

دومین هدف از اقدام به بسط جاسوسی در ارتش آنست که با برخ کشیدن قدرت شیطانی و تظاهر به توانائی جهانی آن بین ارتشیان رعب و هراس ایجاد کنند، آنان را نسبت بهم بدگمان سازند و بدینوسیله از تشکل ارتشیان آزاد یخواه جلوگیری بعمل آورند. باید باین نکته توجه لازم معطوف داشت. خطر جاسوسی را باید بهمان میزانی که هست دانست نه بیشتر و نه کمتر. همانقدر که نباید این خطر را نا چیز گرفت، از هوشیاری کاست و دچار اشتباه شد، همانقدر هم نباید خطری موهوم در پندار خود ایجاد کرد و جسارت خود را فلج کرد. باید همیشه بخاطر داشت که حتی در ارد و گاههای مرگ آلمان هیتلری بهنگام جنگ دوم جهانی که جاسوسی

بین اسیران زندانی بحد کمال بود و کوچکترین سوء ظن نسبت به زندانیان با مرگ فجیع توأم بود، بر هبیری مبارزان جسور و کاردان سازمانهای وسیع و حتی مسلح ایجاد گردید. قیام مسلحانه زندانیان اردگاه مرگ بوخنوالد که بقتل اکثریت افراد گارداس اس محافظ اردوگاه و آزادی زندانیان منجر گردید، از نمونه های بارز و درخشان قدرت ابتکار سازماندهی مردان دلیر و پیکارجویی است که میتوانند در سخت ترین شرایط در راه معتقدات والای انسانی خود کارکنند و کامیاب شوند.

مقصود از اشاره باین واقعه تاریخی بیان این حقیقت است که تلفیق احتیاط و هوشیاری با ابتکار و جسارت بر زمینه ارزیابی صحیح و خوانسردانه از میزان واقعی خطر، نیرویی بوجود میآورد که هرگونه شبکه جاسوسی در برابر آن زبون است.

این نکته را هم در بحث پیرامون جاسوسی در ارتش باید اضافه کرد که محیط خفقان آوری که در نتیجه آن بوجود میآید خود زمینه واکنشی را آماده میسازد. ارتشیان حتی آنهاست که هنوز بمیدان مبارزه گام ننهاده اند همواره فشار این خطرناک معلوم را بر روی دوش خود احساس میکنند و عصاب و روح آنها پیوسته زیرسنگینی این سایه شوم قرار دارد. لذا روحا آماده میشوند که در شرایط مساعدی واکنش نشان دهند و خود را از این کابوس خفقان اهر رهاکنند و این تضاد است که بسط جاسوسی در ارتش خود به همراه دارد و پایه های ارتش را بشناپه تکیه گاه رژیم میخورد و مست میکند.

یکی دیگر از شیوه هایی که سرگردانندگان رژیم بسود خود بکار میبرند و با جاسوسی در ارتش ارتباط دارد نقل و انتقال دائم افسرانست.

افسران بدین دلیل دائما تغییر ماهمیت میگیرند و بواحد های مختلف در نقاط مختلف کشور اعزام میگرددند که ارتباط آنها با محیط و دوستان و همفکران نشان قطع شود. ولی این اقدام نیز اگرچه در برخی موارد کار سازماندهی آزاد یخواهان را درون ارتش دچار وقفه هایی میکند تضاد دیگری همواره دارد. در واقع نیز اگر افسران آزاد یخواه فعالی از جایی بجای دیگر انتقال داده شود افکار و نظریات و فعالیت او نیز با او بنقطه دیگر منتقل میگردد. و بدین ترتیب خود سران ارتش بدینوسیله باعث میشوند که تخریب افکار آزاد یخواهان و میهن پرستانه با سرعت بیشتری در واحد های مختلف ارتش پراکنده شود و در قیام وسیعتری هسته های مقاومت و مبارزه علیه رژیم شاه و حامیان او تشکیل گردد. سابقا افسران آزاد یخواه از این وسیله بنحو شایانی استفاده مینمودند و حتی گاهی بهمین منظور خود را منتقل میکردند.

بدین ترتیب اگر ثبات افسران برای گردانندگان رژیم زاین بخش است و برای رفع آن بنقل و انتقال بی دری افسران اقدام میکنند، این نقل و انتقال نیز همراه با زیان دیگری برای آنهاست.

امتیازات

یکی دیگر از وسائلی که برای تهدیل ارتش بحربه ای دردست سران رژیم بکار میبرد داد نامتیازات خاصی با افسران و درجه دارانست. این امتیازات اشکال گوناگونی دارند از جمله دادن حقوق زیاد تر نسبت بکارمندان کشوری، افزایش این حقوق هر چند ی بکار، فروش کالاهای ارزان در فروشگاههای ارتشی، معافیت افسران از مالیات و برخی عوارض گمرکی، تهیه خانه، مصونیت عملی ارتشیان از دائره عمل قوانین و مقررات جاری در کشور و غیره. هدف از دادن امتیازات تجد کردن افسران و درجه داران از مردم چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی است بسود رژیم استبدادی و استعمارپذیرد. روزنامه انگلیسی "هر فرد یونینگ نیوز" در شماره ۲۵ ژوئن سال ۱۹۶۳ خود در مقاله ای تحت عنوان "شاه هم سر و هم تاج خود را نجات داد" به دنبال بحثی در باره وضع ایران دانه سخن را به ارتش کشانید ه نوشت:

"ناظران امر برآنند که ممکنست در ایران انقلابی از ناحیه ارتش بوقوع پیوندد و بهمین جهت هم شاه بسیاری وقت در تار تارش را نسبت بخود وقاد ارجان نثار بار آورد. بدین منظور با افسران پهل خویی میبرد ازند (حتی زمانی که پازنشسته میشوند). مزایا و کمکهای

دیگری نیز دریافت میدارند. زمین با قسط در اختیار آنها گذارد می شود. میتوانند
اتومبیل معاف از مالیات و حقوق گمرکی خریداری کنند. شاه میکوشد افسران را بصورت
طبقه ممتازی درآورد. . . .

این سخن جالب ارتشبد هدایت را هم یاد آور شوم که در دادگاه به هنگام دفاع از خود گفته بود :

" اگر این ساختمانها برای افسران در نظر گرفته نمیشد ارتش شورش میکرد."

بدین ترتیب ملاحظه میکنیم که اعطای امتیازات با افسران و درجه داران ارتش شیوه ایست که برای
خنثی کردن ناراضی آنان، قرارداد آن در صف مقابل و مخالف مردم و تهدیل آنان به مهره های گوس
بفرمان حافظ "سروتاچ" شاه و سلطه امپریالیستهای حامی او بکار میرود. ولی تا عمیر این شیوه نیز مانند هر
شیوه فریبنده دیگری محدود است. نخست باین دلیل ساده که نمیتوان وجدان و شرف همه کس را با پول
خرید. حدود تا "تیرکامپیش" این شیوه تا مرز آگاهی اجتماعی و سیاسی ارتشیان و تا سرحد احساسات انسان
دوستی و میهن پرستی آنست. اگر تا "تیر" این شیوه را بخواهیم در اقصا مختلف کادر رتبت ارتش بررسی
کنیم باید بگوئیم علاوه بر گروه فرماندهان عالی رتبه ارتش که اصولا گروهی خائن بمصالح ملی و منافع مردم
هستند و به همین دلیل هم برگزیده شده بمقامات عالی رتبه ارتش گمارده شده اند، کادر گروهیانی ارتش - نظر
بسطح نازل آگاهی - بیشتر در معرض تا "تیر" این شیوه قرار دارد. قشرا افسران جوان بطور عمد کمتر در
قبال این شیوه آسیب پذیر است.

غیر از میزان سطح آگاهی عوامل دیگری هم در خنثی ساختن تا عمیر شیوه مورد بحث موثر است. از جمله
مقایسه ایست که افسران بین حقوق و امتیازات خود و حقوق و امتیازات مستشاران امریکائی بعمل میآورند.
سرهنگی که حقوق یک گروهیان امریکائی را بر مراتب بیشتر از حقوق خود میبیند نمیتواند در مقام مقایسه خود را
مغبون محسوب نندارد. از طرف دیگر افسران جوان با خویشاوندان خود، بادستان و آشنایان خود، بی
مردم تماس دارند، دشواریهای روز افسزون زندگی مادی آنها را میبینند و نمیتوانند ناگواری لقمه چرب امتیازات
خود را که بحساب فقر مردم در دهانشان گذاردند احساس نکنند. دیگری آنکه افسران ارتش بتجسس به
دریافته اند که هر بار جنبشی در میان مردم پیدا شده و پایه های حکومت ضد ملی و استبدادی شاه بلسرزش
درآمده است، حقوق آنها را افزایش داده اند و امتیازات بیشتری برای آنها قائل شده اند. میتوان یاد آور
شد که نخستین بار پس از قیام افسران خراسان در سال ۱۳۲۴ و تزلزلی که در ارتش شاهنشاهی بدنبال آن
پدید آمد و آخرین بار پس از اعطای مصونیت سیاسی و قضائی بمستشاران امریکائی که موج ناراضی مردم
ارتش را نیز فراگرفت، با افزایش حقوق و امتیازات ارتشیان اقدام شد. در فاصله این دو واقعه نیز هر بار
افزایش حقوق و امتیازات کادر ارتش همزمان با اعتلای جنبش آزاد میخش خلق ماعلیه رژیم جبار ضد ملی و استعمار
پذیر شاه بوده است. لذا برای همه افسران روشن است که امتیازاتی که گردانندگان رژیم برای افسران
و درجه داران قائل میشوند نه بخاطر دلسوزی و علاقه بر قاع حال آنان و خانواده هایشان میباشد، بلکه در
واقع روشه ایست که به آنان میدهند تا بتوانند بدست آنان ماشین جنگی ارتش شاهنشاهی را علیه خلق
ستندیده و غارت شده ماعلیه آزادی و استقلال میهن اسارت زده و ما وارد عمل کنند. آگاهی باین امر روشن
نمیتواند وجدان افسران را بیدار کند و تا عمیر شیوه خدعه گرانه اعطای امتیازات را تضعیف ننماید.

ولی تویاقتی که تا عمیر این زهر مخدر وجدان و شرف را بکلی خنثی میکند همانا آگاهی سیاسی و اجتماعی،
آگاهی بوظیفی است که در قبال مردم و میهن برعهده افسرانست. همه آن هزار افسری که ظرف ۲۰ سال
اخیر بمبارزات آزاد یخواهانه و استقلال طلبانه مردم ما پیوستند، مانند دیگر همقطاران خود از همه امتیازات
حرفه افسری خود برخوردار بودند، ولی نه فقط بسود میهن و مردم بدان پشت پازندند، بلکه دهانقران آنان
جان شمعین خود را در راه ارمان ملی و میهنی خود فدای کردند و مردانه در راه آزادی مردم و میهن از یوغ
اسارت استعمار و استعمار شربت شهادت نوشیدند.

نتیجه کلی که از بحث فوق میتوانیم بگیریم آنست که درجه تا عمیر اعطای امتیازات به ارتشیان بی

سطح آگاهی اجتماعی و سیاسی و میزان بیداری احساسات مردمی، شرف وجود آنان تناسب معکوس دارد. هرند از ارتشیان بوظائف خود نسبت بمردم و آزادی و استقلال کشور بیشتر واقف باشند، هر قدر وجدان آنان بیشتر بیدار باشد، بهمان نسبت تا شعور رشوه شاهانه کمتر خواهد بود و بالعکس. بهمین دلیل ارتشیان آگاه و میهن پرست وظیفه دارند با تمام نیروی خود در راه بیداری وجدان همقطاران خود، در راه اعتلای سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی آنان بکوشند، کما اینکه سرگزندگان رژیم تبلیغات درون ارتش زرادر جهت تخذیر آن آگاهی و خاموش ساختن آن وجدان انجام میدهند.

خطوط اصلی تبلیغات درون ارتش

اگر شاخ و برگهای سیستم تبلیغاتی معمول در ارتش ایران را بنزیم مشاهده میکنیم که این سیستم تبلیغاتی در ارایه محور عمده، سه خط اصلی مرتبط با یکدیگر است. این خطوط سه گانه عبارتند از: اولاً کوشش در تربیت ارتشیان با روح شاه پرستی و وفاداری به سلطنت، ثانیاً ترویج روحیه نظامیگری با میل تباریسم و ثالثاً تبلیغات بسوسد امپریالیسم و تجاوزات آن بممل جهان توأم با انتی کمونیسم.

۱- تبلیغ شاه پرستی - در زمینه تلقین شاه پرستی و وفاداری به سلطنت، تبلیغ در ارتش از این منبأ آغاز میشود که ایران طی ۲۵۰۰ سال موجودیت تاریخی خود دارای رژیم سلطنتی بوده است و بر پایه این گفته نتیجه گرفته میشود که اولاً رژیم سلطنتی سنت ملی ما بوده و هست و لذا باید آنرا نگاهداشت و ثانیاً شاه مظهر وحدت ملی ایران، پایه و مایه بقا و ثبات کشور است. بدون وجود او اثری از ایران بعنوان یک کشور برجای نخواهد ماند و لذا احفظ و حراست شاه از اهم وظایف و حتی مهمترین وظیفه است که در برابر ارتش و ارتشیان قرار دارد.

در مورد رژیم سلطنتی - صرف نظر از جذر رومد های تاریخی که در کشور ما رخ داده است - باید گفت درست است که طی دوران مدیدی این رژیم در کشور ما برقرار بوده است. ولی این واقعیت تاریخی بدان معنی نیست که رژیم سلطنتی سنت ملی ما میاشد. بلکه این رژیم مظهر یک دوران معینی از سیر تکامل اجتماعی است که بطور عمده مربوط به دوران فتود الیسم و تکامل آن تا پیدایش دولت متمرکز بوده و همه ملل گیتی آنرا از سرگز رانده اند. خود واژه شاهنشاه یا شاه شاهان نمودار سیر تکاملی دوران مذکور است که ابتدا اشاهان یا فتود الیهای متعددی در نواحی مختلف کشور حکومت میکردند و سپس تکامل اقتصادی و اجتماعی موجب پیدایش شرایط تسلط یکی از آنان بر دیگران شده است.

تا انقلابهای بزرگ بمرزواخی انگلستان و فرانسه که در جریان آن سر پادشاهانی مانند چارلس و لوئی شانزدهم بر مادی رفت رژیم سلطنتی در جهان رژیم مسلط بود ولی از آن پس صورت بندی اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری با سرعتی طوفانی جایگزین صورت بندی اقتصادی - اجتماعی فتود الیسم شد. در کشورهای مختلف جهان رژیمهای سلطنتی یکی پس از دیگری منهدم گشت و بجای آن رژیمهای جمهوری استقرار یافت، بطوریکه اینک در اکثر کشورهای سرمایه داری رژیم جمهوری برقرار است و در برخی کشورها نیز مانند انگلستان بلژیک، نروژ و غیره که سلطنت محفوظ مانده است این شکل حکومت از محتوی خود بکلی تهی شده و تنها جنبه تشریفاتی محافظه کارانه ای دارد. کسانیکه به انگلستان مسافرت کرده اند میدانند که بهنگام تعویض نگهبانان کاخ سلطنتی گروهی چهارنگرد گرد میایند و بتماشای مراسم و لباسهای این نگهبانان میبهرد از نند و تفریح میکنند و این یک وسیله جلب جهانگردان بانگلستان و منبع درآمد ارزی برای آن کشور است. در جهان امروز نادرند کشورهایی که در آنها رژیم سلطنتی بویژه نوع مطلقه آن برقرار باشد و جای بسی سرشکستگی و ننگ است که کشور ما یکی از این کشورهای اخیر است. در اینجا باید تصریح کرد که انقلاب مشروطیت در کشور ما علیه حکومت مطلقه و استبداد سلطنتی برپا شد و حاصل آن قانون اساسی ایران است که طبق آن شاه از مسئولیت مبری است یعنی حقد خالت در امور سیاسی و اداری کشور را ندارد و تنها دارای جنبه تشریفاتی است. این قانون کسه پهبای خون دهها و بیهمت خلیق مبارز ما طی هفت سال انقلاب خونین بدست آمد از طرف خاندان پهلوی

بیاری و دستگیری امپریالیسم پاره و بد و رافکنده شد. جاد اردوغانیاد ارشوم که رضا شاه ابتدا بخاطر تحصیل وجهه و اعتباری میان مردم عوام فریانه خود را طرفدار جمهوری وانمود کرد و سپس پس از تمرکز قدرت در دست خود بخت نشست و سلطنت مطلقه را در کشور ما مستقر ساخت.

همه این مطالب ثابت میکند که رژیم سلطنتی را بعنوان سنت ملی نمیتوان قلمداد کرد، اثبات میکند که مردم ما پیرزمانیست بآن درجه از رشد و تکامل رسیده اند که بداند رژیم سلطنتی رژیم است کهنه و پوسیده و بویژه نوع مطلق آن شرم آور، مضروب اسارت بخش است و سدی در برابر رشد و تکامل جامعه ما، در راه مبارزه آزاد بخواهانه و استقلال طلبانه مردم ما میآید. بهمین دلیل فاطمه مردم ما یا طالب استقرار رژیم جمهوری و یا حداقل احیاء سلطنت مشروطه یعنی سلب اختیارات از شاه با حفظ جنبه تشریفاتی در بار میآیند.

اما شاه پرستی که در ارتش ایران بشدت تبلیغ میشود از تبلیغ پیرامون رژیم سلطنتی هم ننگین تر و مبتذل تر است. شاه پرستی یعنی اطلاق مقام خدائی یا نیمه خدائی بیک انسان، قبول برتری همه جانبه و مطلق او بر همه افراد دیگر که بخودی خود اندیشه ایست زشت و سخیف، بدوی و کهنه پرستانه، زبانهش و مغایر بارشد جوامع امروزی. قبح این اندیشه وقتی بیشتر بچشم میخورد که پرستش شخصی همچون محمد رضا شاه تبلیغ میشود که مجسمه ای از صفات نوهید، فساد اخلاق، درندگی نامرد می و خیانت بکشور است.

مطالب فوق روشن میسازد که بین تبلیغاتی که درون ارتش بسود رژیم سلطنت و شاه پرستی بعمل میآید با واقعیات تاریخی از جمله واقعیات تاریخی کشور ما و نیز با شخصیت و خصوصیات شخص محمد رضا شاه شکاف ژرفی وجود دارد و بهمین دلیل نیز نمیتواند در ارتشیان تأثیر کند. تبلیغ شاه پرستی در ارتشیان آگاه و وطن پرست حتی تا عمیق محسوس نمیشود و آنان را بیشتر تشجیع میکند که برای رهائی خود و میهن خود از زیر بار این ننگ بتلاش و مبارزه برخیزند.

۲- تبلیغات نظامیگری - دومین محور سیستم تبلیغاتی درون ارتش را تبلیغات نظامیگری یا میلیتاریستی تشکیل میدهد که میدان وسیعی را در بر میگیرد و خود دارای شاخه های عده سه گانه است: مضمون نخستین شاخه عده آن در شعار "ارتش بالاتراز همه" خلاصه میشود. گرچه این شعار از طرف رژیم شاه بعنوان شعار رسمی اعلام نشده است ولی تبلیغات وسیعی درون ارتش در تلقین و اثبات آن بعمل میآید. در این زمینه کوشش میشود بارتشیان تلقین کند که توانائی و اقتدار ارتش ضامن بقا و هستی مملکت و نیز پیشرفت و ترقی آنست. خود واژه "مملکت" در اینگونه تبلیغات غالباً بمفهوم رژیم موجود و در بهترین حالت بمعنای اراضی کشور بکار میرود. نادرستی آشکار شعار "ارتش بالاتراز همه" گردانندگان دستگاه تبلیغاتی ارتش را و میداند که از یکسو شعار مزبور را سما اعلام نکنند و از سوی دیگر در اثبات آن به مغلطه و سفسطه بپردازند. مغلطه در اینجا است که اولاً کوشش میشود رشد و تکامل و نیرومندی اقتصادی - اجتماعی کشور منوط و وابسته به قدرت ارتش قلمداد شود و حال آنکه قدرت ارتش خود فرع بر نیرومندی اقتصادی - اجتماعی کشور است. تا کشور از لحاظ اقتصادی و اجتماعی نیرومند نباشد نمیتواند دارای ارتش ملی توانائی گردد. بدلائل زیادی از جمله باین دلیل ساده که تا کشوری از نظر اقتصاد و تولید صنعتی توانان باشد نمیتواند تسلیحات و تجهیزات لازم را خود برای ارتش خود فراهم نماید. رژیم شاه بهمین دلیل ارتش ایران را با اسلحه امریکائی مجهز میکند و این امر با تسلط امریکا بر ارتش ایران توأم گردیده است. نتیجه آن شده است که نه فقط ارتش ایران نقش خود را بعنوان مدافع استقلال ایران از دست داده بلکه بوسیله ای تهدیل شده است که توسط آن استقلال مملکت لگد مال شده، امپریالیسم امریکا سیادت خود را بر کشور ما مستقر ساخته است. از لحاظ اجتماعی ارتش نمیتوانست که حافظ نظام اجتماعی عادلانه ای باشد، نظامی که مردم آن را بخواهند و ارتش حافظ آنرا دست بدارند. در چنین صورتی ارتش با مردم پیوند خواهد داشت و از این منبع نیرو خواهد گرفت. ارتشی که از مردم جدا باشد، مانند درخت بی ریشه ایست که هر قدر هم ظاهراً تنومند و پروان بنظر آید، تندبادی آنرا از بین بر میآورد و واژگون میسازد. تاریخ همیشه شکست ارتشهای ضد مکرراتیک و متجاوز را ثبت میکند و علت عده شکست اینگونه ارتشها جدائی آنها از مردم است. از جانب دیگر مملکت، کشور، وطن سرزمینی است که در آن مردمی،

زحمتکشانی، تولید کنندگان نعمات مادی و معنوی زیست میکنند که بارشته های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از لحاظ تاریخی بییکدیگر پیوند یافته اند. مفهوم مملکت، کشور، وطن جد از مردم زحمتکشان ساکن آن مفهومی است تهی، وظیفه اصلی و اولیه ارتش حفظ و حراست منافع مردم از گزند و تجاوز است. دفاع از سرزمین کشور وظیفه ایست که در راه اجرای آن وظیفه اصلی بر عهد ه ارتش واگذار میشود و در چنین صورتی مقصد س و افتخار آمیز است. بهمین دلیل نیز ارتش نمیتواند و نباید حافظ رژیم مآهیتضاد ملی و ضد دموکراتیک مانند رژیم کنونی ایران باشد. زیرا این رژیم هم منافع و مصالح مردم را لگد مال کرده و هم سرزمین ما را بر صه تاخت و تاز و چپاول و غارتگری بیگانگان استعمارگر تهدیل نموده است. اینک ما ذیلا نمونه ای از تبلیغات میلیتاریستی را بخوانندگان ارائه میدهم.

تیمسار سپهبد باقر کا تونیز رئیس اداره کنترل و بزرگ ارتشتاران در ۲۹- مین جلسه ماهانه بانک مرکزی ایران سخنرانی میکند. عنوان سخنرانی "نقش ارتش در اقتصاد ایران" است. هدف سخنران اثبات مطلبی است نشدنی است که گویا ارتش، تقویت آن، مخارج روز افزون آن نه فقط لطمه ای با اقتصاد کشور نمیزند بلکه بالعکس در تسریع رشد اقتصادی نقش مثبت و حتی پیشقدم دارد. این سخنرانی نمونه بارزی از تبلیغات پنتاگون مآیانه میلیتاریستی است که زیر نظر مستشاران امریکائی در ایران و در ارتش پیگیرد نبال میشود (۱).
 آقای سپهبد ابتدا تئوری پیدایش دولت و ارتش را مطرح میکند هلافاصله از "تئوری" خود نتیجه میگیرد که "احضار جوانان بخدمت زبرپوچم و هزینه های تدارکاتی نه تنها کارر بیهوده و وپل از دست رفته ای نیست بلکه حق تقدم بدون بحث بر کلیه خدمات و هزینه های ملی دارد." او سپس به تهرکه مسابقه تسلیحات پرداخته آنرا شرط لازم برای حفظ صلح معرفی میکند. سخن "استاد" راطوطی وار تکرار کرده میگوید:
 "ارتشها با هم ایجاد یکنوع تعادلی میکنند و برقراری صلح و امنیت نتیجه این تعادل است." آنگاه سیاست اسارتخش نظامی شاه را در زنجیر کردن ایران به بلوک بندیهای نظامی تجلیل کرده و آنرا بجا به "سیاست خارجی حکیمانه" توصیف میکند.

پس از این خدمات درصدد اثبات نقش مثبت ارتش در اقتصاد ایوان بر میآید. بدین منظور نخست مدعی میشود که بیکاری فقط در کشورهای رشد یافته آنها فقط در مواقع بحران اقتصادی پدید میگردد. گویا بحرانهای اقتصادی با کشورهای در حال رشد بیگانه است و بنابراین در کشورهای نظیر ایران بیکاری آشکار وجود ندارد و نخواهد داشت. بنظر آقای سپهبد میلیونها کارگر آرتیکه در کشورهای رشد یافته سرمایه داری و از آنجمله در ایالات متحده امریکا و نیز یک میلیون بیکاری که بگفته آقای خسروانی وزیر کار در ایران با آفت بیکاری دست بگریانند وجود خارجی ندارند. او میگوید: "ولی در ممالک در حال رشد یکنوع بیکاری دیگری هست که در کلیه دوره های نوسانات اقتصادی دوام دارد و آن بیکاری پنهان است." در تعریف بیکاری پنهان میگوید: "یعنی شخص دارای کار میآسد ولی چند درصد بیشتر از قوای فکری و جسمانی او بکار نمیآفتد و در نتیجه جزء کوچکی از آنچه قادر است تولید میکند" و نتیجه میگیرد که "بنابراین (با جلب مشمولین به سربازخانه ها) در موارد بیکاری آشکار یا پنهان (که همیشه وجود دارد) نه تنها چیزی از تولید ملی کم نمیشود بلکه به سه دلیل قدرت تولید ملی حفظ شده و حتی افزایش (!) مییابد." آن سه دلیل کدامند؟ سپهبد آنها را برای ما بر میشمرد:

- ۱- اول چنانکه گفته شد بیکاری موجب تضعیف تد ریحی قوای فکری و جسمی شخص میشود. شخص بیکار بتدریج زنگ میخورد و بالاخره از کار میآفتد. آنوقت روزی هم که کار پیداشود او دیگر قادر بر کار کردن نخواهد بود. زندگی مظالم و فعال سرباز خانه بهترین در اوی ضد بیکاریست.
- ۲- دوم "ارتشهای جدید درجه بسیار بالائی فنی بوده و تعداد زیادی از سربازان با ماشینها بسیار پیچیده کار کرده و از افراد روستائی ساده بکارگران فنی (!) ارتقا پیدا میکنند."
- ۳- سوم بالاخره خدمت سربازی باعث تقویت روحیه میشود که در فعالیت اقتصادی شخص عامل

(۱) سخنرانی منبر در مجله "تهران اکونومیست" از شماره ۵۹۱ تا ۵۹۴ انتشار یافته است.

مؤثر است . . . این افراد نه تنها دگرگونی در جامعه بوجود می آورند بلکه بدان امید وار شده و بسا صمیمیت تمام در کارهای بزرگ (!) اقتصادی وارد میشوند .

آنگاه آقای سهبید برهنای این لاطاللات نتیجه میگیرد که بنابراین "وقتی مادر ضد اقتصادی بودن ارتش دقت کرد یم تابلوی فریبنده ای یافتیم که از حقیقت بسیار دور است . واضافه میکند "اگر واقعیات مراجعه کنیم (بشیوه ایشان) می بینیم در سایر کشورها مخصوصا آنهایی که هزینه سرسام آور نظامی دارند ، هزینه های نظامی مانع افزایش تولید ملی نبوده است ."

سهبید نطق خود را ادامه میدهد . او "اثبات" میکند که ارتش در فعالیت های عمرانی کشور ، در اینجا شبکه راهها بسود اقتصاد کشور ، در گردش پول بازهم بسود اقتصاد کشور ، نه فقط دارای نقش مثبت است بلکه "نقش پیشقدم" را در اقتصاد ایفا میکند . چگونه ؟ توضیح میدهد که "علت این امر کاملاً واضح است زیرا ظهور صنایع جدید تابع قوانین اقتصادی و مخصوصاً وضع عرضه و تقاضا و وجود سرمایه است ، اما صنایع نظامی بالخصوص تابع جبر زمان و لزوم برابری با قدرت نظامی همسایگان است ."

"اگر شکست چالدران وجود نداشت ایرانیان بفکر توپ ریزی نمی افتادند ، اگر وضع بین المللی خاور نزدیک از یکطرف و وضع داخلی ایران از طرف دیگر در آغاز سلطنت علی حضرت قفید نبود قورخانه و کارخانجات تسلیحات پدید نمی آمد . کسانی که در آن زمان بانظر کوتاه قضاوت سخت در باره صرف سرمایه در این راه مینمودند هیچ فکر نمی کردند که ایجاد این کارخانه ها راه را برای صنعتی کردن (!) کشور باز میکند ."

بدینسان بنظر این مبلغ میلیتاریسم ابتدا کارخانه های اسلحه سازی بوجود می آید و بدینال آنست که کشور صنعتی میشود . جنگ ، تشنج بین المللی ، تقویت دائمی ارتش ، هزینه های سرسام آور نظامی ، اینها کلید رشد اقتصادی و صنعتی شدن کشور هستند . ولی "خدمات" ارتش یا اقتصاد کشور بهمین جا پایان نمیپذیرد . بنظر آقای سهبید "ارتش خود یک وسیله مهم اشاعه حرفه های فنی در میان مردم است . و" در نتیجه این آموزش حرفه ای بر میزان تولید ملی افزود و ه و شخص یا خانواده اش در رفاه زیست خواهند کرد ."

می بینید سهبید ما یک چیزی هم طلبکار میشویم . ولی باز ولیکن معامله نیست . نقش ارتش را در بالا بردن سطح دانش ملی ، در بهبود وضع بهداشت ، در تغییر نوع زندگی توصیف میکند . در مورد اخیر میگوید :

"بالاخره ارتش دارای یک نقش اجتماعی است که اثر اقتصادی دارد . چگونه ؟ خیلی ساده ، زیرا " هر ساله یک نسل از جوانان کشور بزرگتر پرچم خوانده میشوند . علاوه بر تمرینات نظامی و انضباط اجتماعی (!) حسن وظیفه شناسی آنها تقویت میگردد ."

از تمام این درفشانها آقای سهبید خطاب به مستعین خود نتیجه میگوید : " چنانکه حضار محترم توجه کردند ارتش که گروهی از علمای اقتصادی آنقدر در اطراف آثار منفی و مضر آن بر روی اقتصاد بحث کرده اند ، در ایران . . . مستقیم و غیر مستقیم برای توسعه اقتصادی کشور مفید است ."

این نطق نمونه ای از تبلیغ میلیتاریسم در ایرانست . در اثبات این شعار فاشیستی است که "ارتش بالاتراز همه" است ، رشد اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی ، موجودیت کشور و همه چیز و همه چیز بدان بستگی دارد . میگوید تبلیغ ابلهانه ایست . بلی ابلهانه است ، توأم با فسق ، مغلطه ، دروغ ، تحریف وقایع و ارقام جعلی است . ولی تبلیغات میلیتاریستی همین است . این تبلیغات کاتوزیان مبتکرانه نیست . مدتهاست که در ایالات متحده آمریکا "تشریسمین" های وابسته به پنتاگون صنایع اسلحه سازی از این قبیل است . لالات را سرهم بندی کرده اند و لازمه بقا "رونق" و "اشتغال همگانی" را در اختصاص بخش هنگفتی از درآمد ملی بخارج نظامی میدهند ولی آنها فراموش میکنند که با این دعوی که حفظ یک ماشین جنگی بزرگ شرط سلامت اقتصاد کشور است در واقع بنا سالم بودن و نادرست و غیر عادلانه بودن این اقتصاد و نظام حامی آن اعتراف صریح میکنند .

دومین شاخه عمده تبلیغات میلیتاریستی در ارتش ایران کوشش در تربیت ارتشیان با روحیه ضد مردمی است . به ارتشیان تلقین میکنند که حرفه نظام بالاتر و بالاتر از هرگونه حرفه و شغل غیر نظامی است .

بآنان تلقین میکنند که از قماش غیور مرد مند، بالاتر از مرد مند، در آنان روح نخوت و نفرت نسبت به مردم میدمند. آنان راستگر بار میاورند. سعی میکنند آنان را بنحوی پرورش دهند که بتوانند بدست آنان هرگونه جنبش مردم در راه آزادی و عدالت سرکوب کنند. تلاش میکنند هرگونه نظامی و نظامی را ازاد یخواهی مردم را در نظر ارتشیان شهر و هرج و مرج طلبی زبانبخش و نمود سازند و آنها را بکشتار مردم وادارند و حال آنکه ارتشیان نه تنها افرادی از همین مردم مند، زندگی آنان با کار و زحمت و بهمت همین مردم تا مین میشود، بلکه خود نیز مانند تمام مردم غارت شده و اسارت زده کشور ما در تحصیل و تأمین آزادی و عدالت در کشور زینقند و در صورت استقرار یک رژیم ملی و دموکراتیک در ایران بنحو کامل از نعمات آن برخوردار خواهند شد.

سومین شاخه عده تبلیغات ملیتاریستی در ارتش ایران کوشش میشود به ارتشیان تلقین کنند که افتخار ایرانیان در ارتشیان در زمینه افتخارات تاریخی کشور است. کوشش میشود به ارتشیان تلقین کنند که افتخار ایرانیان مربوط و وابسته به لشکر کشیهای جهانگیرانه و اشغالگرانه است که در دوران باستان توسط برخی پادشاهان ایرانی انجام گرفته است. در این زمینه نه تنها با خصلت مستمکرانه جنگهای تجاویز علییه دیگران با خصلت عاد لانه جنگهای واقعی ایرانیان علیه تهاجمات یسان و در یک سطح قرارداد میشود، بلکه تهاجمات نظامی ارتش باستان ایران تجلیل میشود. به ارتشیان تلقین میشود که حرفه آنان کشتن و کشته شدن است، اشغال اراضی و تسلط بر ساکنان سرزمین مورد تهاجم است. حال آنکه اگر جنگهای تجاویز علییه دیگران با خصلت متجاوز مانند اسکندر، عمر بن خطاب، چنگیز، هلاکو، تیمور، محمود افغان و غیره در تاریخ کشور ما بحق باید مایه افتخار ما باشد، جنگهای اشغالگرانه و تجاویز که توسط ارتش ایران علیه ملل دیگر انجام گرفته است نه تنها افتخار آمیز نیست بلکه ننگ آهوست. سرچشمه افتخارات ملی ما لشکر کشیهای اشغالگرانه و مستمکرانه نیست بلکه فرهنگ ارزنده و پرشکوهی است که بهمت مردم ایران چه در دوران باستان چه در دوران قرون وسطی درخشیده است و بر جهان آنروز پرتو افکنده است. افتخار ملی ما سهم گرانبهائی است که خلقهای کشور ما در رشته های مختلف علوم و فلسفه و ادب داشته اند. مابحق و با سر بلندی میتوانیم بر جان برجسته اجتماعی، علمی و هنری کشور خویش مانند بزرگمهر، بزرویه، ابن مقفع، ذکریای رازی، رودکی، فردوسی، فارابی، ابن سینا، غزالی، بیرونی، نظام الملک، خیام، ناصر خسرو، نظامی، مولوی، خواجه نصیرالدین، سعدی، حافظ، بهزاد، قائم مقام، امیرکبیر و دهها و صد هاد انشمن بزرگ، هنرمند توانا و رجل اجتماعی مردم دست و ویراند یشد دیگر فخر کنیم. تاریخ ایران دارای صفحات زرینی است که نبرد خلقهای میهن ما را علیه ستم و بندگی و اسارت و تجاویز بیان میدارد. ما بحق و با سر بلندی میتوانیم بگردان نامداری مانند مزدک با مداد، سندباد، بومسلم خراسانی، بهافرید، بابک خرم دین، یعقوب لیث صفار و سرکردگان جنبش شعوبیه و قرافطه و اسماعیلیه و جنبشهای دیگر که در سراسر قرون وسطی بانثار بیدریغ جان خویش در برابر ستمگران داخلی و متجاوزان بیگانه ایستادگی کردند مفتخر باشیم. مایه افتخار ملی ما نام پیشوایان جنبش مشروطیت ایران مانند ستارخان، صر اسرافیل، ملک المتکلمین است، نام سرکردگان جنبش ملی ضد استعماری مانند حیدر عموغلی، شیخ محمد خیابانی، کلنل محمد تقی خان سپیان است، شهیدان راه استقلال و آزادی کشور در دوران حکومت استبدادی دست نشانده رضاشاه است که دکتر تقی ارانی بر رأس آنان قرار ارد. مردم ما همیشه بنامهای چون روزبه، سیامک و دهها افسردیگری که در راه نجات کشور و مردم از یوغ استعمار و استثمار مردانه بیکار کردند و مردانه از جان خود گذشتند افتخار میکنند. نام روزبه، سیامک و دیگر افسران رشید میهن پرست شهید ما بر روی پرچم ارتش آتی ملی و دموکراتیک ایران چون ستارگان پرفروغی خواهد درخشید چنین است شمه ای از دریای افتخارات واقعی ملی لجن مال میشود و در عوض از فلان لشکر کشی تجاویز کارانه، اشغالگرانه و اسارت بخش فلان پادشاه یا سلطان مستبد خونخوار تجلیل بعمل میاید.

چنین است بطور کلی تبلیغات نظامیگری یا ملیتاریستی و شاخه های عده آن در ارتش ایران. حال باید باین پرسش پاسخ داد که آیا چنین تبلیغات معیوب و مجعولی موثر است یا خیر. پاسخ

اینست که اینگونه تبلیغات بویژه در زمینه تلقین برتری ارتشیان بر افراد غیرنظامی در قشری از افسران جوان بلاتامیرو نیست. ولی این تا میروم از نظر کمی و هم کیفی محدود و در عین حال سطحی است، ریشه نمیگردد، زیرا پایه آن بر استدلالات غلط و غیرواقعی استوارست. کافی است بکسانیکه در معرض آسیب این تبلیغات قرار گرفته اند حقایق گفته شود تا تمام محصول کارد ستگاه تبلیغاتی میلیتاریستی درون ارتش یکباره بر باد رود. و این وظیفه و دشواری کنونی بر عهد میهن پرستان، ملیون و آزاد یخواهان غیرنظامی و همچنین افسران آزاد یخواه و شرافتمند و آگاه قرار دارد.

۳- تبلیغ بسود امپریالیسم و آنتی کمونیسم - اگر نخستین محور تبلیغات درون ارتش تبلیغات شاه پرستی و دومین محور آن تبلیغات میلیتاریستی است، سومین محور سیستم تبلیغات درون ارتش تبلیغات بسود امپریالیسم، تجاویز آن بطل جهان توأم با تبلیغات آنتی کمونیسم است. در این زمینه کوشش میشود که اولاً نقش تجاویز امپریالیسم و بویژه امپریالیسم امریکا بطل جهان نه تنها ترس دهد بلکه نقشی بسود آزادی ملل جلوه گر شود و ثانیاً در سایه آن پیمان سنتو و عضویت ایران در آن، پیمان دوجانبه نظامی ایران و امریکا، وجود مستشاران نظامی امریکائی در ارتش ایران، وابستگی ارتش ایران به ارباب جنگی امپریالیسم امریکا ضرر قلمداد گردد.

در اینگونه تبلیغات واژه ها و اصطلاحات خاصی بکار میرود که کلاً از قوام تبلیغاتی امپریالیسم اقتباس شده است. مثلاً جهانی که در معرض استعمار یا استعمار سرمایه قرار دارد "جهان آزاد" خوانده میشود. بهرگونه جنبش نجاتبخش ملی برجسب اغتشاش توأم با خطر کمونیسم بین المللی زده میشود. به بلوک بندی های تجاویزی نظامی صفت تد افعی داده میشود. مسابقه تسلیحاتی و کلیه اقداماتیکه جهان را بلبسه پرتگاه جنگ مهیب هسته ای میراند، نام اقدامات بخاطر حفظ صلح بخود میگیرد. نفوذ اسارتبخش امپریالیسم در کشورهای کم رشد، تهدید ارتشهای کشورهای مزبور بظواهر مستعمراتی عنوان کله دارد. مداخلات مسلحانه امپریالیسم در امور داخلی کشورهای کوچک اقدام پسند آزادی آنها و حتی پسند و ستانیه نامیده میشود و قس علیهذا. خلاصه امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم امریکا - این زاندارم بین المللی - منجی و مددکار ملل، حافظ آزادی، مدافع صلح و فرشته بشردوستی معرفی میشود. باید گفت که پایه اینگونه تبلیغات برآب است. حنای آن رنگی ندارد. ارتشیان فریب آنرا نمیخورند، زیرا حوادث روز مسره مشهود است. حوادث کنگو، ویتنام، جمهوری دومینیک و دهها صدمه ها و واقعه بزرگ و کوچک دیگر پیوسته پدیده این رشته تبلیغات را میدرد. حقایق سرسختند و از پشت دود تبلیغاتی هر قدر هم ضخیم باشد خود را در معرض دید مردم و نیز ارتشیان قرار میدهند.

تبلیغات ضد کمونیستی و ایجاد توهم در باره متوسک "خطر کمونیسم" از اصلاحهای عمده این رشته تبلیغات است. این سلاح نیز چه در مقیاس جهانی و چه در ایران و ارتش آن در نتیجه برخورد به صخره حقایق همواره بیشتر کند میشود. کامیابیهای شگرف کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی در زمینه های علمی، اقتصادی و فرهنگی، گسترش روز افزون روابط اقتصادی و فرهنگی کشورهای سوسیالیستی - کشورهای دارای نظامهای اجتماعی گوناگون، کوشش پیگیر اتحاد شوروی در راه حفظ صلح و خلع سلاح، آشنائی همواره وسیعتر و عمیقتر مردم به برتری نظام اجتماعی - اقتصادی سوسیالیسم که مبری از هرگونه استعمار و ستم اقتصادی، اجتماعی و ملی است، اطلاع از گسترش آزاد یهای وسیع که مردم در کشورهای سوسیالیستی از آن برخوردارند، همواره اثرات تبلیغاتی آنتی کمونیسم را میزداید.

از شاخه های عمده تبلیغات ضد کمونیستی درون ارتش که با تعلیمات نظامی نیز توأم است تبلیغات و تعلیمات علیه عملیات پارتیزانی و قیامهای مسلحانه خلق است. در قوام اینگونه تبلیغات، پارتیزان ^{نیست} و گوی یکی است. در ارتش ایران تعلیمات ضد پارتیزانی خاصی زیر نظر مستشاران نظامی امریکائی داده میشود. در آموزشگاههای نظامی دانشگاه افسری دانشگاه جنگ و واحدهای نظامی عملیات پارتیزانی در کشورهای

مخطف و طرق جنگ ضد پارتیزانی تدریس و تعلیم میشود. در این تعلیمات بدیهی است پارتیزانها و یا مردمی که مسلحانه قیام کرده اند دشمن معرفی میشوند. بدین ترتیب پیوسته خصوصیت نسبت به پارتیزان و یا قیام مسلحانه ملی به ارتشیان تلقین میشود. طی این آموزش همچنین مداخلات مسلحانه امپریالیسم امریکا تهره میشود و نیز زمینه فکری در ارتشیان برای مداخلات مسلحانه احتمالی امریکا در ایران فراهم میگردد. در مورد ضرورت قلمداد کردن شرکت ایران در بلوک نظامی سنتو، پیمان نظامی و چنانچه با امریکا، وجود مستشاران نظامی امریکائی، خرید اسلحه از امریکا - خلاصه هرآنچه که موجب وابستگی ارتش ایران به پنتاگون است پایه استدلال تبلیغات در ارتش تقریباً چنین است:

"جهان به دو بخش تقسیم شده است. یک بخش آنجهان سرمایه داری یا باصطلاح "جهان آزاد" است. بخش دیگر کمونیستی است. در آس ایالات متحده امریکا و در آس دیگری اتحاد جماهیر شوروی است. بین این دو بخش نبرد حیاتی و ممتدی جریان دارد. ایران در بخش سرمایه داری یا بخش زیر نظر غرب و امریکا واقع است. لذا باید از هر لحاظ منجمله نظامی با کشورهای غربی و مقدم بر همه - ایالات متحده امریکا پیوند داشته باشد."

این استدلال بکلی مغلطه و سفسطه آمیز است. نتایج عملی نیز که از آن اخذ شده و کشور ما را به امپریالیسم وابسته است در قطب مقابل منافع خلق ما، مصالح ملی ما، استقلال میهن ما، شایستگی ارتش ایران قرار دارند. ارتشیان مانند همه مردم این نتیجه زیان بخش و اسارتگرایی بینند، ولی آن است لال فریبنده است و ممکن است افرادی را اینجا یا آنجا گمراه کند. آن دیدگاهی که واقعیت اوضاع جهان در آن ما را در معرض دید قرار میدهد کد است؟ جهان امروز را از کدام نظرگاه باید نگریست؟

در جهان امروز نبرد حیاتی و ممتدی در جریان است. در یک جبهه این نبرد بزرگ نیروهای سیستم سوسیالیسم جهانی، جنبشهای آزاد بخش ملی، طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری، نیروهای ترقیخواه و خواستار دموکراسی و جنبش صلح قرار گرفته است. در جبهه مقابل، نیروهای امپریالیستی و استعمار و اقلشمار ارتجاعی کشورهای مخطف، دواثر حاکم مرجع و دولت های دست نشاند امپریالیسم قرار دارند. توانائی جبهه نخست دما و پیروزی است. قدرت جبهه دوم همواره روبکاهش است. غلبه جبهه نخست موجب آزادی و استقلال ملل از قید هرگونه استعمار، وابستگی و اسارت در درجه اول و سپس رهائی از هرگونه ستم اقتصادی و اجتماعی است. مردم ما از زمره نیروهای ذخیره جبهه نخست یعنی جبهه آزادی ملی، دموکراسی صلح و سوسیالیسم اند. رژیم حاکم بر کشور ما جزئی از نیروهای جبهه دوم، یعنی جبهه امپریالیسم و استعمار است. وظیفه مردم ما انتقال نیروی ذخیره خویش به جبهه مقدم نبرد ضد امپریالیستی است. وظیفه ارتشیان ما پیوستن مردم ما، کمک مردم ما است که در این نبرد بزرگ نه بعنوان نیروی ذخیره بلکه مانند نیروی رزمند شرکت جویند. در چنین صورتی است که ارتشیان وظیفه میهنی و ملی خود را بنحوی شایسته و افتخارآمیز انجام داده اند. این انتقال نیروی ملی ما از ذخیره بصحنه نبرد استقلال کشور ما را تأمین خواهد کرد. حکومتی ملی و دموکراتیک در کشور ما مستقر خواهد ساخت. حلقات زنجیر اسارت ما مانند پیمان سنتو، پیمان نظامی و چنانچه با امریکا، سلطه مستشاران نظامی و غیر نظامی امریکائی، وابستگی ارتش ما را به پنتاگون، وابستگی سیاسی و اقتصادی ما را به غرب امپریالیستی خواهد گسست. آنگاه کشور ما، میهن ما، مردم ما میتوانند با گامهای بلند بسوی سعادت و بهر روزی گام بردارند. آنگاه ارتش ایران دیگر ارتش شاهنشاهی نخواهد بود، ارتشی ملی و میهنی خواهد بود، در قلوب مردم ما جای خواهد داشت. ارتشیان افراد میهنی و شایسته هرگونه مهر و احترام مردم خواهند گشت و از تمام مواهب کشوری مرقی، جامعه ای سعادت مند برخوردار خواهند شد.

از چنین نظرگاهی است که ارتشیان باید بوضع جهان در آن ما، بموقعیت کشور ما در این جهان، بیوظایف خود درقبال تحولات در آن ما بنگرند.

از جمله وسائلی که سران رژیم برای تهدیل ارتش یماشین سرکوب کنند ه مردم و جنبش آزاد بیخش خلق مابکار میزند یکی هم منع ارتشیان از مد اخله و شرکت در امور اجتماعی و سیاسی است، تا جائیکه حتی برخلاف قانون اساسی حق را می انتخاباتی نیز از آنان سلب شده است. این اقدام تحت این عنوان انجام میگرد که گویا اصول ارتش جدا از سیاست است. شاه در مصاحبه ایکه در زمستان سال ۱۳۴۳ با فرستاده ویژه راد یوی سوئیس انجام داد این دیوی را با این جمله اد ا کرد: « ارتش ایران بطور مطلق از سیاست بدور است.» این یکی از سخیف ترین و در عین حال ریاکارانه ترین ادعاهائی است که از بد و تا «میس ارتش منظم و دائمی ایران بر زبان زما مد اران ایران و هواد اران رژیم استهد اد سلطنتی، چه در زمان سلطنت مطلقه رضاشاه و چه در دوران سلطنت استهد ادی پسرش محمد رضاشاه، پیوسته جار است. این ادعا که شاه برای هزارمین بار آنرا تکرار کرد سخیف و دروغ است، زیرا ارتش ایران بشابه سازمان مسلحی که سیاست شاه بد ولتهایش را از طریق اعمال قهر بموقع اجرا میگذارد، نه فقط از سیاست بدور نیست بلکه در خدمت سیاست است. خسرو روزبه قهرمان ملی ایران درد ادگاه نظامی در این مورد میگوید:

«چه کسی میتواند منکر این حقیقت شود که رژیم فعلی حاکم بر کشور یک رژیم سیاسی است. اگر در این تردید نیست و اگر ارتش و سایر نیروهای نظامی تمام قدرت خود را برای حفظ این رژیم و سرکوب مخالفان بکار میبرند دیگر چه تردیدی در مسئله مد اخله ارتش در سیاست باقی میماند.»

این حقیقت روشن و انکارناپذیر است که امروز دیگر همه کس در کشور ما چه نظامی و چه غیر نظامی از آن آگاهی دارد. خود شاه و دیگر گردانندگان رژیم نیز از هر کس بهتر باین امر واقفند و فقط بقصد عوام فریبی ادعا ریاکارانه تکرار میکنند که گویا ارتش از سیاست بدور است. اینان در واقع میخواهند بگویند که افسران و افراد ارتش ایران نباید در جهتی مخالف با سیاست رژیم و شاه گام بردارند، حق ندارند در سر نوشت میهن خویش بنفع مردم، بنفع استقلال واقعی کشور، علیه نفوذ کشورهای استعمارگر در ایران مد اخله نمایند. آنان باید کورکورانه مطیع فرامین شاه و مجریان سیاست هیئت حاکمه باشند، حتی اگر این فرامین و سیاست آشکارا استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را پامال کند و مردم را اسیر و بند یک مشت غارتگر خارجی و تاراجگر داخلی نماید. خسرو روزبه در این باره نیز سخنانی روشن دارد. او میگوید:

«بیطرفی و برکناری این نیروها (ی مسلح) از سیاست افسانه ای پیش نیست و تمام سخت گیریها که در این زمینه میشود فقط بخاطر آنست که مبادا این نیروها از این پس مد اخله خود را در جهت مخالف طبقات حاکم، که اکنون در اختیار آنها هستند، اعمال نمایند.»

علاوه بر خود ارتش و دیگر نیروهای مسلح که وسیله اعمال قهرآمیز سیاست رژیم میباشند، ما مشاهده میکنیم که گروه بزرگی از افسران سرسپرده بعنوان سناتور، وزیر، معاون وزیر، مد یوکل، استاند ار و انواع مقامات دیگر علنا دست اندر کار و مأمور اعمال و اجرای سیاست رژیم اند. و این امر بنحو بارزی نشان میدهد که تزد مد اخله ارتش در سیاست تنها وسیله ایست برای درنگداشتن ارتشیان از مردم، بخاطر جلوگیری از پیوستن ارتشیان بد مردم، جهت مانعیت از همکاری ارتشیان با نیروهای ملی و ترقیخواه کشور. ولی این تزد هیچگاه نتوانسته است اکثریت ارتشیان را قریب دهد. تاریخ ۴۰ ساله اخیر کشور ما گواهی میدهد که همواره علیرغم سد های «قانونی»، افسران گروه گروه بمدان مبارزات سیاسی بسود خلق و آزادی و استقلال کشور ما گام نهاده اند و خطر مرگ هم آنان را از انجام این وظیفه خطیر ملی باز نداشت. میتوان تردید نداشت که در آینده نیز ارتشیان شرافتمند و میهن پرست با احتیاط ولی با پیگیری و سرسختی پیوند خود را با نیروهای ملی و موکراتیک کشور استحکام خواهند بخشید، باز نیروی کار دانی ولی بی باک و مصمم خود را برای کمک به رستخیز ملت غارت شده و استعمارزده ایران آماده خواهند کرد و با اعتقاد به پیروزی

بررزی استعمار پدیده بود ملی کید تا در راه خلق با منانیت و استحکام گام برخواهند داشت .

ارتش شاهنشاهی بمشابه ارتش مستعمراتی

زنجر اسارتی که ارتش ایران را بدست مستشاران نظامی امریکائی سپرد، آنرا به اربابه جنگی پنتاگون بسته، بارنگ واهانت سنگینی بردوش ارتشیان ایران نهاد که دارای چهارحلقه عمد میباشند: یکی قرارداد معروف بقرارداد ساعد - در نفوس و دیگری قرارداد معروف بقرارداد جم - الن و سومی قرارداد دوجانبه نظامی با امریکا و چهارمی قانون اعطای مصونیت سیاسی وقضائی بمستشاران نظامی امریکائی . بیمان سنتو زنجیر دیگری با مضمون مشابهی است . نیازی نداریم که کلیه مواد قرارداد های مزبور را یک یک بازگو و مورد تفسیر قرار دهیم . کافیهست چند ماده از این قرارداد ها را یاد آور شویم تا مضمون ومحتوی آنها روشن گردد .
در ماده ۱۲ قرارداد جم - الن منقده در سال ۱۳۲۶ گفته میشود :

رئیس و اعضا " میسیون نظامی ایالات متحده امریکا مجازند کلیه ادارات ارتش را بازدید و بازررسی کنند . افسران ایرانی موظفند که تمام کمکهای لازم رایبه بازرسان امریکائی بنمایند و کلیه اسناد ونقشه ها و گزارشات ومکاتبات را در دسترس آنان قرار دهند .
در ماده ۱۰ قرارداد گفته میشود :

اعضا " میسیون با درجه ای که در ارتش ایالات متحده امریکا دارند انجام خدمت خواهند کرد . ولی آنان مافوق تمام افسران ایرانی که دارای همان رتبه هستند محسوب خواهند شد .
ماده ۲۴ قرارداد چنین است :

طی تمام مدت اعتبار این قرارداد و یادوره تمدید آن دولت ایران نمیتواند هیچ خارجی غیر امریکائی برای سرویسهایی که با ارتش ارتباط دارند استخدام نماید .
در ماده دوم قرارداد دوجانبه نظامی با امریکا گفته میشود :

دولت ایران متعهد میشود کارشناسان نظامی امریکائی را برای خدمت در ارتش ایران بپذیرد . کارشناسان مذکور موظفند فقط دستورهایی دولت ایالات متحده امریکا را بمسوقه اجرا بکنند .

قانون اعطای مصونیت سیاسی وقضائی به مستشاران امریکائی نیز چنانکه میدانیم این افسانه را که گویا مستشاران امریکائی خدمتکار دولت ایران اند برپا داد .
شاه هیچگاه متن این قرارداد ها ومواد آنها را اعلام وعلنی نکرده است . آنها را از مردم و ارتشیان پنهان نگاه داشته است ، زیرا همه مواد اسارت بخش این قرارداد ها صراحتا اعلام میدارند که ارتش ایران ارتشی ملی نیست ، ارتشی است مستعمراتی . ارتشی است که از افراد و کادربومی تشکیل یافته ولی سکنان فرماندهی آن دردست استعمارگران امریکائی است ، زانده ارتش امریکا ، مجری دستورو فرمانهای دولت امریکای شمالی و پنتاگون میباشد .

درعین حال میدانیم که در بیمان دوجانبه نظامی با ایالات متحده امریکا ماده دیگری وجود دارد که طبق آن بدولت امریکا حق داده شده است که درصورت وقوع " تجاوز غیر مستقیم " بانپروی خود بدولت ایران کمک کند . بعبارت دیگر طبق این ماده دولت امریکا جواز تحصیل کرده است که درصورتیکه سرکوب جنبش ملی ماتمها بوسیله ارتش شاهنشاهی میسرنگرد بانپروی مسلح خود مستقیما بسرکوب جنبش رهائی بخش ما اقدام کند .

این ماده قرارداد دوجانبه همراه باسلطه بی قید وشرط مستشاران نظامی امریکائی بر ارتش ایران که طبق مواد قرارداد های چهارگانه مذکور تا " مین گردیده است و حقیقت انکارناپذیر را آشکارانشان میدهند نخست نشان دهنده ائتلاف و اتحاد سیاه هیئت حاکمه مرتجع و خائن ایران بسرکردگی شاه با امریکالیسم امریکابر ضد ملت ایرانست . دوم - که خود امری جالب توجه ومهم است - نشان دهنده عدم اعتماد هم

رژیم شاه و هم امیرالایم امریکانست به ارتش ایران میباید.
اگر شاه نسبت به ارتش ایران اعتماد میداشت نیازی پیدا نمیکرد که آنرا در اختیار امریکائیان بگذارد.
اگر امیرالایم امریکان نیز به ارتش ایران اعتماد میداشت نیازی پیدا نمیکرد که خود آنرا در دست خویش گیرد.
این هردو رسوائی این اقدام را بجان میخرند، زیرا خود را مجبور می بینند. این عدم اعتماد بی پایه نیست.
هم شاه و هم اربابان آنسوی اقیانوس وی به تجربه دریافته اند که ارتشیان ایرانی را با ستثنای چند تیمسار و
افسر خود فروخته نمیتوانند تکیه گاه اطمینان بخشی برای خود محسوب دارند. آنها نه فقط این امکان را منتفی
نمیدانند که به هنگام اوج جنبش نجات بخش ملی سربازان و افسران را بصف مردم بپیوندند و لوله اسلحه خود
را بسوی دشمنان داخلی و خارجی برگردانند، بلکه این احتمال را هم منتفی نمیشمرند که انفجاری علیه رژیم
استعماری پدید آوردست نشانده شاه از درون خود ارتش آغاز شود.

مورد اول را از زبان مفسر مشهور امریکائی والتو لیپمان تکرار کنیم که میگوید:

"شاه ایران برای تأمین سلطه خود بر اوضاع نیروهای نظامی را افزایش میدهد. اما خود
این امر که ارتشیان علیه او قیام خواهند کرد یا نه مسئله ایست که روشن نیست. رژیم
جنبشهای آزاد و پخواهانه به ارتش نیز سرایت کرده است."

برای مورد دوم میتوانیم گفته ای را از ادوارد سابلیه - مفسر تلویزیون پاریس و از نویسندگان نشریه
"کاندید" چاپ فرانسه بازگو کنیم که در آخرین مصاحبه اش شاه بوی گفته بود "ارتش شاهنشاهی همواره نسبت
با وفادار است." سابلیه بدنبال این مصاحبه در "کاندید" مقاله ای مینویسد، در آن خطراتی که رژیم
شاه را تهدید میکند از نظر خویش بر میشمرد و دو مین خطر را چنین بیان میدارد:

"خطر دوم که مانند اولی وحشتناک است همانطور که در تهران گفته میشود وجود افسر
گنایم یا "سرهنگ فردا" است که روزی با چند زره پوش بتواند قصر سلطنتی را محاصره کند
مسلمانان افسران از همه جهت تحت نظر شاه هستند. ارتش بهترین پشتیبان سلطنت است،
ولی در عین حال همین ارتش است که طبق اندیشه برخی ایرانیان میتواند با نقاب
خشنی دست زند."

شاه و جاسوسان مستشاران امریکائی با این امر بهتر از والتو لیپمان و ادوارد سابلیه واقفند. ولسی
آگاهی به امری مانع از وجود و بروز آن نمیشود. بویژه امری نظیر خشم مقدس افسران شرافتمند و مین پوست،
خشم مقدس زحمتکشانی که بلباس سربازی درآمده اند، خشمی که ریشه های عمیق اجتماعی و اقتصادی دارد.
آخرین بار مظاهری از این خشم را پس از اعطای مصونیت به مستشاران امریکائی مشاهده کردیم. روزنامه
"پتیوت" چاپ دهلوی طی مقاله ای که به تحلیل علل و نتایج اعطای مصونیت به مستشاران نظامی امریکائی و اخذ
۲۰۰ میلیون دلار وام برای خرید اسلحه از امریکا اختصاص داده بود از جمله نوشت:

"مجلس ایران با اکثریت آراء قانون مژبر را ۱۳ اکثر تصویب کرد. بمحض اینکه خبر این
واقعه انتشار یافت يك سلسله تظاهرات که از پشتیبانی کامل ارتش برخوردار بود در کشور
آغاز گشت. اکثریت افسران جوان و سربازان ارتش با اعطای مصونیت سیاسی بسره
مستشاران امریکائی جدا مخالفند. روشنفکران بخش آمده اند و در روزهای اخیر امراتی
بسیاری پخش شده است که در آنها گفته میشود رژیم استعماری در ایران احیاء میشود
و مشتری ثروتمند که مجلس را در دست دارند کشور را بواشنگتن فروخته اند. روشنفکران،
دانشجویان و افسران جوان که بیش از همه بهیچان آمده اند از حمایت کامل روحانیت
برخوردار میباشند."

ارتش شاهنشاهی بمقابل ماشین مسلح رژیم از لحاظ ماهیت خود ضد ملی و ضد دموکراتیک است.

این ارتش از لحاظ ظاهر خود نیز به هنگام رژه و سان پرطعراق است. ولی اگر از دیدگاه جنبش آزادی بخش ملی بد آن بنگریم ملاحظه میکنیم که درون آن بسی بیخبرنج تو و امید بخش تو می باشد. درون آن نیروهای نهفته بالقوه ای وجود دارند که میتوانند در شرائط معینی به نیروهای بالفعلی بسود مردم و آزادی و استقلال مابدل شوند و وارد میدان عمل گردند.

وظیفه همچنان که در آغاز این مقال گفتیم عبارت از آنست که باین نیروهای نهفته توجه شود و در راه تبدیل آنها به نیروهای بالفعل ضد استبدادی و استعمار پند یوکنونی مستولی بر کشور ما، از هرگونه کوشش و مجاهدتی فروگذار نگردد.

۲۸ ایان ۱۳۴۴

تصحیح

در مقاله "شمه ای از تاریخ ارتش ایران و مبارزات دمکراتیک درون آن" منتشره در شماره دوم سال ششم، صفحه ۴۰ نام ستوان یکم نجفی از شهید ای قیام خراسان در اثر اشتباه چاپی از قلم افتاده است.

در صفحه ۱۱۰ همین شماره بجای "ادیانیکه" بخلط "ادیانیکه" و نیز در صفحه ۱۱۱ بجای "بیکار خرد" بخلط "بیکار خود" چاپ شده است. شش بیت آخر صفحه ۱۱۹ مربوط به قسمت "فخر گرگانی و خیام" است و باید در صفحه ۱۱۰ جای گیرد.

در شماره ۳ سال ششم در صفحه بندی اشتباه رخ داده و صفحه ۸۱ باید بین صفحات ۸۰ و ۸۳ قرار گیرد. در صفحه ۸۱، سطر ۲۳ بجای "ده" د و چاپ شده است.

لطفاً این اشتباهات را اصلاح فرمائید.

کنسرسیوم بین المللی نفت

عده ترین اهرم تسلط استعمار نوین در ایران

وضع اقتصادی و سیاسی ایران در یازده ساله اخیر تجسم کاملی است از تسلط استعمار نوین. عده ترین اهرم در استقرار این تسلط کنسرسیوم بین المللی نفت است که قرارداد آن یازده سال قبل / هفتم آبانماه ۱۳۳۳ / بکشور ما تحمیل شده است. بدنبال مقاله های منتشره در "دنیا" درباره صنایع نفت ایران، مقاله زیر نیز بمناسبت یازدهمین سال تحمیل قرارداد کنسرسیوم جهانی نفت از نظر خوانندگان عزیز میگذرد.

استقرار تسلط کنسرسیوم بین المللی

استقرار تسلط انحصارات نفتی امپریالیستی بر ثروت و صنعت نفت ایران موجبات تبعیت مجدد اقتصاد و سیاسی و اسارت ایران را بوسیله امپریالیسم بنانهاد. هر مرحله از تقویت مواضع کنسرسیوم بین المللی نفت در صنایع نفت ایران مرحله جدیدی در بسط نفوذ و تحکیم مواضع استعمار نوین بود. تهدیل کنسرسیوم در ۱۱ سال گذشته یکی از عده ترین غارتگران ثروت نفت ایران جریانی است که تبدیل سریع ایران را به عرصه غارت همه جانبه اقتصادی و فشار شدیدی سیاسی استعمار نوین در خود منعکس میگرد.

در دوران مبارزه بخاطر ملی شدن نفت (سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۰) کشور ما ایران در آستانه رهایی از تسلط سرمایه خارجی قرار داشت و در راه استقلال سیاسی و اقتصادی گام برمیداشت. این پروسه تاریخی را مبارزه در راه ملی شدن نفت و تصویب قانون ملی شدن نفت در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ پایه گذاری نمود. اجسرای قانون ملی شدن نفت بوسیله دولت مصدق به محو کامل مواضع شرکت غاصب سابق انجامید و این شرکت غارتگر را که مدت نیم قرن منحصراً ثروت نفت ایران را غارت مینمود و به عده ترین اهرم تسلط امپریالیسم بورژوازی امپریالیسم انگلیس بدل شده بود از ایران طرد نمود. تجدید تسلط انحصارات امپریالیستی نفت پس از سرنگون ساختن دولت مصدق در کودتای استعماری و ضد ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نه فقط جریان تاریخی آزادی ایران را از تبعیت سیاسی و اقتصادی امپریالیسم متوقف ساخت، بلکه به اسارت شدید تو میهن رنجیده ما منجر گردید. این امریست که در آن برای شناخت عده ترین جریان تاریخ یازده ساله اخیر ایران حائز کمال اهمیت است. در یازده ساله اخیر ایران بمیزان بیشتری نسبت به دوران قبل از ملی شدن بدل به عرصه غارت سرمایه های خارجی گردید، سیاست داخلی و خارجی نیز نفوذ دول امپریالیستی بورژوازی آمریکا و انگلستان قرار گرفت و گذشته از آن ایران بحیطه نفوذ و تسلط چنان پیمانهای نظامی استعماری جلب شد که با مسائل دفاعی آن هیچ وجه اشتراکی ندارد.

قبل از استقرار تسلط کنسرسیوم بین المللی نفت بر ثروت و صنعت نفت ایران دامنه نفوذ سرمایه های انحصاری بر اقتصاد ایران نسبتاً محدود بود. در عرض یازده سال گذشته سرمایه های انحصاری امپریالیستی نه فقط تمام ثروت و صنعت ملی شده نفت ایران را زیر تسلط خود درآورد و نه فقط با قرارداد های تحمیلی جدید بمناطق دیگر نفتی ایران دست یافت و ایران را بزیر اسارت قرضه های کمر شکن و استقلال بر باد ده کشانید، بلکه نفوذ خود را بر همه امور ورشته های مالی و اقتصادی، منجمله سرمایه های بانکی و بیمه ای، بازرگانی خارجی و داخلی، صنایع ملی، امرو حمل و نقل و حتی کشاورزی نیز بسط داد. صحبت بر سراحیا سزاده

تسلط سرمایه خارجی بر اقتصاد ایران با اشکال و مقیاسی که قبل از ملی شدن نفت وجود داشت نیست. صحبت بر سر آنست که در یازده سال گذشته شکل‌های جدید و مرکب تری از تسلط سرمایه های انحصاری به اشکال سابق افزوده شده، و آقایی سرمایه خارجی در اقتصاد ایران مقیاس بس عظیمتری یافته، نفوذ سرمایه های انحصاری در اقتصاد ایران به مراتب افزوده شده و با مال غارت ثروت ملی ایران بوسیله امپریالیسم چنان مقیاس عظیمی بخود گرفته که با دوران قبل از ملی شدن صنایع نفت اصولاً قابل مقایسه نیست. بطور اخصصاً میتوان گفت که اقتصاد ایران در یازده ساله گذشته بدل به اقتصادی دارای خواص شوکولونیا لیستی گردیده است.

یکی از نتایج مهم مبارزات ملت ایران برای ملی کردن صنایع نفت آن بود که در جریان این مبارزه به تسلط سیاسی امپریالیسم در ایران ضربات جدی وارد آمد. در جریان این مبارزه دولت مصدق تا اجرای کامل سیاست ملی مستقل چه در داخل و چه در خارج کشور نزدیک شد. تجدید سلطه انحصارات نفتی بین المللی بر ثروت و صنعت نفت ایران به این وضع نیز صدمات جبران ناپذیر وارد آورد. پس از تحمیل قرارداد باطل کنسرسیونم فقط پیروزیهایی که در دوران ملی شدن صنایع نفت در امتحان استقلال سیاسی ایران بدست آمده بود محو و نابود گردید، بلکه شکل‌های جدید دیگری هم بر روش‌های کهنه تسلط سیاسی استعمار بر حیات کشور ما افزوده شد.

سیاست خارجی ضد ملی و سرکوب لاینقطع دموکراسی در یازده ساله اخیر نشانه های آشکار تحکیم تدریجی مواضع سیاسی استعمار نوین در ایران بشمار می آید. برای نمایانن در عرصه های دیگر نفوذ استعمار نوین در حیات یازده ساله اخیر ایران میتوان به تسلط آشکار امپریالیسم امریکایرشدون فرهنگی و هنری، بوجود راد یو و تلویزیون امریکا در ایران، به فعالیت سپاه صلح امریکا و اشکال دیگر تسلط امریکائیه بر حیات جامعه ایران اشاره نمود.

دردوران بین دو جنگ جهانی اول امپریالیستی ابتدائ انگلستان و سپس آلمان هیتلری برای جلب ایران به توطئه های گوناگون نظامی و سیاسی مساعی بسیاری بکار بردند. اقداماتی که در این زمینه در سالهای تسلط کنسرسیونم صورت گرفته و در نتیجه ایران به تحیت نظامی دول استعماری و بویژه امپریالیسم امریکا درآمده - اقداماتی هستند که با آنچه تا قبل از یازده سال اخیر صورت گرفته قابل مقایسه نمیشد. تعهدات نظامی و استراتژیکی که در عرض یازده سال گذشته بشکوه ما تحمیل گردیده و از آن جمله اند: تعهدات نظامی ناشی از الحاق ایران به پیمان نظامی بغداد در ۱۹۵۰ و سپس سنتو، تعهدات نظامی ناشی از انعقاد قرارداد دو جانبه نظامی با امریکا در سال ۱۹۵۹، تعهدات استراتژیکی ایران در خصوص اجرای پروژه های دارای اهمیت نظامی در جریان اجرای نقشه هفت ساله دوم در سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۴. تعهدات مربوط به افزایش نیروهای مسلح در ارتش تا ۲۵۰ هزار نفر، تعهد تسلیح ارتش ایران با سلاحها امریکائی، تعهد تضمین نظارت مستشاران نظامی امریکا بر ارتش ایران و بالاخره واگذاری مصونیت سیاسی به همین مستشاران که در مهبوله سال گذشته صورت گرفت - اینها موجبات استقرار اشکال نوین تسلط نظامی استعمار را بر ایران فراهم آوردند.

در جواب این سؤال که از میان عوامل مختلف چه عاملی بیش از همه موجبات استقرار و توسعه تسلط استعمار نوین را در عرض یازده سال گذشته در ایران فراهم آورد به با اطمینان کامل میتوان چنین جواب داد: عامل عمده تسلط بسط یابنده اقتصادی، سیاسی و نظامی استعمار نوین در یازده سال گذشته در ایران تجدید تسلط انحصارات امپریالیستی نفت بر ثروت و صنعت نفت ایران است. عوامل زیادی در اسسارت شوکولونیا لیستی ایران در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد مؤثر بوده اند. اما نقش عمده را در این امر تسلط کنسرسیونم بین المللی نفت ایفا کرده و میکند و به همین جهت است که از آن باید بعنوان عمده ترین اهرم تسلط استعمار نوین بر ایران نام برد.

نیروهای خارجی عمده ای که در تدارک و اجرای کودتای ننگین ۲۸ مرداد الهام بخش دول امپریالیستی

امریکا و انگلیس بود و در نتیجه اول انحصارات بین المللی نفت بودند. به همین جهت اولین مذاقیقه دولتی که پس از کؤید تا روی کار آمده شد آن بود که ثروت و صنعت نفت ایران را در اختیار همین انحصارات قرار دهد. تشکیل کمیسیون نفت اولین اقدام دولت زاهدی پس از وقوع کؤید تا بود. زاهدی که هنوز موفق نشده بود نام اعضای کمیسیون نفت را از امریکا دریافت دارد، در اولین کمیسیون نفت از نراله جهانگیر، ابوالفضل لسانی، دکتور بیرونی و فتح اله نفیسی دعوت کرد تا مقدمات مذاکرات سریع را جمع به تسلیم نفت ایران را به انحصارات نفتی امریکا و انگلیس فراهم آورند. اما این کمیسیون هنوز تشکیل جلسه نداده بود که هوور مشاور وزیر خارجه وقت امریکا وارد تهران شد.

هربرت هوور به محض ورود به ایران بدولت زاهدی دستور تشکیل کمیسیون دیگری را داد. اعضای کمیسونی که هوور تشکیل آنرا براهی پیشنهاد نمود عبارت بودند: از سهیلی سفیر کبیرا ایران در لندن، نراله انتظام سفیر کبیرا ایران در واشتگتن، عبد اله انتظام وزیر خارجه، دکتور علی امینی وزیر ارائی، محمد نمازی وزیر مشاور، شادمان وزیر اقتصاد و یک دلال نفتی بنام ساموئل ناکازیان. ظاهرا ریاست این کمیسیون با وزیر ارائی وقت امینی بود ولی ریاست واقعی آن با همان هربرت هوور مشاور وزیر خارجه امریکا و مشاور کارتل بین المللی نفت در وزارت خارجه امریکا بود. اعضا کمیسیون جدید نفت بلافاصله تحت نظر هوور شروع به وین و یاد تحقیقت ترجمه دستوراتی نمودند که قبلا تحت عنوان مواد قرارداد نفت بوسیله کارشناسان کارتل بین المللی نفت در نیویورک تنظیم گردیده بود.

اوائل مهرماه ۱۳۳۲ یعنی بفاصله یکماه پس از کؤید تا هوور مسافرتی به امریکا نمود و سپس در ۲۵ مهر ماه به تهران بازگشت. در جلساتاتی که با شرکت هوور تشکیل گردید و صورت جلسات آن بشماره ۵۵ موزخ ششم آبان ۱۳۳۲ ضمن گزارشی به هیئت دولت داده شد، اعضا کمیسیون بدستور هوور موافقت خود را با تسلیم نفت ایران به کنسرسیومی مرکب از کمپانیهای نفتی امریکا و انگلیس ابراز داشتند. بدین شکل اولین قدم در تحمیل قرارداد باطل کنسرسیوم بین المللی نفت برداشته شد.

اگر ترس از خشم عمومی ملت ایران نبود قرارداد نفت در همان آبان ۱۳۳۲ به ایران تحمیل میشد. اما ماقدمین قرارداد ننگین چون میدانستند تحمیل چنین قراردادی بدون شبهه افکار عمومی را برآشفتنه خواهد کرد، قبل از اقدام به تحمیل علنی قرارداد به ایجاد شرایط لازم برای انجام خیانت پرداختند. تحمیل قرارداد چنان محیطی طلب میکرد که حکومت زهر و قلداری از هر جهت بر اوضاع مسلط گردیده و نیروهای متوقی و ملی در همه جا چه در میان جامعه و چه در میان ارتش سرکوب شده باشد. اقدامات یکساله حکومت زاهدی از لحظه ای که کمیسیون نفت در اطاق درسته در اوآخر مهر و اوائل آبان ۱۳۳۲ طرح قرارداد را ریخت تا لحظه ای که متن امضاء شده قرارداد در هیچدهم مهرماه ۱۳۳۳ به مجلس تسلیم گردید متوجه ایجاد چنین محیطی بود.

شرح جنایات حکومت زاهدی در سرکوب نیروهای متوقی و ملی که صفحه بسیار ننگین استقرار حکومت کؤید تا تشکیل میدهد در این مختصر میسر نیست. اما بعنوان نمونه جنایاتی که حکومت شاه - زاهدی بخاطر تحمیل قرارداد باطل نفت به آنها دست زدند میتوان از اعدا امهای دسته جمعی افسران سازمان نظامی حزب توده ایران و حبس و توقیف صد ها و هزاران نفرو ترتیب محاکمات فرمایشی نام برد. دولت خائن زاهدی ۷۱ نفر از افسران را محکوم به اعدام نمود که ۲۱ نفر آنها همان موقع که قرارداد باطل کنسرسیوم به مجلسین فرمایشی داده شده بود تیرباران گردیدند. ۱۹۲ نفر از افسران محکوم به حبس ابد گردیدند. ۱۱۹ نفر از افسران محکوم به پانزده سال زندانی شدند. ۱۶۳ نفر از افسران نیز به مدتهای ازمه تاده سال به حبس محکوم شدند تا محیط مناسب برای تحمیل قرارداد باطل کنسرسیوم فراهم آید. باید خاطر نشان ساخت که در امر تعقیب سازمان نظامی دستگاہهای جاسوسی امریکا و انگلستان که بدستور شاهان نفت عمل میکنند مستقیما دست داشتند. از روی فشار شدیدی که به افسران میهن پرست ارتش وارد آمد میتوان قیاس کرد که چه فشار شدید و عظیمی به توده مردم و افراد مبارز وارد گردید و بجه شکل تعداد عظیمی مبارزین

قربانی شدن تائروت وصنعت نفت ایران مجدداً به تسلط انحصارات نفتی امپریالیستی درآید.

اقدام دیگری که کابینه زاهدی بمنظور تحمیل قرارداد نفت انجام داد، تشکیل مجلسین قومایشی و مسلوب الاختیار بود. طی ماههای بهمن و اسفند انتخابات شهری و سنا در اکثر نقاط و از جمله در تهران در محیط حقیقان کامل و بوقض مقررات انتخابات صورت گرفت و افراد سرسپرده ای بوکالت و سناتوری انتصاب شدند. باینحال که انتخابات در سخت ترین شرایط صورت گرفت معذک جالب است که تعداد نماینده ه و سنا تور به هرد و مجلس راه نیافتند که ننگ موافقت با قرارداد ننگین کتسرسیوم را بر خود هموار ننمودند. تاریخ ایران از این افراد برای همیشه به نیکی یاد خواهد کرد.

مجلس دهره هریچدهم در فروردین ۱۳۳۳ آغاز بکار نمود. همانموقع کتسرانس کاخ ابیض جهست رسیدگی نهائی بقرارداد تحمیلی از ۲۵ فروردین شروع بکار کرد. در مجلس و سنا نیز برای گذرانیدن قرارداد تحمیلی آماده گی دیده میشد. بطوریکه نمایندگان منصوب و دست نشانده علیه اقدامات حکومت ملی مصدق اعلام جرم نمودند و موقفیتهای دوران ملی شدن نفت را بصورت شکست جلوه دادند تا اقدامات عمومی را برای اجرای خیانت نفت آماده سازند.

در چنین شرایطی قرارداد بیچیده و مهم کتسرسیوم که آخرین مواد آن شب قبل از تسلیم بمجلس از انگلیسی بقارسی ترجمه شده بود برای باصلاح تصویب در هریچدهم هم همراه بمجلسین داده شده با تصویب یک فوریت در همان روز اول قرارداد بمجلس سنا فرستاده شد. برای آنکه از اجزای لازم پیرامون مواد قرارداد جلوگیری شود کابینه زاهدی با مشورت قبلها هریث رئیس مجلسین قرارداد را بصورت ضمیمه بماده واحده تسلیم شهری و سنا نمود. با وجودیکه نقض قانون در این مورد از طرف نمایندگان خاطر نشان شد معذک اکثریت هرد و مجلس با تسلیم قرارداد بصورت همان ضمیمه ماده واحده موافقت نمود و در تعجیل در خیانت اصرار ورزیدند. برای آنکه فشار دیگری بنمایندگان وارد شود جریان عادی تشکیل جلسات مجلسین را نیز بهم زدند. اکثریت خائن هرد و مجلس در تشکیل جلسات فوق العاده و پشت سرهم تأکید کرد. بطوریکه جلسات مجلس تا نیمه شب و با وجود خستگی مفرط نمایندگان ادامه مییافت. اکثریت خائن مجلسین بدین ترتیب عمال حقا اظهار نظر را از نمایندگان که بنام مخالف اسم نویسی کرده بودند سلب کردند. مثلاً وقتیکه محمد درخشش نماینده تهران در ساعت نه و نیم شب اجازه خواست بقیه وقت خود را فردا استفاده کند زیرا خستگی مفرط به او اجازه صحبت نمیداد، نمایندگان دست نشانده فریاد کشیدند خیر فردا نیست و فقط امشب است یا مثلاً وقتی که مرحوم سنا تور دیوان بیگی در سنا فرصت نفس خواست، سنا تورهای خائن با تقاضای او موافقت ننمودند. جالب اینست که نمایندگان و سنا تورهای خائنی که اصولاً قرارداد کمترین اطلاعی نداشتند و فقط اینرا میدانستند که باید راعی موافق بدهند، هرچه دلشان میخواست بچراغی میکردند. اما مجلسین شهراوسنا برای شنیدن نطقهای مستدل مخالفین وقت و آماده گی نداشتند.

فشاری را که در آنموقع بنمایندگان و سنا تورهای مخالف قرارداد وارد آمد سنا تور دیوان بیگی در نطق خود در جلسه پنجم آبان ۱۳۳۳ چنین توصیف کرده است: «بنده راشب چهارم آبان شب قتل حضرت امام حسن ثانیه شب اینچنانگاه داشتم که آنقدر حرف بزنم تا بواسطه کسالت از حال بروم. این فشار نیست؟» (۱). در جای دیگر نطق خود سنا تور دیوان بیگی میگوید: «ما مورین شهر بانی و حکومت نظامی نمیکند ازند جریانات روز و حتی مذاکرات مجالس قانونگذاری که مورد علاقه مردم است چاپ یاد درست منعکس شود. سنا تور وقاحت را بجای رسانیده که بد لخواه تصویر نمایندگان مبارز را در روزنامه ها سیاه میکند و روی اسم آنها خط میکشد. چرا؟ برای اینکه اینهایی تعارف میگویند مانفت یعنی قوت لایعوت مردم ایران را بیکسی نمیدهیم، عمال شسرکت سابق نفت راهم دیگر بخانه خود راه نمیدهیم که بیایند باد وز و کلک و باره بجان مردم بیفتند و خرابکاری بکنند» (۲).

بیانات نمایندگان مخالف در مجلسین شهراوسنا با وجودیکه در شرایط فوق العاده سختی اینرا از (۱) و (۲) بخشی از پهنوده نفت ایران - متن نطقهای سنا تور دیوان بیگی در مجلس سنا، صفحه ۸۷

گردیده معذک برونش نشان میدهد که قرارداد نه فقط از جهت عدم رعایت جهات قانونی بلکه حتی از این نظر که در شرایط غیرعادی و فرس‌ماژر با ایران تحمیل گردیده جنبه قانونی نداشته و نمیتواند داشته باشد. نطق مخالفین که همان هنگام تحمیل قرارداد بعمل آمده شبهه باقی نماند که قرارداد کنسرسیوم قرار داد باطل و غیرقانونی میباشد. این امر همانموقع گذراندن قرارداد از مجلسین از طرف نمایندگان مخالف تذکر داده شده و رسمیت قانونی دارد. سناتور دیوان بیگی که طی نطق مستدل خود به ۱۹ مورد زیر پا گذاشتن حقوق قانونی ایران در قرارداد کنسرسیوم اشاره نموده در شب چهارم آبان چنین گفته است: «ملت ایران بخود حق میدهد که در زمانی مساعد و محلی آزاد بتعهدات ناشی از قرارداد ی که طبق قوانین جاریه مملکت اساساً مخدوش است عمل ننماید» (همانجا، صفحه ۲۵). همین سناتور وطن پرست هنگامیکه نطق خود را در مخالفت با قرارداد روز پنجم آبان ۱۳۳۳ بیایان میرسانید این نطق را با این جمله پایان داد: «نمیدانم این قرارداد را که با زور و فشار و بدون رعایت قوانین جاریه بتصویب مجلسین میرسانند تاکی دوام خواهد کرد؟». ملت ایران برای قرارداد پیچ - امینی ارزشی قائل نیست و به هیچوجه خود را مسئول تعهدات ناشی از آن نمیداند» (همانجا، صفحه ۸۸-۸۷).

قراردادی که مقدمات آن بدین ترتیب غیرقانونی فراهم گردید بتصویب مجلسین مسلوب الاختیار رسانیده شد و پس از توضیح از روز هفتم آبان ۱۳۳۳ رسماً با اجرا گذاشته شد. اما در عمل سردمداران کنسرسیوم حتی منتظر تصویب ظاهری قرارداد هم نشده قبلاً هم شرکتهای عامل کنسرسیوم را در ایران به ثبت رسانیده بودند و هم کشتی‌های خود را برای حمل نفت ایران به آبادان فرستاده بودند.

سازمان و نحوه عمل کنسرسیوم

قراردادی که بنام قرارداد کنسرسیوم بین المللی نفت نامیده شده قرارداد است که بین دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران از یکطرف و هشت شرکت عضو کارتل بین المللی نفت از طرف دیگر با مضا^۱ رسیده است. سهام کنسرسیوم بین اعضا^۲ کارتل بین المللی نفت به این ترتیب تقسیم شده است: پنج شرکت نفتی امریکائی بنامهای "استاندارد اراویل کمپانی / نیوجرسی"، "سوکونی موبیل اویل کمپانی"، "استاندارد اراویل کمپانی اوف کالیفرنیا"، "گالف اویل کورپوریشن" و "تکزاس اویل" هر یک هشت سهم - مجموعاً چهل سهم از سهام کنسرسیوم را دریافت نمودند. کمپانی نفتی انگلیسی "بریتیش پترولیوم کمپانی لیمیتد" / همان شرکت غاصب سابق / چهل درصد سهام را دریافت نمود. کمپانی مشترک انگلیسی و هلندی بنام "رویال داچ - شل" ۱۴ درصد سهام را گرفت و بالاخره کمپانی نفتی فرانسوی "کمپانی فرانسزد و پترول" شش درصد سهام کنسرسیوم را دریافت نمود.

بعدا^۳ در نهم اردیبهشت ۱۳۳۴ يك سهم از هر هشت سهم متعلق به هر يك از کمپانیهای نفتی امریکائی اعضای کنسرسیوم^۴ مجموعاً پنج سهم به نه شرکت نفتی دیگر امریکائی واگذار گردید. باین ترتیب شماره شرکتهای عضو کنسرسیوم به ۱۷ شرکت رسید که ۱۴ تای آنها امریکائی، يك شرکت انگلیسی، يك شرکت انگلیسی و هلندی و يك شرکت فرانسوی میباشد ("شرکتهای عامل نفت" ۱۹۵۷، صفحه ۴۱).

اگر در نظر گرفته شود که هر يك از این شرکتهای برای فروش نفت ایران نیز يك شرکت بازرگانی علیحده تشکیل داده اند در انصورت تعداد شرکتهای عضو کنسرسیوم به ۳۴ شرکت بالغ میشود که از این تعداد ۲۷ شرکت امریکائی و هفت شرکت دیگر انگلیسی، هلندی و فرانسوی است. باید خاطر نشان ساخت که نام کلیه این شرکتهای در قرارداد الحاقی نفت که سال گذشته با ایران تحمیل شد بعنوان طرف قرارداد نفت رسماً ذکر گردیده است. تا قبل از قرارداد الحاقی تعداد شرکتهای که نام آنها بعنوان طرف قرارداد در متن قرارداد ذکر شده بود همان هشت شرکت اعضای اولیه کنسرسیوم بودند (متن قرارداد الحاقی نفت با کنسرسیوم، اطلاعات ۲۱ و ۲۲ دی ماه ۱۳۴۳).

این اژدهای سی و چهار سر که بر يك مساحت وسیع در جنوب غربی و جنوب کشور مانجه افکنده و کنسرسیوم بین المللی نفت نامیده میشود دارای چنان سازمان مرکب و پیچیده ایست که در سیستم هر یک

از انحصارات نفتی جهانی نظیر آنرا نمیتوان یافت. هدف دره می و پیچیدگی سازمان کنسرسیوم آن بوده است که تا حد ممکن هر نوع امکان نظارتی را در فعالیت کنسرسیوم از دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران که طرفهای قرارداد هستند سلب نماید و دست کنسرسیوم را در غارت ثروت نفت ایران آزاد بگذارد.

در سازمان کنسرسیوم بین المللی نفت هسته اصلی در واقع تشکیلاتی بنام "کمپانی شرکای نفت ایران" است که به مشارکت هشت عضو اولیه کنسرسیوم ایجاد و در لندن به ثبت رسیده است. مرکز کار این کمپانی در لندن است. این کمپانی است که خط مشی عمومی کنسرسیوم را تعیین میکند و ضمن نظارت بر امور هر ما یسه شرکت عامل مرکب از "شرکت سهامی اکتشاف و تولید نفت ایران" و "شرکت سهامی تصفیه نفت ایران" را تأمین نموده است. طرف مستقیم ایران و شرکت ملی نفت در امر اکتشاف و استخراج و تصفیه نفت همین دو شرکت عامل هستند که نام آنها نیز بعنوان طرف قرارداد در ردیف اعضا سهامدارکنسرسیوم بین المللی نفت قید شده است. شرکتهای عامل نفت هردو طبق قوانین هلند به ثبت رسیده و تأسیس شده اند. مرکز اصلی آنها لاهه و ناحیه عملیاتشان در خوزستان و قسمتی از استان فارس است که ناحیه زیر امتیاز کنسرسیوم را در بر میگیرد. شعبه هریک از شرکتهای عامل در تهران به ثبت رسیده و حقوق و اختیاراتی که برخلاف قانون ملی شدن نفت از دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران طبق قرارداد باطل سلب گردید میان شرکتهای واگذار شده است و شرکتهای منزه هستند که "منحصرا مسئول اکتشاف و تولید در ناحیه معین در جنوب و اداره پالایشگاه در آبادان" شناخته شده اند ("شرکتهای عامل نفت"، ۱۹۵۷، صفحه ۴۲).

علاوه بر کمپانی شرکای نفت ایران و شرکتهای عامل کنسرسیوم سازمان دیگری بنام "شرکت خدمات نفت ایران" ایجاد نموده که باز مرکز لندن است و وظیفه آن تهیه لوازم و ما یحتاج شرکتهای عامل میباشد. بعدا بر اساس مشارکت نه کمپانی دیگر امریکائی در سهام کنسرسیوم سازمان دیگری نیز به تشکیلات کنسرسیوم اضافه شده است. طبق قرارداد باطل اعضای کنسرسیوم هریک از حقوق تشکیل شرکتهای فرعی بازرگانی جداگانه ای برخوردارند که منفرد او مستقلا امر مربوط بخرید و فروش نفت ایران جهت صد و چهارمصد هارند. شرکتهای عامل در کار فروش و بازرگانی نفت دخالتی ندارند. وظیفه آنها منحصرا تولید و تصفیه نفت است. در مقابل خدمتی که در انجام اینکارها بعهده شرکتهای عامل است شرکتهای منزه هریک حق العملی ب میزان يك شلینگ برای هر مترمکعب علاوه بر هزینه های عملیات خود دریافت میدارند. حق العمل و هزینه های منزه از طرف شرکتهای بازرگانی که نفت را در بنادر ایران از کنسرسیوم تحویل میگیرند ب شرکتهای عامل داده میشود. شرکت ملی نفت ایران نیز مانند هریک از شرکتهای بازرگانی وابسته باعضا سهامدارکنسرسیوم برابر هر مقداری نفتی که برای مصارف داخلی تحویل میگیرد ب شرکتهای عامل حق العمل و هزینه عملیات میدهد. نفت از همان لحظه خروج از چاه ب مالکیت کنسرسیوم در میآید و پس از آنکه زیر نظر شرکتهای عامل چه بصورت خام و چه تصفیه شده برای صد و چهارمصد هارند طبق دستور العمل کمپانی شرکای نفت ایران جز قسمتی که برای مصرف داخلی ب شرکت ملی نفت ایران داده میشود، بقیه برای صد و چهارمصد هارند ب شرکتهای بازرگانی وابسته به سهامداران کنسرسیوم تحویل میگردد.

نفت پس از تحویل ب شرکتهای بازرگانی در بنادر ایران تمامادراختیار آنها قرار میگیرد تا ب هر صورتی و قیمتی خواستند بفروشند و بهر کشور و محلی صلاح دانستند حمل نمایند. در این سازمان مرکب و پیچیده، شرکت ملی نفت ایران که طبق قانون ملی شدن نفت منحصرا اداره همه امور صنعت نفت را از اکتشاف تا فروش نفت بعهده داشت و وظیفه عاملیت را بعهده دارد، آنهم نه در همه امور، بلکه در پاره ای امور مربوط به "تأمین و نگهداری و اداره پاره ای از سرویسهای فرعی" که مورد نیاز شرکتهای عامل باشد و "عملیات غیر صنعتی" نامیده میشود ("شرکتهای عامل نفت"، ۱۹۵۷، صفحه ۴۲). چنین است بطور اخصار نیمرخی از تشکیلات پیچیده کنسرسیوم بین المللی نفت که هدف آن غارت ثروت نفت ایران میباشد و نه چنانکه مقامات دول استعماری و نوکران ایرانی آنها داد می کنند همکاری برابر در بهره برداری از صنعت نفت ایران.

طرق غارت منابع نفتی ایران

قرارداد باطل عمل برای مدت چهل سال بایران تحمیل شده است. این قرارداد مبنای اصل تنصیف درآمد که در عمل يك اصل ساختگی و غارتگرانه است بنا گذاشته شده است. ساختگی و غارتگرانه بودن اصل تنصیف درآمد اول از اینجاست که درآمد طرف ایران نه بر مبنای درآمد حاصله از همه عملیات نفت، یعنی از استخراج تا فروش به مصرف کننده، بلکه بر مبنای فروش نفت خام بشركتهای بازرگانی وابسته باعضای سهامدارکنسرسیوم معین شده است. طبق ضمیمه شماره ۲ قرارداد درآمد ایران از نفت عبارت از نیمی از درآمد ویژه شرکتهای بازرگانی میباشد که تحت عنوان مالیات بر درآمد پرداخت میگردد. درآمد ویژه کمپانیها برای هر مدت عبارت خواهد بود از اختلاف بین درآمد ناویژه حاصله در ایران و هزینه های مربوط به تحصیل درآمد. پایه تعیین درآمد ناویژه کمپانیها "بهای اعلان شده مربوطه" است که "در مورد نفت خام ایران عبارتست از بهای اعلان شده خاصه هر یک از شرکتهای بازرگانی یا شرکت وابسته آن بر این قبیل نفت خام در تاریخ صد و ۰۰۰". بهای اعلان شده نفت خام ایران طبق تعریفی که در قرارداد باطل بان داده شده "در مورد نفت خام که برای صدور از ایران باریکشتی نفتکش شده باشد عبارتست از قیمت قوب کشتی نفتکش در مرکز نهائی ساحلی و آن قیمتی است که شرکت بازرگانی وابسته بان، نفت خام برابر آنرا، چه از حیث جنس و چه از لحاظ وزن مخصوص بمنظور فروش و تحویل بخریداران عموماً تحت شرایط مشابه و در مرکز نهائی ساحلی عرضه میدارد" (منبع - متن قرارداد).

در عرف اقتصاد سیاسی مارکسیستی قیمت یا بها عبارتست از بیان پولی ارزش کالا. قیمت کالامین این است که در تولید يك کالای معین همانقدر کار اجتماعی ضروری مصرف شده که در مبلغ معین پول مجسم میگردد. در اقتصاد سرمایه داری قیمت معمولاً در سطح قیمت تولید نوسان میکند. قیمت تولید بنوع خود عبارتست از هزینه تولید با اضافه منفعت متوسط. معیار بهای نفت بهای انحصاری است که پیدایش آن مربوط به دوره امپریالیسم میباشد و وسیله دریافت منفعت بیش از حد بوسیله انحصارات امپریالیستی بشمار میآید. قیمت انحصاری در واقع عبارتست از قیمت تولید با اضافه منفعت بیش از حد، یعنی منفعتی که بمراتب بیشتر از منفعت متوسط است و نوسان آن عملاً در اختیار انحصارات امپریالیستی است که رشته معین تولید کالا را تحت کنترل و نظارت خود در آورده اند. نفت کالائی است که تا با امروز در جهان سرمایه داری بطور عمده زیر نظارت و کنترل انحصارت نفتی و بویژه اعتبار کارتل بین المللی نفت میباشد.

قبل از تعمیم قرارداد های پنجاه - پنجاه در حوزه خلیج فارس بهای نفت از نظر کشور نفت خیز اهمیت اصولی نداشت، زیرا درآمد کشور صاحب منابع نفت بصورت حق الامتیاز داده میشد. اما در معامله بین خود شرکتهای نفتی بهای نفت در همه دنیا و منجمله حوزه خلیج فارس در اصل بهای خلیج مکزیک در امریکای لاتین بود که بانظر انحصارات نفتی معین میشد. در این دوران تقریباً يك قیمت واحد انحصاری نفت وجود داشت. پس از تعمیم قرارداد های پنجاه - پنجاه که طبق آنها سهم درآمد کشور نفت خیز بر مبنای محاسبه بهای نفت تعیین میشود طبیعتاً مسئله بهای نفت اهمیت پیدا کرد و بصورت مهمترین مسئله مورد اختلاف بین کشورهای نفت خیز خاورمیانه و انحصارات غارتگر نفت درآمد. از این بعد معیار قرارداد های بهای نفت در خلیج مکزیک هدف غارتگرانه انحصارات نفتی را تأمین نمیکرد و از این روست که می بینیم که کاتگوری جدیدی بنام بهای اعلان شده و یا بهای اعلان شده مربوطه به کاتگوریهای موجود قیمت های انحصاری نفت اضافه میگردد. بعنوان يك قاعده کلی سطح این قیمتها بمراتب نازلتر از سطح قیمت اولیه انحصاری نفت تعیین میشود، چنانچه قیمت های اعلان شده نفت خام در خلیج فارس و از جمله ایران در نازلترین سطح قیمت های موجود انحصاری نفت قرار دارند. بعنوان مثال میتوان گفت که هم اکنون مبنای محاسبه قیمت نفت ایران بوسیله کنسرسیوم اساساً قیمت نفت در آغاجاری به بهای هر بارل ۱۲۸ دلار و گیساران هر بارل ۱۲۳ دلار میباشد که نازلترین قیمت ممکن در جهان سرمایه داریست (از نطق هویدا در جلسه مجلس ۱۷/۱/۶۰). این قیمت باقیمت های خلیج مکزیک هر بارل قریب پنجاه سنت تأیید از يك

د لار بضر ایران تفاوت دارد.

البته برای قبولاندن و "منطقی" جلوه دادن قیمت‌های مصنوعی نازل خلیج فارس انحصارات نفتی ادعای نادرمستی هم اقامه کرده اند که خلاصه آن چنین است: ادعای انحصارات نفتی اینست که قیمت اعلان شده نفت در خلیج فارس باید مساوی قیمت نفت در خلیج مکزیک باشد منهای مخارج حمل از خلیج فارس تا خلیج مکزیک. فرض اینست که نفت خاورمیانه باید به خلیج مکزیک حمل گردد و در آنجا بتواند با قیمت نفت امریکای بزرگترین کشور تولید کننده نفت است رقابت نماید. پس در معامله با کشورهای صاحب منابع نفت مثلا خاورمیانه منهای محاسبه قیمت اعلان شده نفت این است که مخارج حمل و نقل نفت تا خلیج مکزیک از قیمت‌های خلیج مکزیک کسر میگردد. اما همین نفت بدون آنکه به خلیج مکزیک برود قسمت اعظم آن در بازارهای نزدیک مثلا هندوستان فروخته میشود. قیمت نفتی که مثلا به هندوستان فروخته میشود قیمت خلیج مکزیک است با اضافه کرایه حمل و نقل از مکزیک تا هندوستان. چنانکه دیده میشود نفت ایران بهیای اعلان شده ای که مخارج حمل و نقل تا خلیج مکزیک از آن منها شده بوسیله شرکتهای بازرگانی کنسرسیوم خریداری میشود، بوسیله همین شرکتهای از ساحل ایران بهندوستان انتقال داده شده و در آنجا به قیمت خلیج مکزیک با اضافه کرایه حمل و نقل فرضی از خلیج مکزیک تا هندوستان فروخته میشود. در این عایدی بزرگ هیچیک از کشورهای نفت خیز خلیج فارس منجمله کشورها ایران کمترین سهمی ندارند.

از آنچه مختصرا پیرامون قیمت‌های اعلان شده نفت در تعیین سود ناویژه شرکتهای بازرگانی طرف قرارداد ایران با کنسرسیوم گفته شد دیده میشود که تعیین قیمت‌های اعلان شده در سطح نازل بمیزان زیادی بملج سود ناویژه شرکتهای بازرگانی را پائین میآورد و این امر بالمآل بمالیات بردرآمد از سود ویژه این شرکتهای لطمه میزند. بملج این خسار سر بصد هالمیون دلار میزند. چنین است توضیح یک جنبه غارتگرانه از قرارداد باطل کنسرسیوم.

اما کار غارت ثروت نفت ایران بهمین مکانیسم غارتگرانه تعیین بهای اعلان شده نفت خام خاتمه نمی پذیرد. گذشته از آنکه در تعیین هزینه تولید نفت ارقام بیش از واقع منهای محاسبه قرار میگیرد و خرید گران قیمت و حقوقهای گزاف کارکنان خارجی رقم هزینه نفت را که قاعدتا باید در حدود نیم سنت در هر بارل باشد به بیش از بیست تا سی سنت در هر بارل ارتقاء میدهد و گذشته از آنکه قسمتی از هزینه فروش نفت بوسیله شرکتهای بازرگانی که ایران کمترین دخالتی در آنها ندارد بحساب هزینه نفت ایران گذاشته میشود و بدین طریق از طرف دیگر سطح درآمد ویژه شرکتهای بازرگانی تقلیل داده میشود و مبالغ اضافی درآمد نصیب کنسرسیوم میشود، کنسرسیوم بین المللی نفت بمنظور ازدیاد سهم درآمد خویش از تقلیل خود سرانسه همان قیمت‌های اعلان شده نیز که یک سیاست آشکار غارتگری است استفاده میکند. برای روشن شدن مطلب باید خاطر نشان ساخت که قیمت‌های اعلان شده نفت خام ایران که در سال ۱۹۵۷ هر بارل ۲٫۰۴ دلار باید خاطر نشان ساخت که قیمت‌های اعلان شده نفت خام ایران که در سال ۱۹۵۷ هر بارل ۲٫۰۴ دلار بود بعدا درد و نهایت یکی در هیچدهم فزیده شد. در نتیجه بهای اعلان شده نفت در بندر آغاچاری از هر بارل ۲٫۰۴ دلار مبلغ ۸ سنت تنزل داده شد. (روزنامه اطلاعات، یازدهم تیرماه ۱۳۴۱).

به هر بارل ۱٫۷۸ دلار تنزل داده شده است (روزنامه اطلاعات، یازدهم تیرماه ۱۳۴۱).
از نهم اوت ۱۹۶۰ بهای اعلان شده نفت تحویل بندر آغاچاری هر بارل ۱٫۷۸ دلار محاسبه میگردد که از قیمت نفت در سال ۱۹۵۷ - ۲۶ سنت و در سال ۱۹۵۴ یعنی سال تحمیل قرارداد باطل کنسرسیوم نیز ۱۳ سنت کمتر میباشد (همانجا). اعمال این سیاست غارتگرانه وقتی صورت گرفته است که قیمت کالاهاى صنعتی دول غریبی که ایران خرید آنهاست در همین مدت بحرات افزایش پیدا کرده است. در یادداشتی که دولت ایران در تعقیب قطعنامه شماره ۳۲ چهارمین کنفرانس اوپک پیرامون بازگردانیدن قیمت‌های نفت بسطح قبل از نهم اوت ۱۹۶۰ تسلیم کنسرسیوم نموده چنین گفته شده است: "بهیای فرآورده های صنعتی عموماً از سال ۵۳ با اینطرف بطور متوسط بیش از یک درصد در سال توفی کرده. شاخص قیمت‌های صادراتی که سازمان ملل متحد از کالاهای صنعتی تهیه کرده از رقم ۱۰۰ که در ۱۹۵۳ مبداء"

محاسبه بود. برقم ۰۹۱۰۹ رسال ۱۹۶۰ ترقی یافته است" (اطلاعات، یازدهم تیرماه ۱۴۳۱).
برای آنکه روشن شود سیاست غارتگرانه تقلیل خود سرانه قیمت‌های اعلان شده نفت چه زیان بزرگی
بمنافع ایران میرساند کافیس به این ارقام توجه شود: اگر تولید نفت ایران در سال ۱۹۶۳ را بمیزان ۷۳
میلیون تن منهای محاسبه قرارداد هیم تنزل قیمت‌ها نسبت بسال ۱۹۵۷ سود ویژه شرکت‌های بازرگانی کنسرسیوم را
بمبلغ ۱۴۲ میلیون دلار تقلیل میدهد که نصف این تقلیل بحساب مالیات بردرآمد ایران گذاشته شده است.
البته ضرر شرکت‌های بازرگانی کنسرسیوم در این تجاوز اهری است. اما زیان ایران بمبلغ تقلیل یافته ۷۱ میلیون
دلار از نایب درآمد سال ۱۹۶۳ ضرری واقعی است. هرچه بمیزان استخراج نفت ایران بوسیله کنسرسیوم
افزود می‌شود سهم زیان ایران از بابت تقلیل خود سرانه قیمت‌های اعلان شده نفت نیز بمیزان بیشتر
بالخ میگردد.

اما کار غارت کنسرسیوم به تقلیل خود سرانه قیمت‌های نفت نیز خاتمه نمی‌یابد. یکی دیگر از مواردی
کنسرسیوم حقوق ایران را در نفت پایمال میسازد این موضوع است که کنسرسیوم چیزی بابت بهره مالکانه نفت
و یا حق الارض که معمول قرارداد های نفتی است با ایران نمیدارد. حق الارض که حتی در همین قرارداد
های جدید نفتی ایران با انحصارات خارجی پیش بینی گردیده و مبلغ آن برای هر کیلومتر مربع به ۴۰۰ تا
۶۰۰ دلار در سال بالغ میگردد، اصولاً در قرارداد کنسرسیوم پیش بینی نشده است (تشریح شورای عالی
اقتصاد، فروردین ۱۳۳۸، صفحه ۱۷۱).

اما موضوع بهره مالکانه که در قرارداد کنسرسیوم با ایران پیش بینی شده ولی تا همین اواخر هیچگاه
عملی نشده بدین شرح است: ماده ۲۲ قرارداد به تعیین سهم بهره مالکانه اختصاص داد. ه شده و این
امر بعنوان "پرداخت مشخص" در متن قرارداد ذکر شده است. در این ماده قرارداد چنین گفته میشود:

"هر شرکت بازرگانی معادل دوازده و نیم درصد قیمت اعلان شده مربوطه مقدار نفت خامی را که در
جزء این ماده تصریح شده است بعنوان پرداخت مشخص بشرکت ملی نفت ایران تا آنکه به خواهد نمود."
از متن این ماده میتوان دید که کنسرسیوم ولو تحت عنوان "پرداخت مشخص" بهره مالکانه نفت را برسمیت
شناخته ولی در فعالیت دهساله خود هیچگاه به اجرای آن اقدام ننموده است. ثقل کنسرسیوم در شناخت
خالی کردن از پرداخت سهم بهره مالکانه نفت بدینصورت اجرا میشود که کنسرسیوم سهمی معادل ۱۲/۵ در
صد ارزش نفت استخراجی بشرکت ملی نفت میدهد و بعد ادهمین سهم را در حساب مالیات
درآمد منظر واز درآمد ایران از این بابت کسر میکند. بدین شکل ایران عملاً از دریافت بهره مالکانه
محروم میگردد.

کنفرانس چهارم سازمان کشورهای صادرکننده نفت / اوپک / در خرداد ماه ۱۳۴۱ تشکیل جلسه
داد و سه قطعنامه مهم در رابطه حقوق قانونی کشورهای نفت خیز در روابط آنها با انحصارات نفتی امپریالیستی
صادر نمود. در قطعنامه شماره ۳۳-۴ ثقل انحصارات نفتی در مورد بهره مالکانه افشاء گردید. در این
قطعنامه چنین گفته شده است:

"کنفرانس با توجه باینکه ۱- شرکت‌هاییکه در کشورهای عضو از حق استخراج نفت که سرمایه‌ای غیرقابل
جبران است استفاده میکنند باید برطبق اصولی که مورد قبول نیست و رویه‌ای که عموماً مانع عمل میشود علاوه
بر تعهداتی که بعنوان پرداخت مالیات بردرآمد بعهد دارند مبلغی هم بعنوان ارزش ذاتی نفت بشکوه‌ها
مزه‌بر بهره‌آزند؛ ۲- ترتیباتی که در حال حاضر بین کشورهای عضو و شرکت‌های نفتی برقرار است در واقع
متضمن هیچگونه پرداختی از ارزش ذاتی نفت نمیشود، زیرا هرچه بعنوان حق الامتیاز یا پرداخت
مشخص بحساب می‌آید عیناً از میزان بدهی مالیاتی شرکت‌ها کسر میشود؛ ۳- حق کشورهای عضو بدریافت
ارزش ذاتی نفت غیرقابل تردید است، توصیه مینماید که هر کشور عضوی که مشمول ترتیبات فوق میگردد با شرکت
یا شرکت‌های مربوطه وارد مذاکره شده فرمولی پیدا کند که برطبق حق الامتیاز/ یا پرداخت مشخص/ بمیزانی

که کشورهای عضو آنرا عادلانه تشخیص داده و برای همه آنها یکسان باشد تعیین گردیده و رویه فعلی یعنی کسر کردن در این برداختها از بدی مالیاتی شرکتها موقوف گردد (اطلاعات، ۱۱/۴/۱۳۴۱).

سازمان اوپک با در نظر گرفتن محصولدهی ویژه چاههای نفت خاورمیانه، ذخائر عظیم نفت در این منطقه، سهیل الوصول بودن استخراج نفت و جهات دیگری که تولید نفت خاورمیانه را در موقعیت متمایز قرار میدهد حد اقل بهره مالکانه را ب میزان ۱۰ درصد نفت استخراجی تعیین نموده است. باید گفت که تعیین این میزان برای نفت خاورمیانه حد اقل بسیار نازلی است. چه مثلا در صنعت نفت امریکا و ونزوئلا که فاقد امتیازات منابع نفتی خاورمیانه است میزان بهره مالکانه نفت برای امریکا بین ۱۲/۵ تا ۳۲ درصد و برای ونزوئلا ۲/۳ تا ۱۶ درصد نفت استخراجی در نظر گرفته شده است (کتاب استخراج نفت، مؤلف آقای توانا، تهران، ۱۳۳۵، صفحات ۳۱ و ۳۴).

برای آنکه متوجه شویم رعایت قطعنامه اوپک در مورد بهره مالکانه نفت چه تاثيری در درآمد ایران سهم درآمد ایران میداشت کافیست این نکته را در نظر بگیریم که مثلا از تولید نفت ایران در سال ۱۹۶۴ بمیزان ۸۳ میلیون تن قاعد تا باید ۱۶/۶ میلیون تن آن بابت سهم مالکانه بایران واگذازمیشت و یا قیمت این مقدار نفت بدون احتساب در سهم مالیات بردرآمد تسلیم ایران میگردد. بفرض آنکه قیمت هر میلیون تن نفت خام را حد اقل ۱۰ میلیون دلار حساب کنیم (طبق معامله شرکت ملی نفت ایران با رانژانتین) درآمد ایران بابت بهره مالکانه در سال گذشته به بیش از ۱۹۰ میلیون دلار بالغ میگردد.

موضوع مبارزه اوپک با سازمان کشورهای صادرکننده نفت از یکطرف و انحصارات نفتی امپریالیستی از طرف دیگر بر سر برداخت و عدم پرداخت بهره مالکانه موضوع مهمی است که تاریخ کشمکشهای چند ساله اخیر بین انحصارات نفتی و دولت نفت خیز در خاورمیانه را در بر میگردد. باید گفت یکی از هدهدهای عمده خیانت کابینه منصر در تحمیل قرارداد الحاقی نفت در دوماه سال گذشته با ایران فیصله بخشیدن به موضوع بهره مالکانه بفتح انحصارات نفتی استعماری و منجمله کنسرسیوم بین المللی نفت بود. قرارداد الحاقی که در دهمین سال تسلط کنسرسیوم بکشور ما تحمیل گردید صرفنظر از امتیازات سیاسی و مالی جدیدی که بکنسرسیوم داد، موضوع بهره مالکانه را نیز بیدترین صورت آن بضرر کشور ما باصلاح حل و فصل نمود. مزایایی که طبق این قرارداد بعنوان بهره مالکانه بایران تعلق میگردد طبق برآورد خود مقامات دولتی بحساب تولید در سال گذشته فقط مبلغ قریب بیست میلیون دلار میباشد که با مبلغ حد اقلی که محاسبات اوپک بدست میدهد تفاوت عظیمی دارد و یک هشتم آن میباشد. بهرحال بررسی این مطلب مهم باید ضمن تفسیر جداگانه ای از قرارداد الحاقی بعمل آید تا خیانت سران رژیم کودتا بمنافع ملی ایران از نفت بیشتر روشن گردد.

امتیازات غارتگرانه ای که کنسرسیوم طبق قرارداد باطل نفت در سال ۱۳۳۳ از کشور ما گرفته به آنچه گفته شد محدود نمیکردد. یکی از امتیازات مهم دیگر کنسرسیوم در غارت ثروت نفت ایران اینست که با وجودیکه کنسرسیوم قیمتهای اعلان شده نفت را در نازلترین سطح ممکن تعیین میکند و با وجودیکه بهره مالکانه نیمپرد از خود سرانه قیمتهای نفت را تنزل میدهد، در عین حال با تمهیه بازار فروش برای نفت ایران تخفیفهایی از قیمت اعلان شده نفت میگردد که میزان و مبلغ آن بسیار قابل توجه است. با این تخفیفها قیمت نفت ایران حتی از قیمت نفت سایر کشورهای حوزه خلیج فارس نازل تر میباشد. باید متذکر شد که طی قرارداد الحاقی سال گذشته نیز کابینه خائن منصر بدان تخفیفهای جدیدی بکنسرسیوم رضایت داد که ضربه دیگری بمنافع ایران در نفت وارد نمود. این تخفیفها اثر افزایش سهم ناچیزی را که بعنوان بهره مالکانه در قرارداد الحاقی در نظر گرفته شده زایل میسازد و کنسرسیوم که باید مبالغ عمده ای بابت بهره مالکانه میبرد اخت عملا چیز اضافی هم گرفته است.

باز هم امتیازات کنسرسیوم در قرارداد باطل آنچه گفته شد محدود نمیکردد. در قرارداد باطل ۱۳۳۳ چنان حقوق و مزایایی بکنسرسیوم داده شده که آن قرارداد را در ردیف قراردادهای اسارت بارگذاشته که حق حاکمیت ایران را نقض مینماید در آورده است. کنسرسیوم بین المللی نفت نه فقط از حق استفاده مجانی و

غیر محدود اراضی، منابع زیرزمینی، آبها، ساختمانها، سدها، پلها، وسائل حمل و نقل هوایی و دریایی و زمینی، خطوط ارتباط تلگرافی و تلفونی، مراد یوئی و نظایر آنها بر خود اراست بلکه از معافیت گمرکی واردات و صادرات نیز بهره مند میباشند. حقوق دیگری که متباین با حق حاکمیت ملی ایران بسه کنسرسیوم داده شد عبارتند از: واگذاری کلیه حقوق و اختیارات اکتشاف، استخراج و تصفیه نفت بشرکتهای عامل، محروم ساختن شرکت ملی نفت ایران از حق نظارت بر فعالیت شرکتهای عامل، دادن آزادی کامل به اتباع خارجی در مسافرت و در داخل ایران و حمل هر نوع کالا بوسیله آنها، دادن حق استفاده تضمین شده و آزاد و وسایل ارتباطی در ناحیه عملیات و بین این نواحی و نقاط دیگر ایران بکنسرسیوم، محروم داشتن دولت ایران از حق تغییر در قرارداد و تقسیم مواد آن بر اساس حقوق داخلی و ملزم ساختن آن بر رعایت موازین حقوقی که در کشورهای متعدد / مقصود کشورهای استعماری است / جاریست، ارجاع مسائل مورد اختلاف به داور بین المللی، معتر شناختن متن انگلیسی قرارداد و نظایر آنها که هر قسمت محتاج بحث جداگانه است و از حوصله بحث فعلی خارج است. چنین است برخی امتیازات کنسرسیوم در قرارداد باطل که نه فقط حقوق مادی ایران را ضایع میسازند بلکه بحق حاکمیت دولتی آن لطمه و صدمه شدیدی وارد ساخته اند.

هنگامیکه کابینه خائن زاهدی قرارداد باطل را بکشور ما تحمیل میکرد، افکار عمومی ملت ایران این قرارداد را بعلت آنکه مخالف و متباین با قانون ملی شدن نفت و نقض کننده منافع ملی و حق حاکمیت ایران بود، طرد نمود. محافل مترقی و ملی ایران همان موقع خاطر نشان ساختند که قرارداد باطل منشأ هیچ خیری نبوده و جز شر و فساد و غارت ثروت ایران نتیجه دیگری بر آن مترتب نخواهد بود. مرحوم دیوان بیگی در نطق خود در مجلس سنا ضمن تشریح این مطالب که قرارداد ادی که با ایران تحمیل میشود حتی از قرارداد های تحمیلی بعراق و کویت نیز بعرا تب بدتر است چنین گفت: «در هیچیک از ممالک فوق الذکر مثل ایران نصف خاک مملکت را در دست تسلیم کمپانیهای صاحب امتیاز نفت نکرده اند که دولتی در دست تشکیل دهد و هر کار دلش خواست بکند». تازه اگر قرارداد ایران و کنسرسیوم از قرارداد های مشابه هم بهتر باشد و خزانة دولت ایران در نتیجه این قرارداد از لیره طلا سرشار گردد باز بسبب آزادی سیاسی و اقتصادی ایران و از دست دادن حق حاکمیت که حاصل مسلم این قرارداد است نمیآرزد (بخشی از پرونده نفت ایران، متن نطقهای سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا، صفحه ۸۱-۸۲). سناتور دیوان بیگی در ادامه صحبت خود خاطر نشان ساخت که دادن نفت ایران بدول استعماری امریکا و انگلیس از این نقطه نظر که نفت یک ماده استراتژیکی است و نتایج سیاسی مهمی را در برخواهد داشت و کنسرسیوم بخودی خود آتش جنگ را بخاک ایران میکشاند مصلحت نیست و هیچ بد بختی و مصیبتی بالاتر از این برای ایران متصور نیست (همانجا، صفحه ۸۳).

تاریخ یازده ساله تسلط کنسرسیوم بین المللی نفت بر ثروت و صنعت نفت ایران صحت و درستی این مطالب را که هنوز قبل از انجام خیانت شاه - زاهدی در تحمیل قرارداد باطل کنسرسیوم گفته شده ثابت و مدلل میکند و گناه زمامداران رژیم کودتار در خیانت بمناقص ملی ایران سنگین تر میسازد.

نتایج فعالیت یازده ساله کنسرسیوم

طی آنچه گفته شد ما با جهات اصلی قرارداد باطل کنسرسیوم و شرایطی که این قرارداد بکشور ما تحمیل گردیده آشنائی حاصل نمودیم. اینک بیینیم فعالیت ۱۱ ساله کنسرسیوم از نظر زیان مادی و سیاسی آن بسه منافع کشور ما به چه قیمتی تمام شده است. قبل از ورود بسه بحث در این مطلب لازمست تا اندازه ای بسوضع کنونی صنعت نفت ایران آشنائی حاصل نمائیم.

طبق محاسباتی که در سال ۱۹۶۰ بعمل آمده هشتصد هزار کیلومتر مربع اراضی ایران صاحب ذخائر نفتی تشخیص داده شده است (مجله تهران اکتونومیست شماره ۳۵۱ سال ۱۳۳۹). بدین شبهه غنی ترین ذخائر نفتی ایران همان اراضی است که در منطقه ای بسعت ۲۵۸/۹ هزار کیلومتر مربع با امتیاز کنسرسیوم داده شده است. باید یاد آور شد که ذخائر نفتی ایران در میان ذخائر نفتی جهان جای مهمی را اشغال میکند و منابع نفت ایران از نظر کیفیت و سهولت استخراج در ردیف پرثمرترین منابع نفتی جهان قرار دارد.

بنامحسابات و مؤسسات علمی نفتی امریکان-خائن نفت ایران در سال ۱۹۶۳ به ۴۱ میلیارد ریال تخمین زده شده است که ۱۴ درصد ذخائر نفت جهان را تشکیل میدهد. از نظر ذخائر نفتی ایران پس از کویت و عربستان سعودی در دنیا مقام سوم را داراست (اطلاعات، ۲۲ فروردین ۱۳۴۲). همزمان با این موضوع باید بوجد ذخائر عظیم گاز در منابع نفتی کشور که خود ثروت بسیار مهمی است اشاره نمود.

در تریچر به صنعت نفت هرگاه از هرته چاهی که حفر میشود يك چاه بنفت برسد بهره برداری از چنین حوزه‌های منفعت سرشار میدهد. وضع از این نظر در مناطق جنوبی ایران بطور مست که تمام چاههایی که زده میشود بطبقات نفت برمیخورد و بهره دهی بازرگانی نفت در سطح بسیار بالایی قرار دارد. بعنوان مثال میتوان گفت که تمام ۱۷ چاهی که در ووه کنسرسیوم در ناحیه اهواز حفر گردیده بقتصرهای نفت بر خورند نموده و در ردیف چاههای نفت ده قرار گرفته است (اطلاعات ۲۲ فروردین ۱۳۴۲). آنچه مربوط به محصولدهی چاههای نفت ایرانست واقعیت اینست که از این نظر چاههای نفت ایران در دنیا بدین رقیب میباشد. در حالیکه محصولدهی سالیانه هرچاه نفت خاورمیانه در سال ۱۹۶۰ بطور متوسط ۱۸۶/۳ هزار تن بوده، محصولدهی چاههای نفت ایران و عراق در همین سال هرچاه ۴/۱۹ هزار تن بوده است. در همین سال از هرچاه نفت در امریکای رطی سال فقط ۶۰۰ تن نفت استخراج شده است (۱).

منابعی که در اختیار کنسرسیوم قرار گرفته منابعی است با این مختصات. در دست داشتن چنین منابع غنی نفت بکنسرسیوم اجازه داده است طی مدت فقط ده سال فعالیت در ردیف عمده ترین استخراج کنندگان نفت جهان قرار گیرد. ارقامی که بولتن "پترولیوم سرویس" انتشار داده گواهی میدهد که در سال ۱۹۶۴ مجموعاً در تمام جهان ۱۴۰۰ میلیون تن نفت استخراج شده است. استخراج نفت ایران در همان سال ۸۳/۳ میلیون تن بوده و ایران در میان تولید کنندگان جهانی نفت پس از امریکه، شوروی، و نروژ، کویت و عربستان سعودی مقام ششم را دارا گردیده است. در حالیکه افزایش متوسط سالیانه نفت جهان در همان سال ۸ درصد بوده، افزایش متوسط سالیانه نفت ایران به ۱۴/۰ درصد بالغ شده که بزرگترین رقم افزایش استخراج نفت در بین کشورهای عمده تولید کننده نفت میباشد (تهران اکونومیست شماره ۵۷۰ اسفند ۱۳۴۳).

از ۸۲/۳ میلیون تن نفت استخراجی در سال ۱۹۶۴ مقدار ۱۸۰۶۷ هزار تن سنگین آن در داخل تصفیه گردیده که ۲۹۹۲ هزار تن آن برای مصرف داخلی شرکت ملی نفت تحویل داده شده و بقیه بوسیله شرکت‌های بازرگانی بخارج حمل شده است (اطلاعات ۱۲ مرداد ۱۳۴۴).

تعداد عمومی کارگران و کارمندان نفت در حوزه کنسرسیوم طبق آمارد ما سبر ۱۹۶۲ - ۳۳ ۲۹۳ نفر بوده که از این عدد ۸۱۶۷ نفر در شرکت عامل اکتشاف و تولید، ۱۱ ۶۲۰ نفر در پالایشگاه آبادان و ۱۲ ۸۵۲ نفر جز "کادر شرکت ملی نفت ایران مشغول بکار بوده اند. در تشکیلات مرکزی کنسرسیوم در تهران و جنوب نیز ۷۴۴ کارمند کارمیکرده اند. شماره متخصصین خارجی در همین سال ۵۲۴ نفر بوده که ۱۶۱ نفر آنها در تشکیلات مرکزی، ۱۷۵ نفر در شرکت عامل اکتشاف و استخراج و ۱۸۸ نفر در تصفیه نفت بکار اشتغال داشته اند (۲). وضع صنعت نفت ایران در آنچه با فعالیت کنسرسیوم مربوط میباشد بطور کلی چنین است.

اینک ببینیم ۱۴ سال پیش، زمانیکه نفت ایران هنوز زیر تسلط کنسرسیوم قرار نگرفته بود وضع صنعت نفت چطور بود. استخراج نفت ایران در سال ۱۳۲۹ بمیزان ۲۲/۲ میلیون تن بالغ گردیده که ۲۴ میلیون تن آن در پالایشگاه آبادان تصفیه شد. مصرف داخلی نفت در آن موقع ۷۸۰ هزار تن بود. آن موقع بیش از ۲۳ میلیون تن نفت تصفیه شده از ایران صادر شد، تعداد کارگران و کارمندان نفت در آن موقع به ۷۳ ۹۳۰ نفر بالغ میشد که ۴۰۵۰۰ نفر آنها در پالایشگاه آبادان از مهمترین واحدهای پالایش نفت جهان بشمار میآمد کارمیکردند (تهران اکونومیست شماره های ۲۱ خرداد ۱۳۳۸ و ۲۹ فروردین ۱۳۴۳).

برای ارزیابی فعالیت غارتگرانه کنسرسیوم در ۱۱ سال گذشته باید بطلبی که در فعالیت شرکت‌های

(۱) کتاب "نفت و استقلال" تألیف آندره آسیان والیانف، مسکو، ۱۹۶۱، صفحه ۳۰۸
 (۲) Iranian Oil Operating Companies 1962, Annual Review P.28,30

نفتی بطور عمومی سابقه نداشت، اشاره شود. این مطلب اینست که قرارداد باطل کنسر سیوم راه تسلط انحصار نفتی را بمنابع و صنایع نفتی هموار ساخت که از هر جهت برای بهره برداری امادگی داشت. کافی بود شیرهای نفت که بسته شده بود بازگرد د تا سیل طلای سیاه ایران به گمشدیهای نفت کش کنسر سیوم سر از پرکردن. چنانکه میدانیم این صنایع به قیمت پنجاه سال تسلط و غارت بیش مرمانه شرکت غاصب سابق و واراد آمدن خسارات عظیم مالی و جانی با ایران بدست آمده بود. این حق مسلم ملت ایران بود که پس از تحمل انهمه رنج و مشقت و مبارزه عظیم در راه ملی شدن نفت خود مستقلا از منابع و صنایع نفت بهره برداری نماید. اما قرارداد باطل این حق را از ملت ایران سلب نمود و آنچه را که باقیمت بسیار گران برای ملت ایران تحصیل شده بود در اختیار غارتگران جهانی نفت قرارداد. تسلط کنسر سیوم بر منابع نفتی و صنایع عظیم آماده بهره برداری نفت بسوی اجازه داد که در مدت بسیار کوتاهی استخراج نفت ایران را بقادیر عظیم برساند و ثروت عظیمی را از دل خاکهای ایران به یغما و چپاول ببرد.

در عرض ۱۱ سالی که از هفتم آبان ۱۳۳۳ تا هفتم آبان ۱۳۴۴ میگذرد کنسر سیوم بین المللی نفت قریب ۵۶۵ ملیون تن نفت ایران را تصاحب نمود (اطلاعات هفتم آبان ۱۳۴۳ و محاسبه تقریبی استخراج نفت بوسیله کنسر سیوم از آبان ۴۳ تا آبان ۱۳۴۴). این مقدار نفت که تنها در عرض ۱۱ سال از تسلط خود کنسر سیوم غارت شده تقریبا دو برابر میزان نفتی است که شرکت غاصب سابق در مدت ۵۰ سال تسلط خود بغارت برده بود. غارت شرکت غاصب سابق که اهرم تسلط استعمار بود غارتی به معنی تمام کلمه افسانه ای بود. اما اینک دیده میشود که غارت کنسر سیوم بین المللی نفت که اهرم تسلط استعمار نوین در ایران است از آنهم بمراتب افسانه ای تر میباشد.

پولی که از بابت تصاحب ۵۶۵ ملیون تن نفت ایران در ۱۱ سال گذشته و فروش آن در بازارهای جهانی نفت بدست انحصارات امپریالیستی و دول متهوع آنها رسیده اگر محاسبه اوپیک را که میگوید فقط شش درصد قیمت فروش نفت با ایران میرسد و بقیه ۹۴ درصد در اختیار شرکت های نفتی دول و صرف کنند و خریدار نفت باقی میماند منای محاسبه قرارداد هیم به بیش از ۴۸ ملیارد دلار بالغ میگردد. از این رقم نجومی درآمد حاصل از تصاحب نفت ایران در ۱۱ سال گذشته، مجموعا سه ملیارد دلار با ایران رسیده است. منظره اجرای قراردادی که گویا بر منای تقسیم بالمناصفه درآمد نفت قرارداد چنین است.

ذخائر نفت ایران در سال ۱۹۶۳ چنانکه اشاره شد قریب پنج ملیارد تن بوده است. در ۱۱ سال گذشته بیش از ۱۱ درصد این ذخائر بغارت رفت. اگر فرض کنیم که کنسر سیوم در سالهای آینده هر ساله فقط ده درصد بر میزان استخراج نفت بیافزاید (میزان فعلا ۱۴ تا ۱۵ درصد است)، در انصورت در عرض ده سال آینده یعنی از سال ۱۹۶۵ تا سال ۱۹۷۴ مقدار ۱۲۸۰ ملیون تن و در ده سال بعدی یعنی از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۴ مقدار ۳۳۰۰ ملیون تن نفت ایران بغارت خواهد رفت. در باره میزان نفتی که کنسر سیوم در ده ساله آخر تسلط خود یعنی از ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۴ غارت خواهد نمود باد نظر گرفتن ذخائر فعلی نفت ایران صحبت کردن بیهود است. زیرا پس از ده ساله سوم تسلط کنسر سیوم، دیگر نفتی باقی نمی ماند که کنسر سیوم آنرا غارت کند. نتیجه ادامه قرارداد نفتی نوکولونیا لیستی که با همکاری دول امپریالیستی امریکا و انگلیس و هلند و فرانسه در غارت نفت ایران بکشور ما تحمیل شده چنین است.

مجموعه درآمدی که در ۱۱ سال گذشته از نفت تسلیم ایران گردیده و مبلغی است معادل سه ملیارد تا سه ملیارد و پنجاه ملیون دلار (کیهان هفتم آبان ۱۳۴۳، تهران اکونومیست شماره ۵۷۰ بهمن ۱۳۴۳) و محاسبه تقریبی درآمد تا آبان ۱۳۴۴). بقرض آنکه درآمد ویژه کنسر سیوم را منای محاسبه قرارداد هیم این مبلغ بمراتب کمتر از نیمی از این درآمد است که باید بعنوان مالیات بردرآمد با ایران پرداخت میگردد. اطمینان آنکه رقم درآمد کنسر سیوم رانیز معادل همین سه ملیارد دلار بقرض کنیم تازه این رقم پنج برابر بیش از قرضه های خارجی است که دول استعماری امریکا و انگلیس خود را بدادن آنها با ایران مقتضید اند. رقم درآمد کنسر سیوم از نفت ایران ۱۵ برابر از کمکهای بلاعوض امریکا با ایران که منت آن تأقیامت بر سر ایران باقی خواهد

ماند بیشتر است (تهران اکنون بیست شماره ۵۴۵ تیرماه ۱۳۴۳) در واقع این کشور فقیر ماست که همه ساله - صد ها ملیون دلار بدهی دولتی را باطل کنسرسیوم را بمانت تحویل کرده اند باج میدهند.

ادعای زمامداران دولتی استعماری اینست که ایران از قبیل درآمد نفت فواید بسیار میبرد. ایسا این ادعا درست است، آبادی درآمد نفت واقعاً بهبود وضع اقتصادی ایران و برفق عقب ماندگی آن کمک کرده است؟ جواب این سئوالات را باید از کسانی پرسید که هرسال بودجه سنگین تر نیروهای نظامی را با ایران تحمیل میکنند و هرسال با مخارج تعهدات نظامی ایران را در پیمانهای سنتی و قرارداد و وجانبه امریکایا افزایش میدهند.

مخارج مستقیم نیروهای مسلح ایران در سال ۱۳۳۲ یعنی دوران حکومت ملی دکتروصد ق مجموعاً ۳۶۶۶ ملیون ریال یا قریب پنجاه ملیون دلار بود (روزنامه باخترا امروز، ۱۱ خرداد ۱۳۳۲). بودجه نیروهای مسلح در سال جاری ۱۳۴۴ معادل ۲۴ ملیارد ریال یا برابر ۲۲۰ ملیون دلار است (مجله خواننده ۱۱ اسفند ۱۳۴۳). تعهدات ایران در پیمان سنتی در ده سال گذشته به هفتصد ملیون دلار یعنی سالیانه هفتاد ملیون دلار بالغ شده است. طبق قرارداد ای که سال گذشته کابینه منصف بشکوه را تحمیل نمود ظرف چهار سال آینده همه ساله پنجاه ملیون دلار اسلحه از امریکا خریداری خواهد شد. مجموعه این سه رقم مخارج نظامی در عرض یکسال به ۴۳۰ ملیون دلار بالغ میشود و در مقابل رقم درآمد نفت ایران نیز پانصد ملیون دلار خواهد بود. وضع درآمد نفت که همه ساله مبالغ بیشتری از آن بجای و بیل مخارج نظامی ریخته میشود چنین است. اگر به ارقام مخارج نظامی بربح قرضه های تحمیلی رانیز بیافزایم آنوقت دیده میشود که درآمدی که بعنوان درآمد نفت با ایران داده میشود نه در ایران بلکه در کاوشند و قهای انحصارات دولتی استعماری امریکا و انگلیس ته نشین میشود و ایران جز در جازدن در فقر و عقب ماندگی و محرومیت از استقلال سیاسی و دموکراسی حاصل دیگری از قرارداد باطل نمی بیند.

رابطه ناگسستگی وجدانی نا پذیر بین افزایش همزمان درآمد نفت و مخارج سنگین نظامی در عرض سالهای تسلط کنسرسیوم بطور برجسته ای رابطه داخلی و لاینفک تسلط انحصارات نفتی را با تسلط سیاسی و نظامی استعمار بر ایران نشان میدهد.

قبل از تسلط کنسرسیوم ایران نه فقط یک کشور مهم استخراج کننده نفت بلکه یک کشور مهم تصفیه کننده نفت نیز بود. انموذج صنایع نفت ایران صناعی کامل بود، بطوریکه استخراج و تصفیه را بطرز متناهی در بر میگرفت. هشتاد درصد نفت استخراجی در خود کشور تصفیه میشد. کادرمهم و قوی مرکب از ۴۰۵۰۰ نفر در صنایع تصفیه نفت کار میکرد. ایران در ردیف ممالک عمده صادر کننده فرآورده های نفتی قرار داشت. با تولید و استخراج ۳۲ ملیون تن نفت قریب ۲۳ ملیون تن مواد تصفیه شده نفتی بخارج صادر میشد. اهمیت این وضع در آن بود که نه فقط از رشد یکجانبه صنعت نفت که بضرر کشور است که دارای ذخائر مهم نفتی میباشد جلوگیری میکرد بلکه انزوا تصفیه نفت در داخل و صد فرآورده های نفتی بخارج درآمد زیاد تر حاصل میشد و تعداد بیشتری کارگر و متخصص بکارگماشته میشدند.

کنسرسیوم از این جهت ضربه غیر قابل جبرانی بصنایع تصفیه نفت ایران وارد ساخت. در سال گذشته تناسب استخراج و تصفیه نفت پنج بیک بوده و بعبارت دیگر فقط ۲۰ درصد نفت استخراجی تصفیه و هشتاد درصد آن بصورت خام صادر گردیده است. جمع فرآورده های صادراتی نفت قریب ۱۵ ملیون تن بود که هفت ملیون تن از دوران تسلط شرکت غاصب سابق هم کمتر است. تعداد کارگران و کارمندان پالایشگاه آبادان نیز به ۱۱۶۳۰ نفر تقلیل یافت.

این ارقام حاکی از تخییر فاحش در خصلت صنعت نفت ایران بوده و نشان میدهد که صنعت نفت ایران بصنعت تهیه کننده ماده خام نفت بدل شده است. بعبارت دیگر طی سالهای تسلط کنسرسیوم ایران از وضع اولیه کشور دارای صنایع استخراج و تصفیه نفت خارج شده و بصورت کشور تولید کننده نفت خام درآمد است. چنین است جانب دیگر تأثیر قرارداد ٹوکولونیا لیستی تحمیلی نفت. منابع نفت ایران بمعنی تمام کلمه بطرز وحشیانه ای از طرف کنسرسیوم بهره برداری میشود. رفتار

کنسرسيوم با گازهای حاصله از چاههای نفت ایران یکی از نمونه های این طرز بهره برداریست. جز قسمت اندکی تمام گاز حاصله از چاههای نفت ایران سوزانیده شده و به هدر داده میشود. در حال حاضر روزانه يك ميلارد فوت مكعب گاز از چاههای نفت متصافه میشود که بنا به اطلاعاتی که خود کنسرسيوم داده ۹۰ درصد آن سوزانیده میشود. آقای اونيون صدر کميسيون اقتصادی آسياباخور در دور جلسه این کميسيون که در ماه مارس ۱۹۶۴ در تهران برگزار شد در باره زياتی که از ناحیه به هدر دادن گاز بايران وارد میآید چنین گفت - گاز طبیعی که اینک در ايران سوزانیده میشود میتواند تمام صنايع پتروشیمی اروپا را با ماده خام تا مین نمایسد (اطلاعات ۱۴ اسفند ۱۳۴۲). اینهم جانب دیگری است از تاثير قرارداد باطل کنسرسيوم.

اگر بگوئیم که تجدید سلطه انحصارات امپریالیستی نفت بر ثروت و صنعت نفت ایران مهمترین و دردناکترین فاجعه برای طبقه کارگران ایران، بویژه کارگران صنايع نفت و کارمندان و متخصصین ایرانی در این رشته است سخن گزافی نگفته ایم. درین باره مطلب گفته شد بسیار است. آنچه در اینجا میتوان گفت اینست که کنسرسيوم در ۱۱ سال تسلط خود بر صنعت نفت ایران زمینه بیکاری دهها هزار کارگر ایرانی را در صنعت نفت فراهم آورد. کنسرسيوم دست در سته کارگران ایرانی را به جلای وطن واداشت. از هفتاد و پنج هزار نفر کارگر نفت در سالهای تسلط کنسرسيوم چهل هزار نفر بیکار شدند. این بیکاری در شرایطی گریبانگیر کارگران ایران شده که تولید و استخراج نفت ایران تقریباً سه برابر شده است. همین امر معلوم میدارد که کارگرانی که در خدمت کنسرسيوم باقی مانده اند بچه شکل تحت فشار شدیدی کار قرار گرفته و بهره کشی از آنها بجهت درجه عجبی افزایش یافته است. کنسرسيوم فقط ماشین بهره کشی از کارگران نیست بلکه برای آنها یک دستگاه کامل پلیسی نیز هست. این کنسرسيوم است که کارگران صنايع نفت ایران را از برخورداری از حقوق اولیه کاریگری حتی از حق داشتن اتحادیه صنعتی محروم نگاه داشته است. این کنسرسيوم است که با اعمال سیاست تبعیض و تحقیر ملی کارگران و کارمندان و متخصصین ایرانی نفت را تحت فشار و نامالیامات خارج از قوه انسانی قرار داده و تلاش میکند با اتکا بدولت دست نشانده خود در ایران روح مبارزه جویی را در آنها خفه کند و آنها را از شرکت در مبارزات ملی و طبقاتی بازدارد. اما چنین تلاشی محققاً عبث و بیهوده است. زیرا با وجود فشارهای شدید کنسرسيوم بدولت کودتا حرقه مبارزه کارگران و کارمندان ایرانی نفت اگر بنیز خاکستر پنهان شده اما بهیچوجه خاموش نشده است و سرانجام شعله مرخواهد شد.

فعالیت کنسرسيوم هم چنین بوضع کارروندگی صد ها هزار پیشه ور و بازرگان خرده پا که احتیاجات کارکنان نفت را تأمین میکردند ضربات سنگین و کمرشکنی وارد ساخته است. کنسرسيوم با استفاده از حقیقتات معاف از گمرک ضربت جلیب صنایع نوزاد ملی وارد ساخت. در ۱۱ سال گذشته مهمترین ترمز رشد اقتصادی و بویژه رشد صنعتی ایران کنسرسيوم بین المللی نفت بوده است. اینها واقعیاتی است که فعالیت زیانبخش خود کنسرسيوم بر آنها صحنه میگردد.

حیطه تسلط کنسرسيوم بین المللی نفت در ۱۱ ساله گذشته تنها به تحکیم موقعیت غارتگرانه خود کنسرسيوم محدود نشده است. در ۱۱ ساله گذشته علاوه بر کنسرسيوم بین المللی نفت عددهای دیگری از انحصارات نفتی منطبق جدید نفتی ایران تسلط یافته اند که در بررسی نتایج حاصله از قرارداد باطل کنسرسيوم بعنوان نتیجه ای از همین قرارداد باید بوضع آنها ولو به اختصار اشاره شود.

باید گفت که نطفه انعقاد قرارداد های جدید نفتی که در ۱۱ سال گذشته تعداد آنها به ۹ قرارداد رسیده در همان قرارداد باطل نئوگولونیا لیستی کنسرسيوم مستتر بوده است. برخلاف قرارداد ۱۹۳۳ شرکت غاصب سابق که مبتنی بر تسلط منحصر بفرد سرمایه انحصاری انگلیسی بر ثروت و صنعت نفت ایران بود، قرارداد باطل کنسرسيوم از همان ابتدا تسلط مشترك سرمایه های انحصاری متعلق به همه و یا جمعی از دول امپریالیستی را شامل میشود. قرارداد نفت با کنسرسيوم محمول شوم آن دوران از مراحل رشد امپریالیسم است که دیگر دول امپریالیستی و انحصارات آنها به تنهایی قادر به حفظ مواضع غارتگرانه خود نبوده و ناگزیرند بطور مشترك بحفظ این مواضع وادامه تسلط سیاسی و اقتصادی خود در کشورهای دیگر و نقاط مختلف جهان اقدام نمایند. طبیعی

است که چنین طرز دفاع از منافع غارتگرانه وقتی قابل اجرا بود که یک دولت امپریالیستی دولت دیگر را در غارت خود شریک سازد و یا یک اتحادیه انحصاری سهمی از غارت خود را به اتحادیه های دیگر انحصاری واگذار نماید. قرارداد باطل کنسرسیون نمونه کلاسیک یک چنین تقسیم منافع در غارت ثروت ملل میباشد که خود ناشی از ضعف عمومی امپریالیسم در مرحله جدید بحران عمومی سرمایه داریست. هرچه این ضعف رویشند کار سهم ساختن دول و انحصارات دیگر در غارت ثروت ملل هم بسط و توسعه میابد. موافقت کنسرسیون با قرارداد های جدید نفتی که بکشمروا تحمیل گردیده در ارای چنین محط تئوریک است. با اینکه این قراردادها تسلط استعمار نفتی را بر ایران بسط میدهند معذک زمینه ضعف عمومی استعمار را در پشت سر دارند. همین ضعف است که بصورت امتیازات نسبتاً بهتری بنفع کشور صاحب منابع نفت در قرارداد های جدید نفتی خود نمائی میکند.

پس از قرارداد باطل ۱۳۳۳ چنانکه قبلاهم اشاره شده قرارداد جدید نفتی بکشمروا تحمیل شده است. بانعقاد هر یک از این قراردادها قسمت دیگری از اراضی نفت خیز ایران در دریا و خشکی بکشمروا انحصارات نفتی درآمده و در معرض غارت آنها قرار گرفته است. از نه قرارداد سه قرارداد نفتی بین دولت کودتا و انحصارات نفتی در سالهای ۳۳۶ و ۱۳۳۷ منعقد شده. در این سه قرارداد طرفهای شرکت ملی نفت ایران و دولت ایران بترتیب عبارتند از شرکت نفتی ایتالیائی "آجیپ میناریا"، شرکت نفتی امریکائی پان امریکن پترولیوم کورپوریشن و شرکت نفتی کانادائی "سافایو پترولیوم لیمیتد". شرکت اخیر نتوانست به بهره برداری نفت بپردازد و عملاً قرارداد آن فسخ شده است. طبق سه قرارداد منور ۳۹۹۰۰ کیلومتر مربع اراضی نفتی ایران در خشکی و فلات قاره به امتیاز انحصارات نفتی خارجی داده شد. چه شرکت آجیپ و چه پان امریکن در مدت هفت هشت سالی که از فعالیت آنها میگذرد در اکتشاف و استخراج نفت ایران در مناطق زیر امتیاز موفقیت های جالبی کسب کرده اند. در سال ۱۹۶۴ استخراج روزانه نفت هر یک از کمپانیهای آجیپ و پان امریکن به ترتیب روزانه ۳۰ و ۱۰ هزار بشکه نفت خام بوده است. این میروساند که در غارت ثروت نفت عامل سرعت غارت اکنون بصورت مسئله اساسی درآمده است. بطوریکه شرکت های غارتگر نفتی باتمام قوا سعی دارند هرچه زودتر و هرچه بیشتر به غارت ثروت نفت اراضی زیر امتیاز دسترسی پیدا کنند و در این امر با استفاده از تکنیک معاصر در اکتشاف و استخراج نفت متکی هستند. اینهم بهره ایست که کشور ما از ترقیات نوین در صنعت نفت میبرد!!

شش قرارداد جدید نفتی قرارداد های هستند که پنج تائی آنها درد یماه سال گذشته در دوران کابینه خائن منصور و قرارداد ششمی همین ماه های اخیر در دوران کابینه هوید ابکشمروا تحمیل شده اند. این خیانتهامتعاقب خیانت قرارداد الحاقی نفت صورت گرفته است.

طبق قرارداد های ششگانه جدید بیش از ۳۵ هزار کیلومتر مربع از غنی ترین منابع نفتی ایران واقع در بخش یک نفت در فلات قاره خلیج فارس به امتیاز شش گروه از شرکت های نفتی امپریالیستی داده شده که دو گروه آن - گروه "تائید واتر" و "اتلانتیک رافینیک کمپانی" - امریکائی، یک گروه فرانسوی، یک شرکت انگلیسی - هلندی "رویال داتچ شل"، یک گروه شرکت های سه گانه "فیلیس پترولیوم کمپانی"، "آجیپ میناریا" و "کسپون دولتی نفت و گاز هند" امریکائی، ایتالیائی و هندی و بالاخره گروه آخر گروه کمپانیهای نفتی آلمان غربی است. در این شش گروه مجموعاً ۲۳ شرکت نفتی متعزز هستند که در میان آنها بنام سهامداران عمده کنسرسیون و کمپانیهای که قبلاً هم بخارت ثروت ایران اشتغال داشته اند نیز برخورد میشود. با این قراردادها سرمایه های انحصاری دولتی که قبلاً مانند آلمان غربی از غارت ثروت نفت ایران محروم بودند بخارت نفت دست یافتند.

صرف نظر از برخی جهات غیر عمده، قرارداد های جدید نفت نیز نسخه ثانی قرارداد باطل کنسرسیون هستند. پایه تقسیم درآمد در این قراردادها اساساً همان اصل کهنه پنجاه - پنجاه و فروش نفت خام به قیمت های اعلان شده به انحصارات نفتی میباشد. شرکت های مختلط جدید نفت تقریباً از همان مزایای برخورد ناز

که شرکتهای عامل کنسرسیونم استفاده میکنند. طرفهای قرارداد های جدید نیز از همان حقوقی استفاده میکنند که قرارداد باطل ۱۳۳۳ به اعضای سهامدار کنسرسیون داده. وظیفه شرکتهای مختلط نفت که با سهام مساوی شرکت ملی نفت ایران و کمپانیهای طرف قرارداد ایجاد میشوند اینست که به اکتشاف و استخراج نفت پرداخته و نفت حاصله را در اختیار سهامداران خود بگذارند. طبیعی است نیی از نفت استخراج شده شرکتهای مختلط بملکیت شرکت ملی نفت درمیآید که با اصطلاح شریک متساوی الحقوق در بهره برداری از صنعت نفت است و این تنها مورد عده اختلاف قرارداد های جدید با قرارداد باطل کنسرسیون میباشد. اما شرکت ملی نفت حتی از مزیت فروش سهم نفت خود بی بهره خواهد ماند چه طبق سازشهای فروش نفت سهم شرکت ملی نیز بر اساس قیمت های با اصطلاح نیمه راه بهمان شرکتهای طرف قرارداد واگذار شده است.

قرارداد های جدید نفت همانطور که گفته شد البته نمیتوانست خالی از برخی امتیازات منافع کشور صاحب منابع نفت باشد. در شرایطی که ملل کشورهای صاحب منابع نفت مبارزه وسیعی را علیه تسلط انحصارات نفتی دنبال میکنند تحمیل قرارداد های نفتی بصورت سابق مسلماً غیر میسر است. اما در مورد کشورهای ایران وضع باین طریق است که تسلط کنسرسیون ایران را از استفاده از مزایای قرارداد های جدید محروم میدارد. در هر یک از قرارداد های جدید اگر امتیازی بایران داده شده بلافاصله قید شده است که این شرکت در بهره برداری از صنعت نفت از همان مزایایی برخوردار خواهد بود که شرکتهایی که بیش از پنجاه درصد نفت ایران را استخراج میکنند برخوردارند. چنین شرکتهایی معلوم است که اعضا طرف بین المللی نفت یعنی اعضا کنسرسیون بین المللی هستند. از ایجاد بدیه میشود که لغو قرارداد باطل کنسرسیون بین المللی نفت حتی از نظر بدست آوردن امکان استفاده از مزایای قرارداد های جدید نفتی که با اصطلاح سران رژیم کودتا از نظر رعایت منافع ایران قرارداد های بینظیری هستند کمال اهمیت را دارند. اما چنانکه میدانیم دولت کودتائی شاه نه فقط بفرط طرف قرارداد کنسرسیون نیست بلکه در ادامه تسلط مرگباران بر ایران کمال مجاهدت را بخرج میدهد و خیانت تحمیل قرارداد الحاقی نفت در دست در موقعیکه افکار عمومی ایران لغو قرارداد باطل ۱۳۳۳ را طلب میکرد شاهد زنده این حقیقت است.



شاه و نخست وزیران او بدفعات به این مطلب اشاره کرده اند که نفت دیگر برای ایران مسئله سیاسی نبوده بلکه مسئله ایست که فقط از جهت اقتصادی و مالی یعنی دریافت سهم ناچیز درآمد از نفت خواران امپریالیستی مطرح است. در یازدهمین سال تسلط کنسرسیون این ادعای فعات تکرار شد تا بلکه چنین نمایش داده شود که گویا ملت ایران هم بر همین عقیده است. گلوله هایی که بقاصله سه ماه پشت سرهم بطرف نخست وزیر خائن منصور و شاه دست نشاند ه پرتاب گردید عملاً ثابت کرد که ملت ایران نظر زمامداران کودتار تا میید نمیکند و نفت را همچنان مسئله سیاسی درجه اول مملکت میدانند. ملت ایران به نفت و بمبارزه خود علیه انحصارهای نفتی بمثابة مبارزه در راه آزادی ایران از یوغ استعمار نوین مینگرد. تار و زیکه بعمق قرارداد های ننگین نفت بویژه قرارداد باطل نئوکولونیا لیستی کنسرسیون پایان داده نشده نفت همچنان مسئله سیاسی است که نیل به استقلال ملی و ترقی اجتماعی ایران در گرو حل آن میباشد. از همین نظر است که تمام کسانی که منافع ایران برای آنها عزیز و گرامی است بمبارزات ملت ایران برای محو مواضع امپریالیسم در صنعت نفت ایران توجه دقیق مبذول میدارند.

دوملاک در ارزیابی شخصیت انسانی

طرح مسئله

به شخصیت انسانی از زاویه های مختلف میتوان برخورد کرد و پایه بیان دیگر میتوان برای انسان شخصیت های مختلف تصور نمود، مانند شخصیت اجتماعی، شخصیت اخلاقی، شخصیت علمی، شخصیت عملی و غیره. برای ارزیابی هر یک از این شخصیت ها یعنی برای تشخیص آنکه فرد مورد ارزیابی ما انسان مثبتی است یا منفی، لایق است یا نالایق، داناست یا نادان، متوقی است یا مرتجع، ملاکهای ضروری است تا با انطباق آن ملاکها برخورد اریق و نمونه وار حیاتی آن فرد، بتوان قضاوت و نتیجه گیری کرد.

هدف ما در این مقاله بحث در باره ملاکهای ارزیابی شخصیت اخلاقی پایه بیان دیگر شخصیت

بشری و انسانی افراد است. چگونه میتوان دانست کسی نیک است یا بد، منفی است یا مثبت؟

انبوهی از صفات انسانی نیکو وجود دارد مانند عاطفه و وفاداری، صداقت و صراحت، سادگی و فروشی، عفت و خودداری، بزرگواری و جوانمردی، دلسوزی و مهربانی، بذل و بخشش، گذشت و فداکاری، ادب و نزاکت و غیره و غیره. برخی یک یا چند از این صفات را مطلق میکنند و آنرا الگوی قضاوت قرار میدهند و واجد آنرا نیک و فاقد آنرا بد میسرند. برخی، خیالپورانه در جستجوی انسانهای کاملند که همه صفات پسندیده را دارا و از همه خصائل نامحمود مبری باشند و چنین خیالپورانه بناچار در زندگی بسیار سر میخورند.

برخی ملاک قضاوتشان عینی نیست ذهنی است یعنی حکم و قضاوت آنها بسته به محاسبات و اغراض شخصی آنهاست. اگر شما با این محاسبات و عواطف برخوردی نامساوند داشته باشید آدم خوبی هستید و الا بدید.

متأسفانه این طرز قضاوت مبتدل و ردیلانه در باره دیگران بر اساس محاسبه و میل و هوس خویش، بسیار متداول است و همانابهمین جهت است که یک فرد واحد در نظر این نوع قاضیان خود پسند و مغرض صبح نیک است، عصر بد، دیروز در خورد ثنات و فردا سزاوارترین! از این نوع قضاوت خوشترانه اخیر هم که

بگذریم دنیوی قضاوت نخستین نیز بی پایه است. برای تشخیص نیک و بد شخصیت افراد باید دید ملاک عمده ارزیابی کد امست، زیرا اگر آن ملاک عمده صادق است، نادرست بودن جهات غیر عمده در خورد اغماض

و تحمل است و برعکس اگر ملاک عمده صادق نیست، درست بودن جهات غیر عمده تا محیری در اصل مطلب ندارد. آری باید دید ملاک عمده ارزیابی شخصیت انسانی یا اخلاقی یک فرد کد امست و چگونه میتوان دانست

که کسی بطور عمده نیک و مثبت است یا بد و منفی؟

بعقیده نگارنده این ملاک را باید در رفتار و رابطه شخص مورد قضاوت اولانست به واقعیت و حقیقت و ثانیا نسبت به جامعه جستجو کرد. یعنی باید دید در کردار نمونه وار حیاتی (نه گفتار یاد کردار استثناء و

غیرتبییک) روش فرد مورد قضاوت مانسبت بواقعیت و حقیقت چیست، روش فرد مورد قضاوت مانسبت به جامعه چگونه است. هر دو این ملاکها دارای محتوی بغرنجی است و تنهاطی توضیح وسیع میتوان مطلب را دریافت. لذا توضیح میدهم:

۱- رفتار و رابطه نسبت بواقعیت و حقیقت

"واقعیت" یعنی آنچه که مستقل از ذهن ما و قائم بذات خود وجود دارد و بر حسب قوانین خویش سر میزند و هستی آن عینی است. "حقیقت" یعنی انعکاس درست و صحیح این واقعیت در اندیشه که عمل و تجربه صحت انطباق آنرا و اری می کند. حقیقت یعنی آن طرز تفکر و تعقل انسانی که منعکس کنند

مؤثق و صائب واقعیت خارجی باشد. دروغ یعنی ساخته های ذهن که منطبق با واقعیت خارجی نیست. روشن است که یافتن حقیقت در هر امر و موضوع معین کار آسانی نیست. راه آن بررسی بی غرضانه و دقیق و پروسه های فاکتها و پدیده ها است و اجزاء تعمیم و استنتاج دقیق و محتاطانه بر اساس اسلوب علمی و سپس تسلیم بی لجاج و عناد به نتایج این بررسی علیرغم فرضهای اولیه و پیشداوریها (سبق ذهن ها)، میل ده گرایشها، غرضها، محاسبات شخصی و غیره و غیره ...

مادراینجا نمیخواهیم وارد بحث فلسفی و بگرنج "تئوری حقیقت" شویم زیرا از موضوع مقاله ما خارج است و همینقدر باجمال میگوئیم:

■ حقیقت ذاتی و جوانب است و یک یا چند جانب و گوشه از حقیقت همه حقیقت نیست بلکه شبه حقیقت و نیمه حقیقت است و همین "شبه حقیقت" ها و "نیمه حقیقت" ها است که افزار اساسی کار سقسطه است و میتواند باسانی گونه حقیقت بخود گیرد و فریب دهد؛

■ در واقعیت قطبهای متضاد وجود دارد لذا حقیقت نیز که منعکس کننده آنهاست گاه متضاد و متناقض بنظر میرسد و حال آنکه حفظ نسبت صحیح بین قطبین متضاد و تشخیص قطب عمده، راه صحیح عمل موافق با واقعیت است. مثلاً مرکزیت و دموکراسی، استواری اصولی و انعطاف خلاق، تسریع آگاهانه جریان و شکیب منطقی برای نضج پروسه، روش مسالمت آمیز و روش قهرآمیز، اقتناع و اجبار و غیره و غیره برخی قطبهای متضاد واقعیت است که غالباً در مبارزه اجتماعی بدان برمیخوریم. حقیقت مطلق کردن یک قطب بریان قطب دیگر نیست. حقیقت عبارتست از یافتن نسبت صحیح بین دو قطب، یافتن آنکه در لحظه کنونی کدام قطب عمده است البته بر اساس تحلیل علمی و عمیق وضع.

■ حقیقت خنثی و بیطرف نیست، طرف و جهت دارد. جهت آن جهت تکامل عمومی جامعه است. نمیتواند آنچه بریان تکامل است بهمان اندازه حقیقت باشد که آنچه که بسود تکامل است. تشخیص سمت و جهت واقعیت و حقیقت و دفاع از سمت و جهت مرفقی بریان ارتجاعی را روش جانبدار مینامند. ولی این بدان معنا نیست که روش جانبدار باید مانع مطالعه بی غرضانه و دقیق پدیده شود. این بدان معنا نیست که باید از پیش قواعد و ضوابطی را بر واقعیت تحمیل کرد و یا آنرا از غریب جزئیات و دگمهای معینی گذراند. فقدان جهت جانبدار در بررسی واقعیت و در تلقی حقیقت را "ابژکتیویسم" مینامند. خطاست اگرما "ابژکتیویسم" و علاقه بواقعیت عینی (objectivité) را باهم مخلوط کنیم. مابا تمام قوی خواستار عینیت در قضاوت و روش ابژکتیویسم هستیم، در حالیکه از ابژکتیویسم و همطراز گرفتن منفی و مثبت در عرصه تکامل تاریخی برحذریم.

■ دفاع از حقیقت باید با واقع بینی همراه باشد. متأسفانه هنوز بلایای شوخی مانند خرافات، تعصبات قومی و نژادی، روح سود رزی و عطش مالکیت، جنون زهرگویی و سروری و امتیاز طلبی در جوامع انسانی سخت مسلط است. سود بشریت در الحاق کامل این بلایاست ولی در نبرد با آنها نمیتوان قدرت و استواری و سخت جانی و نفوذ آنها را نادیده گرفت. تسلیم باین واقعیت های زشت، پیوستن بانها، انصراف از دفاع حقیقت در قبال آنها، سازشکاری و بردگی است ولی نادیده گرفتن آنها، بحساب نیاوردن آنها مبارزه مارا علیه آنها کم تا عمیر و گاه بی تا عمیر میسازد. باید هم انقلابی بود یعنی بسود حقایق و اصول و علیه وضع موجود مبارزه کرد و هم واقع بین بود یعنی این مبارزه را با محاسبه شرایط، بادرک محیط، بادرک مشکلات و با تنظیم روشی مؤثر در شرایط موجود انجام داد.

شایان تصریح است که گاه در تاریخ قهرمانانی پدید میشوند که شمع وجود خود را بخاطر روشنی حقیقت بدون پروای واقعیت های زشت تا آخر میسوزانند تا محیط را روشن کنند. چنین طرز عملی کسه بدون شک برانگیزنده عالیترین احساس احترام است و در لحظات معینی در تاریخ انسانی حتی بضرورت قاطع بدل میگردد نمیتواند بیک سیستم و اسلوب دائمی عمل، بویژه برای احزاب بدل شود، بدون آنکه آنها رابه او انتقیرسیم و ماجراجویی بکشاند. بدینسان مشاهده میشود که حفظ رابطه صحیح و دایک تیکی بین دو قطب حقیقت و مصلحت های کار اجتماعی که ناشی از واقع بینی است امری است بگرنج و دشوار.

این توضیحات را برای آن دادیم تا معلوم شود درک حقیقت و عمل موافق آن ساده نیست، بـغـرنـج است. ولی شرط اساسی عبارتست از جستجوی حقیقت، عشق بان، احترام بان، تنظیم فعالیت حیاتی خود در توافق بان. در نوع شخص با حقیقت دشمنی میبزند: مغرضان و گمراهان. فرق مابین مغرض و گمراه در آنست که در وی وقتی روشن شد رفتار خود را موافق ادراک اصلاح شده عوض میکند ولی اولی علیـسـرغم روشن شدن رفتار غرض الود خویش ادامه میدهد. بقول مولوی: غرض هزار حجاب از روی دل بر وی دیده میکشد. غرض یعنی مقدم شمردن هوس، میل، احساس، محاسبات و نقشه های خود برواقعیت. اینـذ هـنـگـری و سو بزرگتیویسم ناشی از منش خود پسندانه و انفرادیست، حاکی از این دعوی است که "من مرکز وجودم"، "منافع من مقدم بر همه چیز است"، "اصل منم و بقیه جهان فرع" و غیره.

باید دستد از حقیقت، جویای حقیقت، مبارز راه حقیقت در کردار گرفتار، در ندان و عیان، در ظاهر و باطن بود. چنین است یک شرط عمده انسانیت، نیک بودن، مثبت بودن. کسی که با انبانی از غرض و محاسبه قبلی وارد عرصه میشود، فقط قصد دارد آن بخشی از واقعیت را بپذیرد که موافق خواست اوست و بقیه را انکار کند و مسخ نماید. کسی که بکلمه نیمه حقیقت ها و شبه حقیقت ها سفسطه و مغالطه میکند، کسی که محاسبات شخصی خود را مقدم بر واقعیات میشمرد و اگر دستش برسد حامیان حقیقت را نابود میسازد تا بقول خود حقیقت را نابود سازد، چنین کسی انسان نیست، ددی است موحش، اگرچه با کالبد انسانی همراه است؛ به هیچ چیز چنین کسی نباید باور کرد.

رفتار نسبت بواقعیت، رابطه نسبت به حقیقت اساس است. بکسی که در این زمینه عملش ناپاک و نادرست است؛ دروغ میگوید، سفسطه میکند، فریب میدهد، انکار میکند، خطا را نمیپذیرد، جعل میکند باور نکنید. زرتشت راستگوئی را والاترین صفت آدمی میشمرد. مارکس وجود یاعدم صداقت را مهمترین علامت تشخیص سلامت و یاعدم سلامت فرد میداند و حافظ ماچه نیکوگفت:

بصدق کوش که خورشید زاید از نفست
که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

اینک بملاک دوم بود ازیم :

۲- رفتار و رابطه نسبت بجامعه

از همان آغاز باید گفت ما مستمکران جامعه، قشرهای بهره کش و استعمارگر را بحساب جامعه انسانی نمیکند. مقصود ما از جامعه توده های خلاق نعمات مادی و معنوی است مانند کارگران، دهقانان و شبان پیشه بران، روشنفکران و اکثریت قریب بنعام کارمندان و همه کسانی که کارشان برای هستی و تکامل جامعه مفید است و انگل جامعه نیستند و بران ستم نمیرانند و از آن امتیاز نمی طلبند.

رابطه فرد نسبت بچنین جامعه ای مملک مهم دیگر تشخیص انسانیت و شخصیت اخلاقی، نیک یا بد، مثبت و یا منفی بودن فرد است.

انسانی که در جامعه زیست میکند دارای حقوقی است و وظایفی که مراعات آن لازمه حفظ تعادل و پیشرفت زندگی جمعی است و قوانین و منشورهای دموکراتیک جهان نکات اثراروشن ساخته اند. شرکت در کار مفید اجتماعی و در بیکار بخاطر تکامل جامعه وظیفه ماست. برخورداری از نعمات مادی و معنوی در چارچوب سطح امکان تاریخی و در تناسب با شمر بخشی کار، حق ماست. عمل از روی وجدان بکلیه وظایف خود و احترام و مراعات و دفاع حقوق دیگران نمود ارضحت روش و رفتار فرد نسبت بجامعه است.

اگر محتوی روح شما عبارتست از توجه دائمی بوظایف خود و حقوق دیگران، مسلما شما انسان فداکار و مثبتی هستید. ولی اگر محتوی روح شما عبارتست از توجه دائمی بحقوق خود و وظایف دیگران مسلما شما انسان خود پسند و منفی هستید.

گریز از وظایف فردی و اجتماعی خود. بهره پنهان و توجیهی که باشد و طالبیدن نه فقط حقوق خود بلکه

امتیازات خاص از جامعه آنهام باشیوه های رد یلانه علامت برجسته فرومایگی و فقدان شرافت است . این صفت بویژه در بهره کشان و استعمارگران بجد اعلی متجلی است .
تجاوز بحقوق دیگران ، بی اعتنائی بانها و یا عدم دفاع از آنها هر یک در حد خود صفتی است منفی .
عدالت چیز دیگری نیست جز مراعات حقوق دیگران ، احترام بان ، دفاع از آن . ستم چیزی نیست جز پامال کردن این حقوق .

بدینسان : تبعیت از حقیقت ، اجراء وظایف خود و مراعات حقوق دیگران برجسته ترین و عمده ترین صفات مثبتة انسانی است . انسان باید دارای دو وجدان باشد : وجدان منطقی (یا علمی) یعنی وجدانی که دروغ و ضد حقیقت را تحمل نکند و وجدان اجتماعی یعنی وجدانی که ستم و ضد عدالت را تحمل نکند . انکه فاقد این دو وجدان است جانبری پیش نیست .

ای خواننده ! خود را در خلوت خویش با این ملاکها و معیارهای دایره بسنج و اگر لازم شد از نیروی شگرف عبرت واراده که در انسانست برای تجدید تربیت خود مدد بطلب !

آذرماه ۱۳۴۴

برگزیده از «زنده رود»

اخیراً مجموعه ای از اشعار شاعره ایرانی ژاله تحت عنوان "زنده رود" از طرف اداره انتشارات "دانش" (مسکو ۱۹۶۵) نشر یافته است. این مجموعه شامل ۵۲ قطعه عروضی و هجائی از غزل، مثنوی، چهارپاره و نیز منظومه هائی بنام "بیمرد و سه تارش" و "پرستو" است. در اشعار ژاله روح غنائی ظریف، اندیشه انقلابی استوار و درد وطن با حساسیت و دلنشینی خاصی منعکس است. ما می‌آزده قطعه زیرین را از "زنده رود" بعنوان معرف روح شاعره نامبرده برگزیده ایم. این اشعار شیوا و تازهرسخنی می‌تواند از سراینده "زنده رود" حکایت کند.

ستاره قطبی

بخند بر من پرسوز ای ستاره قطبی
تو التهاب چه دانی که روشنائی سردی؟
من آن شراره سوزان قلب گرم زمین
تو آن ستاره آسوده سپهر نبردی.
چه سود آن همه زیبائی خموش فسونگر
اگرنداری سوزی و گزنداری دردی؟
چه ارزشی بود آن زندگانی ابدی را
اگر که نیست امید و گر که نیست نبردی؟
نمیدهم بتو يك لحظه عمر کوته خود را
هزار قرن اگر زندگی کنی و بگردی.
متاب بر من بی تاب ای ستاره قطبی
که من شراره گرم تو روشنائی سردی.

۱۳۳۸

عقاب گمشده

ای چشم‌های روشن شب ای ستاره‌ها
آیا عقاب گمشده ام راننده آید؟
درد شتهای خرم و خاموش آسمان
اوباد و بال سرکش و سنگین کجا پرید؟

آیا گرفت و رفت به سیاره های دور
یا نیمه راه بر سر يك صخره ای نشست ؟
یا مست شد چنان که ته درّه اوقات ؟
یا از نهیب و غرش طوفان پرش شکست ؟

روزی که روی رود خروشان جنگلی
افتاده بود سایه سبز درخت ها
من با همه شرار و شکنجی که داشتم
با او میان خرمن گل گشتم آشنا .

گوئی تمام پیکر من دل شد و دل
در دیده فسونگر او کرد آشیان .
گوئی درون زهرق زین آفتاب
رقتم مایکدش دریای آسمان .

شد سرنوشت و آرزوی من دو بال او
با این دو بال سرکش خود ناگهان پرید .
ای چشم های روشن شب ای ستاره ها
آیا عقاب گمشده ام راندیده اید ؟

۱۳۲۹

من دیده ام

من دیده ام شکفتن گلها را
برسینه های سنگی کهساران .
در جام سبز درّه عطر آگین
من خورده ام بهار می باران .

من رفته ام سپیده دمان برکوه
تابش نوم سرود شبانان را
من دیده ام به دامن جنگل ها
سنباب های کوچک شیطان را

من رفته ام بدشت گل آبی
من دیده ام به برکه مهتابی ،
قوی جوان چو دختر سیمین تن
رقصد بناز - رقص سروگردن .

من دیده ام به پهنه دریاها
بد مستی شبانه طوفان را .
شبهای تار در دل صحراها
من دیده ام شراره سوزان را .

- من شهر ابر دیده ام از بالا
- آن قصرهای بی در و پیکر را
- آن دشتهای وحشی سیطابی
- وان تپه های سرخ شنا را

- ازهرچه هست خوشتر و زیباتر
- من دیده ام نگاه چو آتش را
- من دیده ام محبت انسان را
- من دیده ام نوازش ورنجش را

۱۳۴۱

مرد راه

تقدیم به آرش کمانگیر

ابرتهاى چو پيله كرد برگبار
 برق چو غرش نمود و رعد درخشيد
 موج كف الوده اى چو از كف دريا
 بر سر آن كشتى فروشد ه پاشيد
 مرد چو اميدها ز بیم تلاطم
 شيردلى كو كه دست و پانكند كم ؟

ظلمت شبگاه و راه دور و بيابان
 قافله گمراه و اختران همه خاموش
 كوفته از رنج راه راهنوردان
 قوت زانوى خويش كرده فراموش
 لحظه هستى گداز شبهه و تشويش
 مرد رهى كو كه بيد رنگ و دپيش ؟

شعله سرخ حريق از درود يوار
 رفت چو بالاميان هممه دود
 در دل آتش كه هر كه فكر فرار است
 تان شود زير سقف سوخته نابود
 كيست كه خود رانموده پاك فراموش
 تادگران را برون برد به سردوش ؟

كيست كه روشن كند ز پرتو ايمان
 در شب تاريك يا مئى مشعل اميد ؟
 كيست كه در كام مرك رفته نترسد
 پاى شهادت نهد بشانۀ خورشيد ؟
 كيست تواند بلوح سينۀ فردا
 ثبت كند نام جاوداتنى خود را ؟

۱۳۴۱

پنجره را بازکن

پنجره را بازکن که دختر مهتاب ،
رقص کند تا سحر بخوابگه من •
پنجره را بازکن که چشم ستاره
خندد و سوزد در آتش نگه من •

پنجره را بازکن که چشم براهم
تارسد از آشنای دهر پیامی •
زانهمه یاران مهربان گذشته ،
یادی و نامی و مژده ای و سلامی •

پنجره را بازکن به خلوت صحرا
تا که بهریم ز بیک بی سخن باد
در وطن آیا کنند یادی از من
یا که چو اجساد مرده رفته ام از یاد ؟

پنجره را بازکن که هر چه ستاره است
بارد همچون تگرگ بر سر و رویم •
شاید یک لحظه راحتم بگذارد ،
این دل پر آرزوی حادثه جویم •

پنجره را بازکن بزندگی و نور ،
تا رهم از فکرهای وسوسه آلود
تا که در این صحنه همیشه فروزان
شعله سوزان شوم نه کنده پردود •

۱۳۳۶

پسرک خموش

صبحدم ای دختر فیروزه چشم
در سید از باغ چه آورده ای ؟
عطر گل وحشی و بوی بهار
روح مرا کرده مست •
هاله پیراهن نیلوفری ،
برتن زیبای بلهرین تو ،
برکه دلم را زد مست •
سرخ نشو روی نگردان • نرو •
من که خود از شرم خموشم هنوز •

آه تو ای دختر فیروزه چشم
کاش خبر داشتی از شادیم
روز نخست است که در زندگی ،
موی ز رخسار تراشیده ام •
با سید گل بره سرنوشت •
روی بهشتی تو ایدیده ام •

۱۳۴۲

فریادی بی صدا

فریاد گنگ در دل من مرغ تشنه ای است،
 افتاده در قفس .
 فریاد بی طنین که صدایش نمیرسد ،
 برگوش هیچکس .

فریاد بی صدا ،
 مانند سیل سد دلم را شکافته .
 در جویبار هر رنگ من راه یافته .
 طغیان نموده در پس لب های بسته ام .
 فریاد بی صدا ،
 در تار و پود من ،
 آوای تندی است که پیچد بکوه ها .
 رگبارهای صخره شکن .
 موج های مست .
 دریسای پرتلاطم طوفان گرفته است .

فریاد من بود ،
 آوازناشناخته اختران دور .
 پاکو بی خدایان در معبد بلور .
 آهنگ گام های زمان ، گردش زمین
 افسانه شکفتن انسان
 وان گریه نخستین
 لبخند و اسپین
 عشقش . نبردش . آن سر اندیشه پرورش
 بانگ بلند هستی اعجاز آورش .

اینهاست ،
 فریاد بی صدا که کند درد لم خروش .
 اما بیچشم تو ،
 چنگی شکسته ام .
 بنشسته ام خموش .

۱۳۳۲

انتظار

امسال هم بهار بپوزانتظار رفت .
 هر برگ گل بپنده شد و از چمن گریخت .
 باز آن بنقشه ها که بیاد تو کاشتم
 اشک کبود سبزه شد و روی خاک ریخت .

از بسکه عمر تلخ جدائی دراز شد
 تو سم مرا ببینی و نشناسی این منم •
 گر سرنهم بکوه و بیابان شگفت نیست
 دیوانه غم تو و دهری میهنم •

۱۳۴۰

قهرمان آزادی

ستاره مرد و شب افسرد و شمع شد خاموش
 برای آنکه بر آید سپیده گلرنگ •
 به پیشواز سحر کاروان براه افتاد
 ستیزه جوی و دل لاهر • بری ز بیم و درنگ •
 عقاب سرکش مخرور در دل طوفان ،
 پرید تا فاق دور بوزد و افتاد ،
 هزار سال اگر پست زندگی میکرد ،
 نداشت ارزش یک دم که باشرف جان داد •

بخواب آرام ای قهرمان آزادی
 که فخر مرگ تو از زندگی است زیبا تر •
 رسد چو روز بهین نسلهای آینده
 به افتخار تو سازند پیکر مرم •

سر مزار تو ای قهرمان آزادی ،
 بیاد کار فرزند مشعل جاوید •
 شکفته گردد گل‌های آرزوهایت
 به کام مردم رزمنده سرزند خورشید •

ناخدای خفته

مگر سیلی بپا خیزد در این دشت
 مگر رعدی کند غرش در این کوه
 مگر امواج دریا های جوشان
 بغلته روی جنگلهای انبوه •

مگر از هم بپاشد قلب خورشید
 شهاب و شعله بارد جای باران •
 مگر در یک شب تاریک وحشی ،
 براه افتد یک یک کوهساران •

مگر از مشت انسانهای عاصی،
 مگر از بانگ تندرهای پیکار،
 مگر از خشم اقیانوس هستی،
 شود این ناخدا ای خفته بیدار ۰۰۰

۱۳۴۰

پرنندگان مهاجر

پرنندگان مهاجر در این غروب خموش،
 که ابر تیره تن انداخته به قله کوه،
 شما شتاب زده راهی کجا هستید؟
 کشیده پر به افق تک تک و گروه گروه ۰

چه شد که روی نمودید بر دیار دیگر؟
 چه شد که از چمن آشنا سفر کردید؟
 مگر چه درد و شکنجی در آشیان دیدید،
 که عزیمت داشت و دامن های دورتر کردید؟

در این سفر که خطر داشت بی شمار آیا،
 ز کاروان شما هیچکس شهید شده است؟
 در این سفر که شمار امید بدرقه کرد،
 دلی زرنج ره دور ناامید شده است ۰

چرا به سردی دی توک آشیان کردید
 برای لذت کوتاه گرمی تن تان؟
 و یادرون شمارا اشاره ای میسخت؟
 که بود تشنه خورشید جان روشن تان؟

پرنندگان مهاجر، دلم به تشویش است،
 که عمر این سفر دورتان دراز شود.
 بیاباد بهار آید و بدون شما،
 شکوفه های درختان سیب یاز شود ۰

فقط تلاش پرازشهر میدهد امکان،
 که باز بوسه شادی بر آشیانه زنید.
 میان نخمه مستانه پرستوها،
 شما هم از ته دل بانگ شاد مانه زنید ۰

بدوش روح چه سنگینی دل آزاری است
 خیال آنکه رهی نیست در پس بن بست
 برای مردم رهرو در این جهان بزرگ
 هزار راه رهائی و روشنائی هست ۰

۱۳۳۹

گردستان و گردها

رفیق ما دکتور عبد الرحمن قاسملو کتابی در ۳۰۶ صفحه به انگلیسی و چکی تحت عنوان "گردستان و گردها" انتشار داده است. این کتاب نشریه "اداره انتشارات فرهنگستان علوم چک اسلواکی" است و ضمناً یک بنگاه نشریاتی انگلیسی نیز نشر ترجمه انگلیسی آنرا بعهد گرفته است. توجه فراوانی که این بنگاههای نشریاتی به تألیف رفیق قاسملو معطوف داشته اند محصول اهمیت و فعلیت موضوع کتاب است. پروسور یارسلو مارتینیچ رئیس دانشگاه "۱۷ نوامبر" پراگ در پیشگفتاری که برای اثر نگاشته است مینویسد:

"کتاب "گردستان و گردها"ی عبد الرحمن قاسملو یک کمک بشکل استثنائی ارزشمند به اطلاعات عام درباره مسئله بخرنج کرد بطور عام و برخی از جهات اساسی این مسئله بطور اخص است. این کتاب بشکل استثنائی توفیق آمیز است."

ما بنوبه خود می افزایم که کتاب رفیق قاسملو کتابی است جامع، محتوی اطلاعات وسیع و فشرده در باره گردستان و گردها، کتابی است که از موضع مارکسیسم در این مسئله نگاشته شده است و توفیق رفیق ما در این امر تنها میتواند مارشادمان سازد.

کتاب مرکب است از سه بخش، در بخش اول آن مؤلف طرح فشرده ای از جغرافیا و تاریخ گردستان بمعنای وسیع کلمه بدست میدهد و نفوس و مذاهب و زبان و ادبیات و فرهنگ و بهداشت و کشاورزی و مسکن و سایر تحولات تاریخی کرد را تشریح مینماید و سرانجام در باره تقسیم نهایی گردستان در ترکیه و عراق و ایران و سریه و اتحاد شهری سخن میگوید.

در بخش دوم مؤلف به بررسی وضع اقتصادی گردستان میپردازد و سطح تولید کشاورزی و آبپاشی و چهره عمومی اقتصادی این سامان و شکل مالکیت و زمینداری و اشکال استثمار کشاورزی و سطح زندگی در شهر و ده و صنعت و بازرگانی را مورد بحث قرار میدهد. در همین بخش از گردستان بعنوان بخشی از بازار جهانی، از مسئله نفت و جای آن در اقتصاد گردستان، از تغییراتی که در نظام اقتصادی جامعه کرد شده است صحبت میشود.

بخش سوم کتاب مسئله کرد نام دارد. در این بخش رفیق قاسملو ویژگیهای مسئله کرد را در شرایط کنونی و مسئله قوام کرد را بصورت یک ملت و خصلت مبارزه رهایی بخش خلق کرد و حق آنها را تعیین مینماید. سرنوشت خود و راه رهایی کردها را مطرح مینماید. در پایان کتاب مؤلف بحثی در باره مسائل رشد اقتصادی گردستان بمیان می آورد و از استقلال سیاسی و ترقی اقتصادی کرد، ارتباط صنعت و کشاورزی در این سامان و ضرورت سودمندی رشد صنعتی، مسئله اصلاح ارضی و مسئله راه رشد سرمایه داری یا سوسیالیستی صحبت میکند.

همین نگاه فهرست وار چند رجحانات کتاب نشان میدهد که کتاب "گردستان و گردها" طی کمی بیش از ۳۰۰ صفحه کلیه مسائل قابل طرح را در بر میگیرد و نوعی دائرة المعارف مسئله کرد است. برخی نکات در کتاب "گردستان و گردها" نمیتواند قابل بحث شناخته نشود. از آن جمله است نظر مؤلف در باره تقسیم قبایل لر به دو بخش ساکنین شمال و جنوب آبدیز و متعلق شمردن بخش شمال آبدیز به کردها (صفحه ۲۴). با آنکه مؤلف تصریح میکند که زبان کردی از شاخه زبانهای ایرانی است (صفحه ۲۶) ولی مسئله خویشاوندی نژادی کردها با اقوام دیگر ایرانی را مهم میگذارد و چنین مینویسد:

" برخی دیگر با سو^۱ استفاده از قرابت زبانی کردی و فارسی کردها را ایرانی میدانند یعنی فارس" (صفحه ۳۳) .

البته اگر کسی بگوید که همان فارس است خطا گفته است ولی اگر گفته شود که کردها از اقوام ایرانی هستند (مانند فارسها، افغانها، بلوچها، تاجیکها، استینها، لرها و غیره) سخن درستی گفته است مسئله خوشاوندی نژادی کردها و دیگر اقوام ایرانی نه فقط دارای اهمیت علمی بلکه همچنین دارای اهمیت علمی است .

در بخش سوم کتاب مؤلف مسائل حاد و بغرنجی را مطرح و آنها را از موضع مارکسیسم حل میکنند . با آنکه مؤلف ، بعنوان يك کرد ، پیوسته مسئله وحدت کردستان را در پایه تحلیل تاریخی ، اقتصادی و اجتماعی خود قرار میدهد با اینحال بد رستی مینویسد :

" کمونیستها اصولاً هم بجد اشدن خلق کردستان و هم بایجاد يك کشور مستقل کردستان بانظر مساعد مینگردند (ولی) در مرحله کنونی شعارا استقلال کردستان از جهت تئوریک خطاواز جهت پراتیک مضر و تحقق آن محال است" (صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵) .

سپس مؤلف پس از بحث مشبعی که برای اثبات صحت و جزئ^۲ حکم ذکر شده انجام میدهد راه آزادی خلق کرد را بیان میدارد و مینویسد :

" تا^۳ همین حقوق ملی و بویژه حق تعیین سرنوشت مرحله قاطعی است در تاریخ ملت کرد . حل این جنبه از مسئله بهر حال ممکن نیست تا زمانی که نفوذ امپریالیسم در خاور میانه پایان نیافته است . بهمین جهت مبارزه برای استقلال کردستان بخشی است از مبارزه عمومی کلیه ملت های خاور میانه علیه امپریالیسم . در عین حال مسئله کرد پیروزی دموکراسی و نیروهای دموکراتیک مربوط است . مسئله کرد نمیتواند حل شود و حق وی در تعیین سرنوشت خود نمیتواند تا^۴ همین گردد بدون آنکه دموکراسی تا^۵ همین گردد . بهمین جهت کوشش برای حل مسئله کرد بخشی است از مبارزه عام برای دموکراسی که از جانب نیروهای دموکراتیک کلیه کشورهای زیر رهبری طبقه کارگر میشود . طبقه کارگر ملت حاکمه پمنا به پیگیرترین مجاهد علیه امپریالیسم و بر له دموکراسی بهترین متحد کردها در مبارزه آنها برای حقوق ملی و استقلال است" (صفحات ۲۹۱ - ۲۹۲) .

بدینسان مؤلف ضرورت اتحاد زحمتکشان خلق کرد را در هر کشور بازحمتکشان ملت حاکم برای مبارزه در راه امپریالیسم و دموکراسی پمنا به شرایط و محل های ضروری هرنوع رهائی ملی ذکر میکند . این احکام در مجموع مؤلف را در موضع درستی از جهت حل مسئله ملی در کردستان قرار میدهد . سود مند میبود اگر اثر رفیق قاسملو بقارسی منتشر میگردد و ورققایی حزبی باقرائت آن در باره جوانب مختلف مسئله کرد اطلاعات لازم را بدست می آوردند .

نشریه "مسائل بین المللی" را بخوانید

"مسائل بین المللی" نشریه ایست که هر دو ماه یکبار پزبان فارسی انتشار

می یابد .

در این نشریه مسائل مختلف تئوریک و سیاسی که در جنبش جهانی کارگری دوران
ما مطرح است تشریح میگردد . نویسندگان مقالات این نشریه رهبران و تئوریسین
ها و کادرهای احزاب کمونیست و کارگری جهان هستند که نظریات و اندیشه های
خود را از جوانب مختلف در این مقالات بیان میارند .

مدرجات نشریه "مسائل بین المللی" از میان مقالات مجله مشهور
"مسائل صلح و سوسیالیسم" که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری
جهان و منعکس کننده نظریات و افکار آنانست ، انتخاب میشود .

مطالعه مرتب نشریه "مسائل بین المللی" خواننده را از جریان تکامل
اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم و مسائل عدیده ای را که سیر تکامل جهان در زمینه
های اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی و غیره در برابر واحد های مختلف جنبش جهانی
کارگری مطرح میسازد باخبر نگاه میدارد . از نشریه "مسائل بین المللی" تاکنون
هیچده شماره انتشار یافته است . شماره ۱۸ تازه منتشر شده است .

مابدست آوردن و خواندن نشریه "مسائل بین المللی" را بکلیه کسانی که
باطلاع از مسائل تئوریک و اطلاعاتی جنبش جهانی کارگری علاقمندند ، توصیه میکنیم .
علاقمندان بمطالعه این نشریه میتوانند برای بدست آوردن آن از طریق نامه
به آدرس راد یوی بیک ایران مراجعه کنند .



